

# آواک زن



# مردان فمینیست

جنگی تمام عیار  
میان دو جنس

پرده داری مدرن  
در قلب اروپا

- ۱۱-۳ فحشها و برده داری مدرن... لاله حسین پور  
مثل پاشا... خرید و فروش تن تجارت انسان است!... برده داری جهانی  
۱۴ آیا من واقعن فمینیست هستم؟!... شیرین اردلان، اکرم س.  
۱۵ شعر از آسیه امینی

## زیر ذرپین: مردان فمینیست



- ۱۸ مرد، فمینیست و ایرانی... گفتگو با مجید ملکی  
۲۰ مرد! فمینیست؟ چرا؟!... گفتگو با سه مرد از سوئد، مصر و پاکستان  
۲۴ گذر به مردانگی... مایکل فلاد  
۳۲ فمینیسم از نگاه یک مرد سوئدی... یوهان برگ گرن  
۳۶ فمینیست مرد در ایران؟!... نینا ناوک  
۳۹ ۱۲ نکته برای مردان  
۴۰ جنگ تمام عیار میان دو جنس؟  
۴۴ داش آکلها... محمد غزنویان  
۴۶ دیدگاه: خشم زنان ایرانی... پریسا اسودی  
۵۰ دیدگاه: فرضیات نادرست، نتیجه گیری های بی پایه... شعله ایرانی  
۵۸ ازدواج مجدد در آثار ادبی مکتوب و نمایشی ایران... مهناز عابدی  
۶۶ زنان عراقی، استراتژی بقا و تغییر، در نمایشنامه ۹ پرده از تمنا... شهرزاد امین

آوای زن از همکاری همه‌ی علاقه‌مندان و صاحب‌نظران در مسائل زنان استقبال می‌کند. آثار و مطالب مندرج در آوای زن بیانگر نظرات نویسندگان است و الزاما نظر گردانندگان نیست. نقل مطالب آوای زن با ذکر منبع و نام نویسنده مجاز است. آوای زن مطالبی را که در دیگر نشریات و سایت‌های فارسی خارج از کشور منتشر شده نمی‌پذیرد. مطالب ارسالی خود را با برنامه‌ی کامپیوتری وورد و یا برنامه‌های مشابه تایپ کرده و با ای-میل برای ما ارسال کنید.

مدیر توزیع و اشتراک  
پروین همدانی

نویسندگان و همکاران  
این شماره:

پریسا اسودی  
ژیلا افتخاری  
شیرین اردلان  
آسیه امینی  
اکرم س.  
شهرزاد امین  
یوهان برگ گرن  
لاله حسین پور  
اکرم س.  
برایان کلارک  
مایکل فلاد  
نینا ناوک

با تشکر از:

تارق رحمان  
مهناز عابدی  
محمد غزنویان  
مجید ملکی  
تارق میدع

ISSN: 0804-8134

اشتراک

بهای اشتراک ۳ شماره با احتساب هزینه‌ی پست در سال ۲۰۱۲:

از سوئد، نروژ و آلمان: اسکاندیناوی ۱۵۰ کرون. اروپا ۲۵ یورو. آمریکا، استرالیا و کانادا: ۵۰ دلار.

ترکیه، ایران و پاکستان: فقط هزینه‌ی پست.

در سوئد حق اشتراک خود را به حساب پستی ۸-۵۶۸۵۶ واریز کنید.

شماره حساب بانکی

Bank Account: 99 604200 5685 68, IBAN: SE19 9500 0099 6042 0056 8568  
BIC-kod (SWIFT-address): NDEASESS

تماس با سردبیر

Avaye Zan, Box 5125,  
163 05 Spånga, Sweden  
avayezan@gmail.com  
Face Book: Avaye Zan  
Tel: 0046 70 7228083  
www.avayezan.org

# نظامی در تلاطم، جهانی در فلاکت و نقش زنان

تا هنگام ارسال این شماره ی آوای زن برای چاپ، اخبار بحران اقتصادی و سیاسی کم سابقه، داغ ترین موضوعات رسانه‌های بین‌المللی و بحث میان مردم است. از یک سو بزرگترین بحران اقتصادی از دهه ی بیست میلادی گریبان مردم را گرفته و از دیگر سو کم سابقه ترین اعتراضات و انقلابات، گریبان قدرت‌مداران را رها نمی‌کند. در ایران، شاهد تاثیرات بحران اقتصادی جهانی به موازات تحریم اقتصادی هدفمند از جانب کشورهای غربی هستیم. از یک سو با سرکوب و رکود جنبش اعتراضی مردم روبه رو هستیم و از دیگر سو با زرمزه‌های مداخله‌ی نظامی ناتو به اصرار اسرائیل و همراهی مشترکین ایرانی‌اش. تاریخ بشر و به ویژه تاریخ چند سده حاکمیت نظام سرمایه‌داری، نشان داده است که روش معمول قدرت‌های حاکم این است که راه برون رفت از بحران‌های اقتصادی را با جنگ و قشون کشی هموار کنند. جنگ و بازتقسیم غنائم و منابع، از بدوی ترین و وحشیانه ترین اهرم‌های مال اندوزی و تمرکز قدرت تاریخ پدرسالار بوده است. اما نه بدان معنی که نیروهای مترقی و صلح دوست، تسلیم تقدیر تاریخی، تصمیمات و توافق قدرت‌های بزرگ می‌شوند و دست روی دست می‌گذارند. در میان این نیروها، نقش زنان در مقابله با توحش، ویرانی و جنگ، با توجه به برجسته تر شدن موقعیت اجتماعی و سیاسی آنان طی دهه‌های اخیر و در شرایط ویژه ی ایران، بیش از هر زمان دیگری، برجسته شده است.

**خطر حمله‌ی نظامی به ایران:** در هنگام نگارش این مطلب، گمانه‌زنی‌ها و مذاکرات برای جلب توافق دولت‌های غربی و منطقه‌ای برای حمله‌ی نظامی به ایران سر تیتتر رسانه‌های اسرائیلی و بریتانیایی است. بسیاری مفسران سیاسی این اقدامات و رسانه‌ی شدن آن را بخشی از جنگ روانی به منظور افزایش فشار بر جمهوری اسلامی برای پذیرش متوقف ساختن غنی سازی اورانیوم می‌دانند و معتقدند که حمله‌ی نظامی به ایران به نفع حل بحران اقتصادی غرب نیست و حتی بر ابعاد آن می‌افزاید هرچند روند آماده‌سازی افکار عمومی برای پذیرش و معقول جلوه دادن حمله نظامی به ایران در موعد مساعد، مدت هاست حتی در داخل کلید خورده است، جلب رضایت برخی نیروهای سیاسی مستعد و تشنه‌ی قدرت ایرانی و همکاری‌شان در این زمینه با آنکه پشت پرده صورت می‌گیرد، اما بازتاب علنی در نگاشته‌ها و سخنان رسانه‌ای داشته است. در این میان سران جمهوری اسلامی نیز با وجود مذاکرات پشت پرده و همکاری‌های منطقه‌ای با دولت آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا، در داغ نگه داشتن تنور جنگ احتمالی نقش فعال داشته‌اند تا بتوانند سیاست‌های داخلی و بگیر و ببند را به این بهانه توجیه و به موازاتش اختلافات درون ساختار قدرت را رتق و فتق کنند.

تجربه تاریخی به ما نشان داده که جنگ به هوشکل و بهانه‌ای هیچگاه به نفع زنان نبوده و نیست. آنچه در این برهه برای نیروهای مستقل جنبش زنان اهمیت دارد باز توجه و نوافکنی بر این تجربه‌ی تاریخی است. فمینیست‌ها هیچ‌گاه جنگ و مداخلات نظامی را به عنوان راه کار موجه ندانسته‌اند و همواره با آن مقابله‌ی جدی کرده‌اند. فمینیست‌ها خواهان تغییرات پایه‌یابی و نهادینه برای ساختن جامعه‌ی نوین و فارغ از تبعیض هستند. این هدف و امر رهایی جامعه از ستم جنسی، از مسیر نظامی‌گری و جایجایی قدرت از بالا قابل دستیابی نیست. راهکار نظامی‌گری و جنگ حتی یک شروع مناسب برای ورود به پروسه‌ی ساختمان جامعه‌ی جدید تبعیض‌ستیز نیست. جنبش زنان ایران بی‌شک دوران مهم، سرنوشت ساز و پر مخاطره‌ای در پیش رو دارد. دورانی که بیش از هر زمان در تاریخ کشورمان، مداخله‌گری هوشیارانه آنان را می‌طلبد. ضرورت و خواست مداخله‌گری جنبش زنان به جهت اهمیت مسائل زنان ایران و ابعاد ستمی که

در ابعاد جهانی شناخته شده و قابل بهره‌برداری منفعت طلبانه هست، مسئولیت تاریخی مهمی را به عهده کنشگران مسائل زنان می‌گذارد.

**پیچیده‌گی و خطیر بودن شرایط این برهه از تاریخ کشورمان ایجاب می‌کند که هر اظهار نظر سیاسی از جانب کنشگران جنبش زنان در مورد سرنوشت و آینده‌ی مردم این کشور و هر نوع توافق حول همکاری‌ها و مسائل سیاسی، با وسواس و نهایت مسئولیت اخلاقی و سیاسی انجام گیرد. بدیهی است که حق اظهار نظر و ارائه‌ی دیدگاه و بحث بنا به آزادی بیان و اندیشه برای همه محفوظ و رعایتش حتی ضروری‌تر از پیش است. اما رعایت شفافیت فعالیت‌ها، لابی‌گری‌ها و حتی ارتباطات شخصی با مراجع قدرت داخلی و خارجی برای کنشگران جنبش زنان امروزه بیش از پیش اهمیت می‌یابد. هر نوع اظهار نظر، دعوت، ائتلاف، مذاکره و مسائلی از این دست تحت نام «جنبش زنان ایران» و یا به نمایندگی از جانب «زنان ایران»، در حیطه‌ی اختیار هیچ یک از کنشگران و یا گروه‌های جنبش زنان نیست. هیچ فرد یا گروه پایبند به اصول دمکراتیک مجاز نیست که به نام «جنبش زنان» سخن بگوید و یا اقدامی انجام دهد. بدیهی است که افراد و گروه‌ها مختارند که با استفاده از اسامی و اختیارات سازمانی خود هر تصمیمی بگیرند و اعلام کنند. اما هر نوع تصمیم و جهت‌گیری به نام «جنبش زنان ایران» باید با توافق همه‌ی گروه‌ها، انجمن‌ها، سازمان‌ها و افراد فعال این جنبش، که به معنای واقعی و عینی فعال و کوشنده‌ی مسائل حقوق و آزادی‌های زنان بوده‌اند، طی یک پروسه‌ی دمکراتیک صورت گیرد.**

**بحران اقتصادی:** بحران اقتصادی جهانی موقعیت اقتصادی و اجتماعی زنان را هر چه بیشتر تضعیف کرده است. در اوج بحران اقتصادی جهانی به روشنی می‌بینیم که زنان با سرعت و تعداد بیشتری از مردان، به فقر و فلاکت رانده می‌شوند. در ایالت ژورنمند کالیفرنیا آمریکا ۷۸ درصد از کسانی که بدون کمک‌های مالی ویژه از عهده‌ی اداره‌ی زندگی‌شان بر نمی‌آیند زن هستند. در سراسر آمریکا زنان ۵۴ درصد از کل فقرا را تشکیل می‌دهند. رسانه‌ها در کشور بحران زده‌ی یونان، کشوری با استاندارد تا کنون بالای زندگی، از کودکانی که در مدارس از گرسنگی ضعف می‌کنند خبر می‌دهند. بسیاری مادران مجبورند برای تغذیه‌ی کودکانشان به کلیساها مراجعه کنند. رسانه‌ها صف‌های طولانی مردم را نشان می‌دهند که برای گرفتن یک وعده غذای خیریه در شهرهای یونان تشکیل می‌شوند.

در نظام جهانی که زنان سه چهارم بیسوادان و اکثریت فقرای آنرا تشکیل می‌دهند، وخامت اوضاع اقتصادی و تحمیل سیاست‌های ریاضت‌کشی، بیش از گذشته شکاف طبقاتی بر مبنای جنسیت را تعمیق خواهد بخشید. فقر رو به ازدیاد، زنان را هر چه بیشتر از تحصیل و کار و پیشرفت باز خواهد داشت. این امر به ازدواج و حامله‌گی زودرس زنان و در نتیجه حذف از بازار کار در سال‌های آتی منجر خواهد شد. مسئله‌ای که زنگ خطری جدی برای جنبش جهانی زنان است.

**مبارزات در کشورهای صنعتی:** جنبش اشغال وال استریت و به دنبال آن موج اعتراضاتی که اروپا و آمریکا را در بر گرفته برای بسیاری غافلگیرانه بود. اما آنچه در ایالات متحده و کشورهای اروپایی در مخالفت با شرکت‌های خصوصی و نظام اقتصاد سود محور رخ می‌دهد، ادامه‌ی منطقی جنبش‌هایی است که در سال‌های اخیر در جهان در حال سازماندهی بوده‌اند. جنبش فوروم اجتماعی با شعار «جهانی دیگر ممکن

است» که در اعتراض به نظام سرمایه‌داری و اولویت ازدیاد سود بر منافع بشریت، در دهه‌ی نود میلادی به راه افتاد بذر جنبش اعتراضی اشغال وال استریت را کاشت. شیوه‌ی سازماندهی و مبارزه پیگیرانه با شکل‌گیری رهبری متمرکز از طریق رعایت اصل مشارکت یکسان همه در تصمیم‌گیری‌ها در جنبش اشغال وال استریت، بی‌شک حاصل بذری است که جنبش فمینیستی و نیروهای سیاسی آلترناتیو و مخالفان ساختار هیئارشیک از دهه شصت میلادی در ضمیر آگاه جامعه کاشته‌اند. و البته نمی‌توان فراموش کرد که نبرد میدان تحریر و تجربه‌ی زیبای خودسازماندهی مردم در ۱۸ شبانه‌روزی که جهان عرب را لرزاند، الهام بخش جنبش وال استریت بوده است.

**انقلاب‌های جهان عرب:** با سرنگونی رژیم قذافی و روی کار آمدن دولت موقتی که با کمک نیروهای نظامی ناتو قدرت را در دست گرفت، رسانه‌های مستقل هر چه بیشتر توانستند پرده از ابعاد جنایات و ویرانی ناشی از جنگ داخلی به یاری بمباران‌های هواپیمای ناتو بردارند. تخمین زده می‌شود که بازسازی ویرانی‌های جنگی ده سال به طول خواهد انجامید که مخارجش از محل دارایی‌های فریز شده مردم لیبی نزد کشورهای چون فرانسه به شرکت‌های غربی که قراردادهای از پیش امضا شده در دست دارند، پرداخت خواهد شد. حقایق نشان از تسویه حساب‌های هولناک نیروهای شورای موقت لیبی با کسانی که به راست یا غلط هوادار نظام قذافی انگاشته می‌شدند بود. سازمان‌های زنان لیبی از ۵۰۰۰ زن مورد تجاوز قرار گرفته توسط نیروهای مختلف اعم از قذافی و مخالفانش خبر می‌دهند. رهبر شورای موقت هم در اولین نطق پیروزی دوره‌ی پس از قذافی اعلام کرد که قوانین جدید لیبی باید بر اساس احکام شریعت تنظیم شده و به عنوان نمونه از لغو محدودیت چند زنی مردان و تغییر نظام بانکی نام برد. چند زنی مردان هیچگاه در لیبی ممنوع نبود بلکه محدود به اجازه‌ی همسر اول و اجرای برخی مقررات اداری بود. اکنون طرفداران شورای موقت می‌گویند که مردان متمول که یک بار زن باکره گرفته‌اند باید بتوانند بدون مانع قانونی زنان مورد تجاوز گرفته را به عقد خود در آورند. بدین ترتیب، علیرغم مشارکت وسیع و با اهمیت زنان در سخت‌ترین روزهای مبارزات، با آنان، نه به عنوان قهرمانان انقلاب لیبی بلکه به عنوان غنایم جنگی رفتار می‌شود.

انتخابات مجلس موسسان تونس با برتری آرای ۴۰ درصدی حزب اسلامی نهاد که در دوره‌ی رژیم بن علی ممنوع و اعضایش مورد شکنجه و اعدام و آزار قرار گرفته بودند موجب نگرانی مردم دنیا شد. ۲۲ درصد از کرسی‌های مجلس موسسان به زنان تعلق گرفت. ولی ۴۲ زن از مجموع ۴۹ زن نماینده از حزب اسلامی نهاد انتخاب شدند. بدین معنی که دیگر احزاب، زنان را در صدر لیست‌های انتخاباتی خود قرار ندادند. علی‌رغم اینکه نمایندگان حزب اسلامی تونس به مردم کشور و دنیا اطمینان می‌دهند که بنیادگرا نیستند اما سازمان‌های زنان تونس اعلام کرده‌اند که در صورت هر گونه تعدی به حقوق زنان دوباره به خیابان‌ها خواهند آمد. مجلس موسسان تونس قرار است قانون اساسی جدید تونس را تنظیم کند، دیگر احزاب سیاسی صاحب کرسی در این پارلمان می‌گویند که مسئله‌ی حقوق زنان و آزادی‌های آنان خط قرمزی است که از آن نخواهند گذشت. آینده‌ی نزدیک در کشورهای عربی نشان خواهد داد که جنبش زنان در این کشورها تا چه حد توان دفاع از حقوق زنان را دارند. مسئله‌یابی که از هم اکنون ضرورت و موجبات همکاری‌های منطقه‌ای حول مسائل زنان را افزایش داده است.

شعله ایرانی، نوامبر ۲۰۱۱





# پرده دارک ملازمت در قلب اروپا

نشریه آلمانی اما، شماره ۲۹۹  
برگردان: لاله حسین پور

نیکی دختر جوانی از مجارستان که خود را بیست ساله معرفی می‌کند از سال ۲۰۰۸ به آلمان آمده و به تن فروشی مشغول است. اکنون او باردار است و نمی‌داند پدر کودکش کیست. نیکی کودکی خود را در یکی از روستاهای دوردست مجارستان گذرانده است. بعد از مرگ پدر به قصد کمک به مادر، خواهر و برادران کوچکش حرفه‌ی پرستاری را آموخت. اما درآمد ناچیز او از شغل پرستاری، ماهانه تنها ۲۰۰ یورو بود. خاله‌اش که در آلمان زندگی می‌کند، او را به آلمان آورد و نیکی از آن پس در قسمت قدیمی شهر اشتوتگارت به تن فروشی مشغول شد. نیکی در این دو سال نه تنها پس‌اندازی نداشته، بلکه به صاحب خانه‌ای که در آن تن فروشی می‌کند، مقروض است. او می‌بایست روزی ۱۰۰ یورو بابت کرایه خانه بپردازد و اگر در ماه ۱۰۰ مشتری داشته باشد، تنها میتواند کرایه مسکن خود را بپردازد. نیکی اکنون باردار است و قصد دارد جنین خود را نگاه دارد. چگونه؟ نمی‌داند. او می‌خواهد با مشاور تأمین اجتماعی صحبت کند و راه حلی بجوید.

### لاستردا

لاستردا مکانی است که از ۱۵ سال پیش اساساً با کمک‌های مالی داوطلبانه تأسیس شده و با همین کمک‌ها به کارش ادامه می‌دهد. زنان تن‌فروش که در قسمت قدیمی شهر اشتوتگارت در خانه‌ها، کوچه‌هایی با نور قرمز و کلپ‌ها مشغول تن‌فروشی هستند، با دردهای زیر دل، عفونت رحم، مثانه و تخم‌دان، با امراض مقاربتی، با حاملگی‌های ناخواسته و یا با مشکلات روحی به لاستردا مراجعه می‌کنند. دکتر اشپیث هر پنجشنبه از ساعت هفت و نیم غروب به طور داوطلبانه و مجانی مریض‌ها را مداوا می‌کند.

زاینه کنستابل، مشاور تأمین اجتماعی در لاستردا است. مکانی که چهار بار در هفته از ساعت شش غروب باز است و با همکاری یک تیم از کارکنان اصلی و داوطلب به احتیاجات این زنان رسیدگی می‌کنند. یک وعده غذا، چای، حمام، وسایل پیش‌گیری از بارداری و یا دارو ارائه می‌شود. زنان می‌توانند در این محل به آموختن زبان آلمانی بپردازند یا یک اسباب بازی پارچه‌ای هدیه بگیرند. یک بار در هفته یک ماسور داوطلب در لاستردا به ماساژ بدن زنان مشغول می‌شود. ماساژ به زنانی که به عارضه «فرار از بدن» دچار شده‌اند، کمک می‌کند تا با بدن خود ارتباط برقرار کنند. لاستردا تنها جایی است که زنان تن‌فروش می‌توانند به آن پناه ببرند. به ویژه دختران جوانی که تازه به آلمان آمده‌اند، یا آن‌هایی که می‌بایست در دادگاه حاضر شوند و به ورقه‌های اقامت و غیره نیاز دارند.

زاینه بعد از کار روزانه به سراغ دختر دیگری می‌رود که

گزارش بارداری او را از پزشک لاستردا گرفته است. دختر رومانیایی جوان و بسیار لاغر است. آلمانی نمی‌داند و زن دیگری برای ترجمه همراه می‌شود. دختر می‌داند که حامله است. نه، او نمی‌خواهد جنین را نگاه دارد. نه، او پول ندارد که هزینه کورتاژ را بپردازد. . . زاینه مشکل هزینه را حل می‌کند، اما به دختر می‌گوید که تا دو هفته بعد از کورتاژ اجازه کار ندارد. دختر سرش را تکان می‌دهد که یعنی نه، امکان ندارد. زاینه می‌گوید که دختر فقط یک هفته فرصت دارد وگرنه نمی‌تواند در آلمان عمل کورتاژ را انجام دهد. البته دختر می‌تواند به رومانی رفته و آن‌جا در قبال پرداخت مبلغی، این عمل را انجام دهد. آنجا دیگر تفاوتی نمی‌کند که در چندمین هفته بارداری است.

وضعیت نیکی اما سخت‌تر است. نیکی می‌خواهد جنین را نگاه دارد. برای بیرون آمدن نیکی از تجارت تن‌فروشی، ابتدا لازم است «دوست پسر» او از این کار خارج شود. تا زمانی که این مرد از تن‌فروشی نیکی استفاده می‌کند، خروج نیکی دشوار است.

زاینه می‌تواند یک خوابگاه مخصوص مادران و فرزندان برای نیکی در نظر بگیرد و او را تا جایی که بتواند یک زندگی عادی را شروع کند، همراهی نماید. زاینه می‌گوید، زنانی که سال‌ها تن‌فروشی کرده‌اند، می‌بایست مدت‌ها مشاور همراه داشته باشند تا موفق به ترک نهایی این کار گردند. و اگر در این راه موفق شوند، زاینه به هدفی که از ۲۰ سال پیش که به این کار مشغول شده داشته، می‌رسد.

بارداری زنان تن‌فروش پدیده ویژه‌ای نیست. در سال ۲۰۱۰ از ژانویه تا سپتامبر در همین منطقه ۴۰ مورد بارداری ناخواسته اتفاق افتاده است. زنان، اغلب پیش‌گیری نمی‌کنند و تقریباً هفته‌ای یک مورد بارداری پیش می‌آید و جای تعجب ندارد. بعد از ۲۰ سال کار با زنان تن‌فروش هیچ اتفاقی تعجب زاینه را بر نمی‌انگیزاند. او تنها از این متعجب است که چگونه چنین خشونت و تحقیقی که بر زنان می‌رود، در آلمان به طور قانونی و به عنوان یک پدیده عادی پذیرفته می‌شود. پدیده‌ای که جز بیماری جسم و روح برای زنان چیز دیگری دربر ندارد. از نظر او تن‌فروشی یک برده‌داری مدرن است. از بیچاره‌گی، فقر و ناتوانی زنان تن‌فروش نهایت سوءاستفاده به عمل می‌آید. بسیاری از این زنان توسط پدران، برادران و یا همسران خود مجبور به تن‌فروشی می‌شوند. در چنین خانواده‌هایی بدترین برخوردهای ممکن با این زنان انجام می‌گیرد. درحالی که چنین مردانی از منبع درآمد همین زنان تغذیه می‌کنند.

گاهی در شوهای تلویزیونی آلمانی دیده می‌شود که زنان تن‌فروش از مزایای این کار تعریف کرده و از قانون و رفرم در

## **بوفه‌ی سکس: در یکی از کلوپ‌های تن‌فروشی در اشتوتگارت تبلیغ می‌شود: «۷۰ یورو در روز، ۱۰۰ یورو در شب، سکس با هر تعداد که بخواهید، هر مدت زمانی که مایل باشید، هر چند بار و با هر شیوه که خواستارش هستید»!**

پلیس می‌تواند پاسپورت‌ها را کنترل کند و از زنان بازجویی به عمل آورد. زنانی که اغلب آلمانی نمی‌دانند و از ترس، زبان‌شان بسته است. زنانی که خود را ارزان در اختیار مشتری قرار می‌دهند و بسیار جوان هستند. آن‌ها راضی به ۳۰۰ یورویی هستند که به دست می‌آورند و حاضرند از باقی ۸۰۰۰ یورو که دلانان برمی‌دارند، بگذرند و چیزی نگینند. آن‌ها شکایتی نمی‌کنند و پلیس بدون این که از این زنان شکایتی در دست داشته باشد، نمی‌تواند هیچ اقدامی بکند. دلانان می‌گویند، این کار یک تجارت قانونی است. گسیل زنان به خیابان‌ها در حد ۱۴ ساعت در شبانه روز، تقاضای کرایه‌های بسیار بالا برای یک اتاق، برداشتن مقدار زیادی از درآمد دختر توسط دلانان و تمامی فجایعی که در قسمت قدیمی شهر اشتوتگارت پیش می‌رود، همه و همه «قانونی» است. هر چند که در تئوری، دلالی و قاچاق انسان هم چنان غیرقانونی است، اما این امر در عمل به سختی قابل اثبات است. درحالی که چه برای قانون‌گذاران و چه برای پلیس واضح است که با یک باند به شدت جنایی سروکار دارند، اما دست‌شان به لحاظ قانونی بسته است. از همه مشکل‌تر زنانی هستند که ظاهراً «آزادانه» تن‌فروشی می‌کنند و بسیار شیک اسکورت می‌شوند و ماهانه ۸ تا ۱۰ هزار یورو درآمد دارند. یکی از این زنان با درآمد خود سه خانه برای «دوست پسرش» خریده و خانواده او را تأمین کرده است. این زن می‌گوید، نمی‌خواهد شماره حساب بانکی برای خود داشته باشد!

قبل از رفرم سال ۲۰۰۲ در رابطه با تن‌فروشی که توسط دولت ائتلافی سبزها و سوسیال دموکرات‌های آلمان در آن زمان به عمل آمد، پلیس این امکان را داشت که با کوچک‌ترین سوءظنی وضعیت خانه‌های فحشاء را از نزدیک کنترل کند. اما اکنون پلیس نیز بنا به قانون حق دخالت در این امور را ندارد و وضعیت زنان تن‌فروش نیز نه تنها با این رفرم بهتر نشده، بلکه راه‌های فرار دلانان و واسطه‌ها از قانون گسترده‌تر شده است. بعد از کنفرانسی که در همین رابطه در این ایالت برگزار گشت، به این نتیجه به دست آمد که تهیه مجوز برای هر خانه یا کلوپ تن‌فروشی باید

امر تن‌فروشی حمایت می‌کنند. زابینه می‌گوید، این‌ها زنانی هستند که حاضرند برای ۵۰۰ یورو در چنین شوهای شرکت کنند. زنانی که در این جا به تن‌فروشی مشغولند، نه توانی دارند و نه وقت که داوطلبانه در شوهای تلویزیونی شرکت کنند، آن‌ها فقط برای ادامه زندگی خود می‌جنگند.

طبق آماري که پلیس اشتوتگارت منتشر کرده است، ۸۰ درصد از ۳۵۰۰ زن تن‌فروش که به طور رسمی به این کار مشغولند، خارجی بوده و دو سوم آن‌ها از کشورهای بی‌کسب و کاری سال‌های اخیر به اتحادیه اروپا پیوسته‌اند، به آلمان آمده‌اند. در رأس این کشورها، رومانی و بلغارستان قرار دارند. تقریباً نیمی از ۸۵۴ زنی که در سال گذشته توسط پلیس شناسایی شده‌اند، از این کشورها بوده‌اند. آن‌ها فقیرترین فقرای کشور خود و از پایین‌ترین اقشار جامعه به شمار می‌آیند. اغلب بی‌سوادند و یک کلمه آلمانی نمی‌دانند. دلانان انسان، این زنان را دسته دسته با اتوبوس به آلمان می‌آورند و در شهرها توزیع می‌کنند. آن‌ها از بدترین وضعیت سلامتی برخوردارند و اکثراً تحت تجاوز قرار گرفته‌اند. آن‌ها حاضرند برای ۱۰ یورو هرکاری انجام دهند. آن‌ها مبلغی از درآمد خود را برای خانواده خود ارسال می‌دارند و خود در مرز گرسنگی زندگی می‌کنند.

در یکی از کلوپ‌های تن‌فروشی در اشتوتگارت چنین تبلیغ می‌شود: «۷۰ یورو در روز، ۱۰۰ یورو در شب، سکس با هر تعداد که بخواهید، هر مدت زمانی که مایل باشید، هر چند بار و با هر شیوه که خواستارش هستیید»!

آمار پلیس از تعداد ۱۷۰۰ مشتری که در این آخر هفته به کلوپ آمدند، نشان می‌دهد. زنانی که بعد از این آخر هفته برای معالجه جسمی و روحی به کلینیک لاسترادا مراجعه کردند، از هجوم مشتریان مرد به این کلوپ گزارش داده و گفتند بعد از بار سوم که مورد استفاده قرار گرفتند، به عارضه فرار از تن‌دچار شده و دیگر از آن پس چیزی را حس نکرده و به یاد ندارند.

به علت وجود «قانون»، پلیس نمی‌توانست در کار این کلوپ خللی وارد آورد. پلیس بعدها به علت کمبود بهداشت و تخلفات مالیاتی رئیس کلوپ، توانست درب آن را تخته کرده و این کلوپ را در اشتوتگارت تعطیل اعلام کند. در حالی که کلوپ‌های مشابه در سایر شهرهای آلمان به کار خود ادامه می‌دهند.

با وجودی که پلیس اشتوتگارت نسبت به سایر شهرهای آلمان، بخشی متخصص و قوی در امر تن‌فروشی دارد و به طور ویژه تمام هفته و در هر ساعت با ۳۰۰۰ مأمور کنترل، آماده به خدمت است، اما کار زیادی از آن‌ها بر نمی‌آید.





شرایطی دلالت می‌توانند بدون واژه از مجازات تا آخرین حد ممکن از «کالا»ی خود بهره‌برداری کنند. قانونی که در این رابطه در فرانسه اجراء می‌شود، راه‌های آسان‌تری برای مجازات دلالتان پیش پای پلیس قرار می‌دهد. طبق این قانون افرادی که از درآمد تن‌فروشی «دوست دختر» خود زندگی می‌کنند، قابل مجازات می‌باشند. هم‌چنین عمل افرادی که یک زن تن‌فروش را همراهی می‌کنند و یا پول او را حمل می‌کنند، قابل پی‌گیری پلیس هستند. برای مثال دو دلال انسان از آلمان که فعالیت‌شان را در کشور خود آزادانه انجام می‌دادند، اکنون در فرانسه به دلیل همراهی با زنان تن‌فروش در زندان بسر می‌برند!

در کشور سوئد نیز خریداری تن‌جرم است. اما در آلمان دست‌یابی به چنین هدفی بسیار دور به نظر می‌رسد. ظاهر امر دلالتی انسان برای بسیاری یا بی‌اهمیت است و یا نمی‌دانند که از این طریق چه فاجعه‌ای بر زنان روا می‌شود. قدم اول در آلمان می‌تواند، آزادی تن‌فروشی به طور مستقل و غیرقانونی کردن دلالتی و واسطه‌گری باشد.

منتقدان نسبت به قوانین ممنوعیت تن‌فروشی مدل سوئدی معتقدند که این شکل ممنوعیت، پدیده تن‌فروشی را زیرزمینی و غیرقابل کنترل می‌کند. در حالی که اگر قانون ممنوعیت وجود داشته باشد، پلیس می‌تواند به میزان بسیار زیادی خرید و فروش انسان را تحت تعقیب و پی‌گیری و کنترل قرار دهد. قانون یک نشانه و علامت مهم برای جامعه انسانی است و روشن می‌کند، چه کاری غلط و قابل مجازات و چه کاری درست می‌باشد. به علاوه یک جامعه‌ی انسانی می‌بایست پا جای پای قانون‌گزاران سوئد گذاشته و با خرید و فروش تن مبارزه کند. در کشور آلمان اما، خرید و فروش تن به امری شیک و مجلسی تبدیل شده و با حرفه‌های دیگر هم سطح انگاشته می‌شود. چنین امری یک توسعه‌ناگوار با پیامدهای زشت برای جامعه آلمان است.

اجباری شود. تن‌فروشان باید ثبت نام گردند و تبلیغات تن‌فروشی می‌بایست محدود شود و بیش از هر چیز تبلیغ سکس بدون پیش‌گیری از بارداری می‌بایست حذف گردد. از طرف دیگر تسهیلاتی برای خروج زنان از تن‌فروشی در نظر گرفته شود.

زاینه مشاور تأمین اجتماعی در لاسترادا می‌گوید، تهیه مجوز کار مشکلی نیست. اکثر این خانه‌ها می‌توانند به راحتی مجوز تهیه کرده و به همین ترتیب به کارشان ادامه دهند. مهم سرمایه‌گذاری و کمک‌هایی است که برای خروج زنان از این وضعیت در نظر گرفته می‌شود.

با وجودی که طبق قانون، دلالتی شامل مجازات است، تحقیقات نشان می‌دهد که ۹۵ تا ۹۷ درصد زنانی که به تن‌فروشی می‌پردازند، وابسته به یک دلال و واسطه می‌باشند. شاید بتوان ۳ تا ۵ درصد زنان تن‌فروش را مستقل دانست. سابقاً قانونی وجود داشت که مطابق آن کمک و یاری به «فحشاء» جرم محسوب می‌شد. این قانون با فرم دولت ائتلافی قبلی آلمان لغو شد و در نتیجه امر پی‌گیری و مجازات واسطه‌ها به مراتب سخت‌تر از گذشته شده است. هرچند قانونی که واقعاً مورد نیاز است، می‌بایست امکان اثبات خرید و فروش زنان را بدون بازجویی از زن در اختیار پلیس قرار دهد. البته بسیار مهم و ضروری است که قانون به شهادت قربانی اهمیت می‌دهد. اما در شرایطی که زنان تن‌فروش حاضر به افشای دلالتان نیستند و غالباً آنان را دوست پسر و شریک زندگی خود می‌نامند، نمی‌توان دلالتی و قاچاق زنان را در چنین مواردی به اثبات رساند. بسیاری از زنان تن‌فروش که قربانی خشونت نیز هستند، با چشمان کبود و بدن ضرب دیده، داستان تصادم با کمد و افتادن از پله را تکرار می‌کنند. آن‌ها با زبان خود ادعا می‌کنند که درآمد خود را با کمال میل در اختیار «دوست» خود قرار می‌دهند. پلیس با زنانی وحشت زده، ناتوان، ضعیف و وابسته روبرو است. در چنین

"When you feel your teeth hurt, you go to the dentist. And when you need sex, or just to talk to someone ... you come here."

En film om män och sex av Svante Tidholm

# مثل پاشا

Som en Pascha

سوانته تیدهلم کارگردانی ست سوئدی و مردی فمینیست که برای تهیه فیلمی به نام «مثل پاشا» به آلمان سفر کرد. این فیلم مستند که تهیه آن سه سال به طول انجامید، گزارشی ست تکان دهنده از یک فاحشه خانه به نام پاشا در شهر کلن آلمان. پاشا فاحشه خانه‌ای است که هر اتاقش را روزانه در قبال ۱۵۰ یورو به زنان تن فروش اجاره می‌دهد. حدود ۱۵۰ زن در این خانه سکونت دارند. یعنی ماهانه ۶۷۵ هزار یورو عاید هرمان مولر، صاحب خانه می‌شود. مولر سالانه ۸ میلیون یورو از محل فروش تن زنان درآمد دارد!

درآمد هرمان مولر از شعبه‌های مشابه در مونیخ، سالزبورگ و لینتس هم تأمین می‌شود. به علاوه وی با تهیه فیلم‌های پورنو و برگزاری پورنو-پارتی که هر شرکت کننده ۱۰۰ یورو برای شرکت در آن می‌پردازد، درآمد بالایی را صاحب می‌شود.

در فیلم «مثل پاشا»، تماشاچی وارد فاحشه خانه شده و ۱۱ طبقه آن را در می‌نوردد. روزانه ۸۰۰ مرد به این خانه مراجعه می‌کنند. مصاحبه‌های متفاوتی با این مردان حول توجیحات‌شان برای مراجعه به این خانه انجام شده است. کارگردان با زنی به نام سونیا که از رومانی آمده و در کشور خود ۷ بار مورد تجاوز قرار گرفته، صحبت می‌کند. سونیا معتقد است که فاحشه خانه برای جلوگیری از تجاوز ضروری است! یکی از مردانی که مصاحبه می‌شود، استدلال می‌کند: «وقتی دندان‌درد می‌گیرد به دندان پزشک مراجعه می‌کنی، و وقتی به سکس نیاز داری، طبیعی است که به فاحشه خانه بروی!»

با پرداخت ۵ یورو ورودی می‌توان وارد ساختمان شد و در طبقه دوم با پرداخت ۳۰ یورو به یک بار ارضاء شدن دست یافت. در سراسر ساختمان نور قرمز می‌تابد و از نور خورشید خبری نیست. پنجره‌ها پوشیده‌اند و موزیکی مبتذل به گوش می‌رسد. گویی وارد دنیای دیگری شده‌ایم. فاحشه خانه پاشا جایی ست که مردان را با امتیازات و حقوق نامحدود و زنان را با ناتوانی و عجز نامحدود به نمایش می‌گذارد.

در قسمتی از فیلم، مصاحبه‌ای با مدیر این خانه انجام می‌گیرد و از او سوال می‌شود که آیا می‌تواند خود را به جای این زنان تصور کند. مدیر مزبور سوال را توهینی نسبت به خود تلقی کرده و از آن دلخور می‌شود. روشن است در جامعه‌ای که اخلاق دوگانه نسبت به زنان و مردان حاکم است، یک مرد نه تنها نمی‌تواند، بلکه نمی‌خواهد و حتی مانع می‌شود که احساس هم‌دردی با این زنان به درونش راه پیدا کرده و خود را در جای یک زن تن فروش تصور کند.

در این مصاحبه‌ها نشان داده می‌شود که مردان مراجعه به فاحشه خانه و خریداری تن زن را حق خود دانسته و به هیچ وجه احساس ناراحتی وجدان نمی‌کنند. آن‌ها باور ندارند که کار اشتباهی می‌کنند و یا از این طریق به این زنان صدمه می‌زنند.

فیلم «مثل پاشا» که پرده از جزئیات روند بزرگ‌ترین فاحشه خانه اروپا برمی‌دارد، در پارلمان سوئد به بحث گذاشته شد، اما در آلمان اعتنایی به آن نمی‌شود. سوانته تیدهلم می‌گوید، زمانی که مسابقات جهانی فوتبال در سال ۲۰۰۶ در آلمان انجام میگرفت، بحث‌های زیادی در سوئد بر سر آزادی خرید و فروش تن در آلمان و وسعت و سازماندهی آن به ویژه در دوران مسابقات انجام شد. این بحث‌ها مشوق من برای تهیه این فیلم بود. فیلم مثل پاشا، بحث تازه‌ای را حول و حوش خرید و فروش تن باز کرده و نگاه عمیق‌تری به این پدیده می‌اندازد.

به نقل از اما. برگردان: لاله حسین پور



ساختمان بزرگترین فاحشه خانه‌ی اروپایی در کلن



# برده داری جهانی



دختر جوان آمریکایی که به دنبال یافتن کار است، برای رقصیدن در یکی از بارهای توکیو استخدام می شود. او خیلی دیر متوجه می شود که به مشتری ها فروخته می شود. در این بار تنها برده های شیک و سطح بالا خرید و فروش می شوند.

لیدیا در هر جا با لباسی مبدل، گاه رقاص، گاه راهبه یا تاجر و یا خانم رئیسی که به دنبال معامله است، وارد می شود و مشاهدات خود را جمع آوری می کند. او در کامبوج با زنی به نام سومالی مام ملاقات می کند که خانه ای برای زنان رها شده از تن فروشی سازمان داده است. سومالی مام خود در کودکی به فروش می رسد و زمانی که موفق به فرار می شود، خانه امنی را برای دختران فراری تأسیس می کند. لیدیا در این مکان با قربانیانی ملاقات می کند که هنوز به زمان درازی برای ترمیم زخم های شان نیاز دارند. به آن ها از کودکی آموزش داده شده که تنها برای تن فروشی به دنیا آمده اند.

لیدیا کاجو می گوید: «عادی جلوه دادن خرید و فروش سکس به مثابه یک عمل نفرت انگیز در دنیایی که نابرابری بر آن حاکم است، تنها به نفع مجرمین تمام می شود و نه قربانیان آن».

به نقل از نشریه اما برگردان: لاله حسین پور

یا تایلند، ژاپن یا فلسطین صورت بگیرد. این ها زنانی هستند که انسان به حساب نیامده و حتی اغلب از جانب هم جنسان خود نیز تحقیر شده و ابزار ارضای جنسی مردان شمرده می شوند.

برای افشای این جنایت عظیم، لیدیا خود را به مکزیک محدود نکرده و تحقیقات خود را به صورت بین المللی ادامه می دهد. در ترکیه در نشستی که با محمود، عضو واحد ویژه مبارزه با تجارت انسان داشت، مطلع می شود که دلایل واقعی پلیس ترکیه برای عدم مبارزه جدی با این پدیده غیرانسانی این است که رئیس پلیس و ارتش، خود در این معاملات دست داشته و از مشتریان زنانی به حساب می آیند که از روسیه، گرجستان یا مولداوی به ترکیه آورده شده و خرید و فروش می شوند.

اکنون در افغانستان نیز نه تنها تجارت خشخاش، بلکه تجارت زنان نیز در حال شکوفایی است. حتما در آینده نزدیک میزان سود و دریافتی تروریست ها و یا سربازان آمریکایی از خرید و فروش زنان افشا خواهد شد. در توکیو مهم ترین منبع درآمد یاکوزا (مافیای ژاپن) از تجارت زنان تأمین می شود. دختران ژاپنی در خانه هایی که خود را در آنها عرضه می کنند، بی شباهت به کمیک های مانگا نیستند. روجا یک

یدیا کاجو روزنامه نگار ۴۸ ساله مکزیکی، در سال ۲۰۰۸ جایزه یونسکو برای آزادی مطبوعات را از آن خود کرد. او با تلاش های بی پایان خود پرده از تجارت زنان و کودکان که پدیده ای است گلوبال، برداشته است. کاجو برای افشای این جنایت انسانی در عرصه جهانی، با لباس مبدل، به کشورهای مختلف سفر می کند و در این راه از هیچ تهدیدی هراس ندارد. کاجو در سال ۲۰۰۵ کتابی نوشت با نام «شیطان بهشت» که در آن از شرکت یک تاجر معروف در صنعت پورنو با سواستفاده از کودکان، پرده برداشت. این کتاب افشاگرانه باعث شد که لیدیا کاجو به مرگ تهدید شود. وی را به اتهام زنی متهم کردند و در نهایت توسط یک گروه پلیسی ربوده و مورد تجاوز قرار گرفت. اما لیدیا کاجو هم چنان به فعالیت خود ادامه داد.

لیدیا می گوید، اکنون مکزیک به «تایلند» آمریکای جنوبی تبدیل شده است. او جستجوها و تحقیقاتش را در کتابی جدید به نام «برده داری» جمع آوری و منتشر کرده است. لیدیا کاجو می نویسد: «تجارت سکس با رشد بی سابقه بین المللی، بازاری ساخته که به زودی در آن تعداد بیشتری برده به نسبت قرن ۱۶ تا ۱۹ خرید و فروش می شوند». این برده ها عمدتاً شامل زنان می شوند و تفاوتی نمی کند که در مکزیک



# خرید و فروش تن تجارت انسان است!

متن سخنرانی کاترین مک کینون، حقوق دان فمینیست آمریکایی

نشریه آلمانی اما، شماره ۲۹۹

برگردان: لاله حسین پور





عکس: Laertes



کاترین مک کینون

با اینکه هیچ کس ظاهر ن با معامله و قاچاق انسان موافقتی نشان نمی دهد، اما به قوانین مدافع خرید و فروش تن، رأی موافق می دهند. میزان حامیان تجارت زنان حتی از حامیان برده داری نیز کمتر است، اما در مواجهه با تن فروشی نظرات ملایم تر می شود. برخی حمایت از تن فروشی را ضروری می دانند و این پدیده را غیرقابل اجتناب و بی ضرر تلقی می کنند. راستی چرا؟

آیا تن فروشی واقعا آن طوری که عده ای ادعا می کنند، مترادف با آزادی رابطه جنسی است؟ آیا تن فروشی شغلی است مانند سایر مشاغل؟ آیا معامله ی تن انسان استثمار و بهره کشی جنسی به حساب نمی آید؟ آیا باید آن را آن طوری که برخی می نامند، به عنوان «قدیمی ترین حرفه و پیشه» در جامعه پذیرفت؟ طرفداران تن فروشی



معتقدند که به قدر کافی به آنان بها داده نمی‌شود. در واقع زنان برای کاری درآمد کسب می‌کنند که به طور عادی در جامعه از آنان مجانی و بدون دست مزد انتظار می‌رود. گویی این زنان به این وسیله از نظر اقتصادی و مالی استقلال پیدا کرده و در نتیجه می‌توانند با افراد مورد نظرشان رابطه جنسی برقرار کنند، کاری که تنها برای مردان قابل قبول است.

مخالفتن تن فروشی اما، معتقدند که چنین پدیده‌ای بهره‌کشی جنسی محسوب شده و قدیمی‌ترین متد سرکوب زنان و رواج نابرابری جنسیتی می‌باشد. نشانه‌ی بارزی از عدم آزادی انتخاب زن در عمل رابطه جنسی، جبر فیزیکی و روحی برای زن که سوءاستفاده مالی و سودآوری را برای شخص دیگری امکان‌پذیر می‌کند. این پول و سودآوری دلال و واسطه است که در امر تن فروشی نقش اصلی را دارد و نه رابطه آزادانه جنسی با توافق طرفین. در نتیجه سود و منفعت، تن فروشی را تبدیل به یک تجاوز مستمر و استثمار جنسی می‌کند.

نظریه‌ی طرفداری از خرید و فروش تن، این پدیده را جرم‌زدایی کرده و به آن به مثابه یک امر قانونی می‌نگرد. قصد و هدف آنان برداشتن تحریم و بایکوت از عاملین این عمل و عادی کردن آن در جامعه می‌باشد. کاری که هم اکنون در کشورهای آلمان، هلند، نیوزلند، ایالت ویکتوریا در استرالیا و ده ایالت در آمریکا انجام می‌شود.

طرفداران مبارزه با تن فروشی و آنان که این عمل را یک بهره‌کشی و استثمار جنسی می‌دانند، برای از میان برداشتن تجارت خرید و فروش تن تلاش می‌کنند. درباره این که چگونه می‌توان به این هدف نائل شد، بحث فراوان است. در وهله‌ی اول باید روشن شود که زن در رابطه با فروش تن خود، قابل مجازات نیست، بلکه باید او را با اقدامات فوری و ضروری مورد حمایت قرار داد. اما خریدار تن و یا دلالی که زن را وسیله سودآوری خود قرار داده، شامل تعقیب قانونی و مجازات خواهد شد. کشورهای سوئد، ایسلند، نروژ و به تازگی انگلستان در رأس این شیوه برخورد با تن فروشی قرار دارند.

نکته قابل ملاحظه این است که زنان تن فروش معمولاً فقیر و بی‌چیز هستند. واقعیتی غیرقابل انکار، جبر اقتصادی و ضرورت مالی زنان است که آنان را به چنین کاری وادار می‌کند. اما فاکت این است که هیچ زنی نتوانسته از این طریق بر فقر خود غلبه کند.

تحقیقاتی در کانادا ثابت می‌کند که مرگ و میر در زنان تن فروش ۴۰ برابر بیشتر از سایر زنان است. در مجموع

زنان تن فروش به لحاظ فرهنگی و اقتصادی در پایین‌ترین قشر جامعه قرار دارند. در ونکوور میزان زنان تن فروشی که سرخ پوست هستند، به نسبت سایر زنان بسیار بالا است. یا در هندوستان، با وجودی که سیستم کاست غیرقانونی شده است، کاست تن فروشان هم چنان به فعالیت خود ادامه می‌دهد. تمام این فاکتورها نشان می‌دهند که چه اقشاری تحت بهره‌کشی جنسی قرار می‌گیرند و روشن است که هیچ کس داوطلبانه و بدون جبر چنین زندگی‌ای را انتخاب نمی‌کند.

نکته دیگری که غیرقابل انکار است، این است که تن فروشی از سنین بسیار پایین و جوانی آغاز می‌شود. نگاهی به سنین دختران در کاست تن فروشان در هندوستان نشان می‌دهد، که تن فروشی تفاوت چندانی با تجاوز جنسی به کودکان ندارد. یک مشاهده عینی در کالکوتا، دختر ۱۳ ساله‌ای را نشان می‌دهد که در خیابان معروف شهر با نور قرمز بر سر کوچه‌ای به انتظار مشتری ایستاده است و در امتداد کوچه، دختر بچه‌ای که به زحمت سنش به شش سال می‌رسید، با پاهای از هم باز شده، عضو جنسی خود را نشان می‌داد. آیا این دختر بچه امکان و آزادی انتخاب دارد؟

اگر طرفداران تن فروشی تعریفی از آن ارائه نمی‌دهند، بیایید تعریفی از سکس و رابطه جنسی ارائه دهیم و این دو پدیده را با هم مقایسه کنیم. در واقع یک رابطه جنسی می‌بایست داوطلبانه و بنا به تمایل طرفین انجام گیرد. طرفداران تن فروشی معتقدند چنین عملی نیز داوطلبانه و بنا به تمایل طرفین انجام می‌گیرد. اما سؤال این جاست، اگر چنین است چرا برای یک رابطه جنسی داوطلبانه مزد پرداخت می‌شود. البته اگر این رابطه به علت بقای زندگی یک طرف انجام می‌گیرد، در نتیجه باید از جبر صحبت کرد و نه از اختیار و نه از انتخاب.

تن فروشی در نامیبیا طور دیگری تعریف می‌شود. یک رابطه جنسی که به آن نه با رابطه متقابل جنسی، بلکه با یک فاکتور دیگر که همانا پول است، پاداش داده می‌شود. در همین جا باید گفت، حتی همین پول و مزد نیز غالباً به دست زن نمی‌رسد، بلکه به جیب مرد دیگری که واسطه محسوب می‌شود، می‌رود.

یکی دیگر از تناقض‌های استدلال طرفداران تن فروشی این است که از یک طرف می‌گویند، لازم است تن فروشی در مکان معینی باشد تا کنترل بر آن امکان‌پذیر گردد و از طرف دیگر معتقدند، اگر تن فروشی ممنوع باشد، این کار پشت درهای بسته صورت می‌گیرد و خطرناک‌تر می‌شود. اما در واقعیت کنترل این پدیده حتی در مکان‌های تعیین

## تجارت انسان یعنی هر گونه سوءاستفاده و بهره‌کشی جنسی با هدف مالی و سودآوری با توسل به جبر و اضطرار، تهدید و یا حيله و تقلب و کلاه برداری. تعریف تجارت انسان مشخصاتی دارد که کاملا بر پدیده تن فروشی قابل انطباق است.

شده نیز توهمی بیش نیست. بررسی وضعیت این خانه‌ها نشان داده است که این اماکن در عمل وسیله‌ای هستند در دست دلالان تا زنان را بیشتر کنترل کرده و هیچ‌گاه در شرایطی که زنی به کمک نیاز داشته، اقدامات لازم انجام نشده است. در حالی‌که نظریه طرفداران تن فروشی همچنان می‌گویند: «تن‌فروشان آزادانه این شغل را انتخاب کرده‌اند و از آن لذت می‌برند. آن‌ها می‌توانند هر لحظه که بخواهند، استعفا دهند و هرگز آزار و اذیت نمی‌شوند، حداقل زیاده از حد نمی‌شوند و بهتر است آن‌هایی که تن فروشی را فاجعه می‌دانند، خود آن را آزمایش کنند!»

تن‌فروشی در خیابان‌ها یا در فاحشه‌خانه‌ها تفاوتی نمی‌کند. بنا به تحقیقات، میزان زنان تن‌فروشی که به عوارض تکان‌رویی - روانی و شوک‌های ناشی از این کار دچار می‌شوند، همان قدر بالاست که قربانیان جنگی، تجاوز و شکنجه دچار آن هستند. این زنان در طول زمان از خود بیگانه شده و خود را از روح و جسم خود جدا می‌کنند. معمولا زنان تن‌فروش به مواد مخدر معتاد شده و یا خارج از اندازه الکل می‌نوشند تا بتوانند وضعیت و موقعیت خود را تحمل و یا فراموش کنند. بسیاری از آنان عامدانه توسط دلالان و واسطه‌ها معتاد می‌شوند تا اولین فشارهای سخت جسمی و روحی وارده و تجاویزی را که به طور مداوم اتفاق می‌افتد، کمتر احساس کنند و ثانياً به آنان وابسته شده و نتوانند به راحتی دست از کار کشیده و شیوه زندگی خود را تغییر دهند. این زنان معمولا نام خود را عوض کرده و به هویت و شخصیت دیگری دست می‌یابند و دیگر خودشان نیستند.

آیا می‌توان زنان را در چنین شرایطی آزاد و این نوع زندگی را آزادانه نامید؟ تجاوز روزانه، همراه با کتک و همراه با تهدید و اخاذی. آیا این زندگی می‌تواند دواطلبانه انتخاب شود؟ آیا می‌توان این کار را شغلی مانند مشاغل دیگر نامید؟ آیا وقتی شخصی تصمیم می‌گیرد شغلی بیابد، می‌تواند دواطلب چنین زندگی‌ای برای خود باشد؟ اگر تن‌فروشی شغلی مانند مشاغل دیگر بود، قطعا مردان زیادی این شغل را انتخاب می‌کردند.

بیاید ببینیم تن‌فروشی واقعا چیست. مردی، زنی را به مرد دیگری می‌فروشد و از این طریق سلطه و قدرت را بر آن زن اعمال می‌کند. زن کاری را می‌کند که مرد می‌خواهد. رابطه جنسی با مرد دیگر که مزد او را می‌دهد و این مزد به جیب مرد اول می‌رود. زن در این نقش صرفا اطاعت و خدمت می‌کند. زن در حالی به عمل سکس می‌پردازد که روح خود را از جسم جدا کرده و با چشمان باز به سقف می‌نگرد تا این عمل به پایان برسد. مردان به خوبی میدانند که این زنان تنها به علت فقر به این کار دست زده و هیچ‌گونه لذتی از آن نمی‌برند. آن‌ها می‌دانند که با این عمل در واقع فقر را می‌خرند و نه تمایل آزادانه را. عملی که «جبر» محسوب می‌شود و نه «توافق». مرد در چنین رابطه‌ای می‌تواند آن‌طور که می‌خواهد با سلطه و قدرت، عمل سکس را انجام دهد و به این کار نمی‌توان شغلی مانند سایر مشاغل نام نهاد.

طرفداران تن‌فروشی می‌گویند، در امر تن‌فروشی، عمل سکس انجام می‌شود و مخالفان تن‌فروشی در واقع با سکس مخالفت دارند. استدلال عجیبی است. گویی می‌توان به کسی که مخالف تجاوز است، اتهام مخالفت با سکس را زد. مدافعان معتقدند زنان تن‌فروش، استقلال خود را داشته و کارفرمای خود می‌باشند و البته برخی نیز مدیری برای تنظیم فعالیت خود دارند!

موافقین تن‌فروشی می‌گویند که البته با تجارت انسان مخالفند. اما بیاید ببینیم تجارت انسان چه تعریفی دارد. تجارت انسان بنا به گزارش پالرمو در سال ۲۰۰۵، یعنی هرگونه سوءاستفاده و بهره‌کشی جنسی با هدف مالی و سودآوری با توسل به جبر و اضطرار، تهدید و یا حيله و تقلب و کلاه برداری. تعریف تجارت انسان مشخصاتی دارد که کاملا بر پدیده تن‌فروشی قابل انطباق است.

تن‌فروشی در سوئد در چهارچوب خشونت علیه زنان جای گرفته است. در سوئد تجارت انسان، خریداری تن و دلالتی و واسطه‌گری جرم محسوب شده و از زنان تن‌فروش حمایت مالی و معنوی به عمل می‌آید. به این ترتیب آمار تن‌فروشی در برخی مناطق سوئد در حد ۸۰ درصد پایین آمده و سوئد دارای کمترین میزان تجارت زنان در سطح اروپا می‌باشد.

بسیار طبیعی است در جایی که تن‌فروشی آزاد باشد، تجارت انسان نیز غوغا می‌کند. کشورهای آلمان و هلند در این زمینه نمونه هستند. مسلما در این کشورها دلالان بسیار راحت تر می‌توانند دست به خرید و فروش دختران و زنان زده و با وجودی که تجارت انسان هم‌چنان در این کشورها ممنوع می‌باشد، در لفافه تن‌فروشی از مجازات در امان بمانند.

# آیا من واقعاً فمینیست هستم؟!!

شیرین اردلان

از همان روزهایی که با تبعیض‌های بسیار در خانه میان ما سه دختر با تنها برادرم روبرو شدم و بعدها نمونه‌های بسیاری از آن را در جامعه دیدم، سعی کردم در زندگی انسان منصفی باشم. پس از ازدواج و اشتغال بیرون از خانه روزی نبود که از تبعیض‌ها به ستوه نیایم. بیشتر اوقات این به ستوه آمدن‌ها منجر به اعتراض می‌شد و گاهی نیز به از دست دادن امتیازهایی که به سختی به دست آمده بود.

آن روزها تنها یک چرا گفتن به پرداخت حقوق بیشتر به کارمندان مرد با کار یکسان با کارمندان زن، کافی بود تا همکاران مرد بپرسند: خانم شما فمینیست هستید؟ حتی خرید مجله زنان نشانه‌ای از اعتقاد به فمینیسم بود. مدیر عامل شرکت‌مان با استخدام بیشتر زنان و دختران خود را یک فمینیست می‌دانست. ولی همیشه در جمع اقرار می‌کرد که علت استخدام زنان، مسئولیت‌پذیری بیشتر و کار منظم‌تر آنان است.

من که آزادی و برتری‌های بیشتر در خانواده‌ها به پسران، آزارم می‌داد، سعی کردم با دختر و پسر یکسان برخورد کنم و گاهی نیز آزادی‌های بیشتری برای دخترم که فرزند بزرگتر بود قایل باشم. اما به تازگی اتفاقی پیش آمد که مرا به فکر واداشت و به این که در میزان پیگیری افکار و اهدافی که سالها با آن زندگی کردم شک کنم.

چند ماه پیش پسر من بعد از سال‌ها کار و پس‌انداز و با کمک اعضای خانواده موفق به خرید آپارتمان کوچکی شد. بعد از سه ماه دوندگی و هزینه‌های گوناگون و

اکرم س.

من همیشه خودم را به عنوان یک فمینیست دو آتشفه معرفی کرده‌ام. بیشتر بحث‌ها و درگیری‌هایم با افراد دور و بر هم در مورد رفتار مردسالارانه‌شان صورت می‌گیرد. اما حالا چند وقتی است که خودم را زیر ذربین گذاشته‌ام تا ببینم واقعاً به آنچه در تئوری معتقدم چقدر عمل می‌کنم. راستش فهمیدم که فمینیست بودن فقط حرف زدن نیست. باید در زندگی، آن جاها که مهم است و باید از خود مایه گذاشت فمینیست بود.

تنها پسر من را که باید نتیجه‌ی یک پرورش فمینیستی باشد نگاه می‌کنم. پسر خوبی است و به دخترها احترام می‌گذارد و نگاهش خوب است. ولی به خانه که می‌آید پاشای خانه است! من فمینیست، پسر من را طوری بار آورده‌ام که حتمناً باید یک زن در دور و بر باشد و او را تر و خشک کند. به خود متکی نیست. مثلن می‌آید خانه و می‌نشیند تا من بیایم و برایش غذا بپزم. خودش از عهده‌ی خودش بر نمی‌آید. من در اصل خدمتکاری توانا هستم که زندگی پسر من را از شستن رخت‌ها تا کارهای اداری‌اش به خوبی انجام داده‌ام. البته از روی عشق مادری و احساس مسئولیت.

نمی‌دانم آیا اگر او دختر بود هم تا این اندازه او را در عدم مشارکتش در زندگی روزمره راحت می‌گذاشتم؟ آیا این نقش‌های جنسیتی بیشتر از آنکه خودمان به آن واقف باشیم شخصیت ما را شکل داده است؟ پسر من حتمناً از همه‌ی زن‌ها در زندگی آینده‌اش انتظار خواهد داشت که تر و خشکش کنند و اگر نکنند فلج می‌شود. این مسئله حتمناً در روابطش با دیگر زن‌ها تأثیر خواهد گذاشت. همان‌ها که من مدعی‌ام که از حقوقشان دفاع می‌کنم! حالا باید ببینم که وقتی با دختری زندگی کند، من طرف کدامشان را در دعوای کارخانه‌گی خواهم گرفت!

حق بنگاه و خرج محضر، سرانجام کلید آپارتمان را گرفتیم. همان شب منزل یکی از بستگان مهمان بودیم. همگی به پسر تبریک گفتند و کسی از حاضران نگفت: «خوب، حالا دیگه وقت این است که دستی بالا بزنی و سورو سات عروسی راه بیندازید.» من گفتم: «ای بابا حالا که زوده، مگه چه خبره؟ خانه و ازدواج...»

اما پسر من با خنده گفت: «آره دیگه نوبت ازدواج است. اگر دختر خوبی پیدا کنم سه دانگ خانه را به نامش می‌کنم و برایش ماشین هم می‌خرم.»

گفتن این حرف‌ها باعث شد که همه حاضران از دختر و پسر و مرد و زن به او اعتراض کنند و از همه بدتر این که من هم در این اعتراض سهیم شدم. البته طولی نکشید که به خود آمدم و به او گفتم: «عزیزم، ببخشید. من اشتباه می‌کنم و حق با توست.» در همان جمع از او عذر خواستم. اما دخترم همچنان معتقد بود که او نباید این کارها را در ابتدای ازدواج انجام دهد و چیزی را به نام زنش بکند.

این گفتگوی شوخی و جدی کافی بود تا همه ما لایه‌های درونی خود را آشکار کنیم. طنز ماجرا این بود که در همان جمع یکی از حاضران به تازگی خواستگاری‌اش را به این دلیل که خانواده‌ی دختر درخواست سه دانگ آپارتمان مسکونی به نام دختر کرده بودند، پس گرفته بود. آن پسر به شوخی به پسر من گفت: خوب، حالا تو بیا برو خواستگاری فلانی. آنها سه دانگ خانه می‌خواهند و تو هم که...





تو سیب می فروشی،

من خودم را.

تاخت بز نیم سیبها را؟

سال ۸۶

او که سنگ می زند!

باران سنگ که آغاز شود

پیش از آنکه از من

کوه سنگی بسازد،

از دل تو صخره‌ای ساخته است.

\*\*\*

گیرم که من گناهکار

گیرم که من خائن

گیرم که من در خور مجازات

ای تو که از دلت سنگ می سازی و پرتاب می کنی

تو آیا با عصمت مریم

شبها به خواب می روی؟!

سال ۸۵

گیرم که خدا مردی باشد

و من زنی ...

اگر عاشقت شوم ...!

چگونه در آغوش بگیرم؟

کجا ببوسمش؟

چگونه دست در دستش بگیرم؟

بازوان او ابر است یا صخره؟

و ساقدوش ما،

کدام پیامبر اولی العزم خواهد بود؟

چه سقفی، کدام دیوار؟

عشقمان را در پناه می گیرد؟

بسترمان

در خون ریز کدام شفق یهن می شود؟

و راستی

کودک ما

شکل کدام سرزمین جنگ زده خواهد بود؟

سال ۸۵- تهران

زن زندانبان

«تو، حق خودت را هم نمی توانی بگیر،

چه رسد به حقوق زنان!»

این را زن زندانبان

بارها و بارها

با تاکید یا به داد

گوشزد می کرد.

او خود ولی

بارها و بارها

از یقه پیراهنم، از اکتشاف جیب هام

و هر چیز برجسته مشکوکی

از بازدید شلوارم

و زیرتر و زیرتر از آن

حقوقش را

درست و کامل دریافت می کرد.

۸ اردیبهشت ۸۶

## کتاب نخست آسیه امینی

«هی ...، تو که رفته‌ای» سال

۲۰۰۴ در تهران منتشر شد.

کتاب از طرف دفتر یونسکو در

ایران، به عنوان بهترین کتاب

شعر جوان ایران برای شرکت

در فستیوال جهانی شعر «پلهای

استروگا» انتخاب شد.

## به خواب من با تفنگ نیا!

عنوان دفتر شعرهای حد فاصل

سالهای ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۰ است

که در سپتامبر ۲۰۱۱ در نروژ

منتشر شده است. شعرهای این

کتاب به دو زبان نروژی (مترجم

نروژی نینا زنجانی) و فارسی

است. فارتین هورگار از منتقدان

ادبی نروژ، در مقاله‌ای در

روزنامه آدرس آویسا این کتاب

را بهترین کتاب شعر در فصل

کتاب نروژ خوانده است.

## آسیه امینی

اکنون نویسنده مهمان

«شهرهای آزاد نویسندگان»

(پروژه آیکورن) در کشور نروژ

است.

\* زینب جلالیان زن کورد زندانی محکوم به اعدام در اوین

است که تا وقت سرودن این شعر در زندان بوده است.

ژانویه ۲۰۱۱- تروندهایم

توضیح: از کتاب جدید آسیه امینی، این مجموعه شامل ۸ شعر

است که تحت عنوان «چهارشنبه‌ها روزاعدام است»، منتشر شده.

### مقدمه

آیا مردان می‌توانند فمینیست باشند؟  
مردان فمینیست چه کسانی هستند؟  
چرا مردانی مبارزه با تبعیض جنسی  
را به نفع خود می‌دانند؟

این‌ها از جمله پرسش‌هایی است که زیر  
ذربین این شماره به آنها می‌پردازد و با  
مردان در میان می‌گذارد. در این مجموعه  
به مکانیسم و روش‌های جامعه‌ی پدرسالار  
برای «مردانه‌سازی» نیز می‌پردازیم.

# مرد و فمینیسم







# مرد، فمینیست و ایرانی

در گذشته‌های نه چندان دور، که گروه‌های زنان، تشکل‌های دانشجویی، تشکل‌های کارگری و ان‌جی‌او‌های مربوط به آنان هنوز فعال بودند و می‌توانستند به مناسبت‌های گوناگون، مراسم ویا گردهم‌آیی داشته باشند، مجید ملکی یکی از مردان فعال و یاری‌رسان همیشگی بود و حتی می‌توان از او به عنوان یکی از اولین مردانی که با حضور خود در جمع‌های زنانه تابوشکنی می‌کرد، نام برد.

موضوع این شماره مجله آوای زن بهانه‌ای شد برای گپ و گفت با مجید ملکی در یک ظهر جمعه پاییزی در تهران.

تفکرات سنتی تبعیض‌آمیز را حس می‌کنند. همیشه می‌گویم در درون مردی مانند من هم می‌توان آن مرد دستمال به دست کلاه شاپویی را دید. ما هنوز راه درازی در پیش داریم.

**به عنوان یک مرد فمینیست رفتار مردان دیگر با مردانی که مانند تو می‌اندیشند چگونه است؟**

- فمینیست شدن من جنبه‌ی شخصی نداشت. مثلاً برای تبعیض در خانواده یا ظلم پدر یا برادر نبود، آنطور که برای بسیاری زنان هست.

در جامعه‌ی مردانه، فمینیست بودن یک مرد خیلی سخت است. حتی مردان تو را در فضاهاشان راه نمی‌دهند. در جمع‌شان غریبه‌ای و هر اعتراضی به رفتارشان، تو را از آن‌ها دورتر می‌کند. مثلاً در خانه دوستی برای شام دعوت هستی، می‌بینی که او نشسته و همسرش همه کارها را انجام می‌دهد. می‌خواهی کمک کنی. نمی‌گذارد. خودش هم کاری نمی‌کند و اعتراض تو به او منجر به ناراحت شدنش و کدورت می‌شود. این نمونه کوچکی است. وظیفه سنگین‌تری روی دوشت احساس می‌کنی. مجبوری عمل کنی. بنویسی. عکاسی کنی. شعر بگویی تا این نگاه را گسترش بدهی. کمی از آن هم شاید خودخواهانه باشد. شاید مسئله شخصی هم بشود. وقتی می‌خواهی با زنی زندگی کنی که در جامعه برابر زندگی نکرده و هزاران مشکل روحی و روانی با خود همراه دارد، مسئله پیش می‌آید. بخشی از مبارزات همه‌ی ماها کمی خودخواهانه هم است.

از چه زمانی این احساس یا بهتر بگویم رفتار فمینیستی را در خود سراغ دارید؟

- می‌توانم بگویم از ابتدای نوجوانی، از زمانی که طرفدار حقوق برابر برای همه‌ی انسان‌ها شدم. در نوجوانی در یک نهاد بین‌المللی کار می‌کردم که کارش ترویج بهداشت در روستاها بود. مشاهده اختلافات فاحش طبقاتی بین شهر و روستا، انگیزه‌ای شد برای مبارزه و تلاش برای از بین بردن اختلافاتی که به لحاظ طبقه اجتماعی، جنیست، دانش و فاکتورهای دیگر بوجود آمده‌اند. خانواده پدری‌ام یک خانواده سنتی مذهبی مردسالار بود که تساوی حقوق زن و مرد در آن جایی نداشت. برخلاف آن در خانواده مادری، دختران جایگاه خاصی داشتند. همیشه مورد مشورت بودند. از حقوق و ارث برابر برخوردار بودند. حتی می‌توان گفت که در خانواده مادری یک جور زن‌سالاری حکم فرما بود و طبیعی بود که من جذب خانواده مادری شده باشم.

بعدها که وارد فعالیت‌های اجتماعی شدم، زنی را شناختم که در آن حوزه کاری، ده برابر ما مردان کار می‌کرد. حتی می‌توانم بگویم کارایی‌اش بی‌نهایت بود و با هیچ مردی قابل مقایسه نبود. او یکی از زنان تاثیرگذار در زندگی‌ام بود.

**ما بیشتر وقت‌ها به این گونه تعریف‌ها در مورد زنان بر می‌خوریم که مثلاً طرف مثل یک مرد... تو چگونه از یک زن تعریف می‌کنی و چرا؟**

- من بارها اقرار کرده‌ام که حتی آنان که نزدیک بیست سال است در این راه قدم گذاشته‌اند، هنوز هم در خود رسوبات



خوبی بود که دیگر می توانستیم در بستری که فراهم شده بود، با آدم‌ها رخ به رخ شویم و بحث کتاب و مطالعه نبود. دیگر مستقیم با زن یا دختری روبرو می شدی که سال‌ها در زمین کشاورزی شوهر یا پدرش کار کرده و حالا با مرگ مرد او هیچ چیز ندارد. در شهرهای جنوبی کشور زنان بسیاری را می دیدی که شوهرانشان سه زن دارند و از این مسئله رنج می برند. در مدت کار کمپین، مردان فمینیست بسیاری رشد کردند، جذب شدند و درخشیدند.

### و دنیای این روزهای ما؟

- بهتر است حقوق برابر را با رفتارمان از دوران کودکی به فرزندان آموزش دهیم.

- به باور من فشاری که مردان از نظر اقتصادی می توانستند اعمال کنند کمتر شده است. زنی که کار می کند و از نظر مالی احتیاجی به مرد ندارد و حتی به کمک او چرخه مالی خانواده می چرخد. این تلنگری است برای آنکه حرف زور نشنود. البته این در جوامع شهری بیشتر دیده می شود. در همه ی زمینه‌ها تبعیض جنسیتی به خاطر مناسبات اقتصادی تغییر می کند. کار سختی در پیش است. دولتهایی که نماینده قشر عقب افتاده جامعه هستند از تمامی رسانه‌ها استفاده می کنند تا جلوی تغییر فرهنگی را بگیرند. برای این تغییر مبارزه طولانی لازم است تا بتوانیم در جبهه‌ای نابرابر، با امکانات و نیرویی محدود در مقابل مشکلات فراوان بایستیم. مقابل ما کسانی هستند که به آسانی حاضر به ترک منافع خویش نیستند.

- برای بسیاری باورپذیری این که می خواهی تلاش کنی تا مشکلاتی را که روی دوش اطرافیان می بینی سبک کنی، سخت است. سال‌ها وبلاگ شخصی‌ام را با نام خود منتشر می کردم. اما حتی زمانی که مرا در جمعی می دیدند باز هم باور نمی کردند آن وبلاگ متعلق به یک مرد است و یک مرد مطالب آن را نوشته است.

### در رابطه با قوانینی مانند ارث، دیه، تعدد زوجات و... چه فکر می کنی؟

- بعضی از این قوانین مانند ارث یا ازدواج مجدد به سبک خانواده برمی گردد. مثلاً می توان خانواده‌هایی را یافت که به ارث برابر معتقدند و در زمان حیاتشان آن را اجرا می کنند. یا تعدد زوجات بیشتر در خانواده‌های سنتی-مذهبی اتفاق می افتد. من با فعالیت در کمپین یک میلیون امضا بارها به زنانی برخورددم که این مشکلات را با پوست و گوشتشان لمس کرده و سالها از آن در رنج بودند.

### شرایط کار و فعالیت مردانی با عقاید تو در تشکل‌های زنان چگونه است؟

- اوایل که نهادها و تشکل‌های زنان شروع به فعالیت کردند، فضا طوری نبود که یک مرد بتواند در آن عضو شود و یا کار کند. با آن که در کنار بچه‌های مرکز فرهنگی زنان کار کردم، هیچ وقت این را ندیدم. بعدها با شکل‌گیری کمپین یک میلیون امضا، این فضا بازتر شد. کمپین برای من تجربه



مرد

فمینیست

چرا

چرا

گفتگو با سه  
مرد فمینیست  
از سه کشور



# آیا مردان می‌توانند فمینیست باشند؟

برایان کلاک

پیوستن مردان به جنبش فمینیستی اهمیت حیاتی دارد. برای دست‌یابی به اهداف فمینیسم یعنی رهایی زنان از ستم جنسی مردان باید در این مبارزه شرکت کنند. در واقع مردان مسئولیت بیشتری برای پایان بخشیدن به ستم زنان دارند زیرا مردان در نظام پدرسالاری شریک جرم و مباشران اعمال انواع ستم جنسی هستند. ولی آیا مردانی که در پایان بخشیدن به این نظام می‌کوشند فمینیست می‌شوند؟

اگرچه معتقدم که مردان می‌توانند مدافع فمینیست و مخالف سکسیسم باشند اما باور ندارم که آنها می‌توانند به معنای اخص کلمه فمینیست شوند. در نظام پدرسالاری حاکم بر جامعه‌ی امروزین مردان نمی‌توانند خود را از قدرتی که به آنها اعطا شده مبری کنند. مردان در این نظام نمی‌توانند خود را از امتیازات و قدرتی که در رابطه با زنان به آنها داده شده جدا کنند. برای فمینیست بودن باید عضوی از گروه تحت ستم بود. نه تنها از جهت تعلق گروهی بلکه به لحاظ تجربه‌ی مستقیم که خود منشا تئوری و پراتیک هست.

مقایسه‌ی مرد مدافع فمینیسم با فرد ضد راسیست شاید موضوع را روشن کند. اگرچه مردان می‌توانند مدافع فمینیسم و سفیدان مدافع حقوق سیاهان باشند اما مردان به همان میزان نمی‌توانند فمینیست واقعی باشند که یک سفید پوست نمی‌تواند به مانند یک ساهپوست مخالف ستم نژادی باشد. از دیگر سو تعلق گروهی هم به تنهایی برای فمینیست و یا ضد راسیست بودن کافی نیست. فمینیست بودن، به اندازه‌ی مدافع حقوق رنگین پوستان بودن، به آگاهی سیاسی و آکتیویسم نیاز دارد.

بخشی از مقاله‌ی نقش مردان

در فمینیسم و تئوری فمینیستی

Roles of Men with Feminism

and Feminist Theory

Filed under Paper, Pro-Feminism

by Brian Klocke



طارق میدع در میدان تحریر قاهره هنگام اولین تظاهرات ۸ مارس پس از انقلاب. عکس: شعله ایرانی

## طارق میدع

### فعال جنبش جوانان مصر

آیا شما فمینیست هستید و چرا؟

- فمینیست هستم چون خواهان جامعه‌ای انسانی و رای ساختار مردانه موجود هستم. جامعه‌ی موجود از جنسیت، سکسوالیته و حقوق تنها یک تعریف منجمد ارائه می‌دهد و من با این مسئله مخالفم.

-عکس العمل مردان دیگر نسبت به شما چیست؟ آیا شما را دست می‌اندازند؟ اصلن به دیگران می‌گویید که شما فمینیست هستید؟

- من با افتخار به مردم می‌گویم که فمینیست هستم. بعضی وقتها مرا دست می‌اندازند. یادم می‌آید که روز تظاهرات ۸ مارس زنان در قاهره، برخی مردان مرا که در تظاهرات فعالانه شرکت کرده بودم و در صف جلوی تظاهرات با پلاکارد با مضمون دفاع از برابری زنان ایستاده بودم، کونی خطاب می‌کردند.

آیا زنان فمینیست بودن شما را باور می‌کنند؟ عکس العمل آنها نسبت به شما چیست؟

- زنانی که مرا می‌شناسند مرا باور و از من حمایت می‌کنند.

آیا نسل جدید مصری‌ها نسبت به نسل قبلی آگاهی بیشتری به حقوق زنان یافته است؟

- فکر کنم که نسل جوان نسبت به نسل گذشته خیلی بهتر شده است. ولی تغییراتی که ما به آن دل بسته‌ایم هنوز در مراحل اولیه هستند. این تغییرات وقت بیشتری طلب می‌کنند





## یوهان برگ گرن، ژورنالیست سوئدی

را دست می اندازند؟ ایا به دیگران می گوید که شما  
فمینیست هستید؟

- فرق می کند که چه مردانی باشند. مردان آگاه معمولن خودشان فمینیست هستند و یا به فمینیسم سمپاتی دارند. مردان عقب افتاده که معمولن ساختارهای دیگر ستم اجتماعی را هم می پذیرند (مثل راسیسم و سرمایه داری) معمولن به افرادی چون من مشکوکند. خوب مسخره هم می کنند. معمول ترینش این است که بگویند که کسانی چون من «مرد واقعی» نیستند و یا اینکه «پیش زنان خود شیرینی» می کنند. شاید این تمسخر آخری زیاد هم دور از واقعیت نباشد! راستش اگر فمینیست نبودم، یا این همه ستم های جامعه، خجالت می کشیدم به عنوان یک مرد حتی به چشم زنی نگاه هم بکنم.

آیا زنان فمینیست بودن شما را باور می کنند؟ عکس العمل  
آنها نسبت به شما چیست؟

- راستش فکر نمی کنم هرگز زنی را دیده باشم که نظر منفی به فمینیست بودن من داشته باشد. البته ادعای فمینیست بودن آسان هست ولی باید در عمل نشان داد که واقعن فمینیست است.

فکر می کنید اگر به عنوان یک مرد در ایران زندگی  
می کردید چه می کردید؟

- تصور اینکه اگر در ایران زندگی می کردم چه می کردم مشکل هست. امیدوارم که جسارت این را داشته می داشتم که، همچون آن زنان و مردانی می بودم که جرات اعتراض علیه نابرابری ها و ستم را دارند و برای انتخاب آزادانه در مورد زندگی فارغ از زن بودن یا مرد، مسلمان یا مسیحی، سیاه یا سفید مبارزه می کنند.

آیا شما فمینیست هستید و  
چرا؟

- من فمینیست هستم چون به برابری انسان ها و یکسانی حقوق و مسئولیت هایشان اعتقاد دارم. آشکار است که زنان در جامعه ی انسانی مورد ستم هستند. آنها بیشتر کار می کنند (بیشتر کارهای



خانگی بدون دستمزد) و از درآمد و ثروت کمتری بهره می برند. آنها نسبت به مردان از قدرت سیاسی و اقتصادی کمتری برخوردارند، مورد خشونت گروه دیگر یعنی مردان قرار می گیرند، (در حالی که زنان به ندرت دست به خشونت می زنند). این موارد به درجات مختلف در همه ی جوامع صدق می کند. با این تفاوت که میزان این ستم ها در جوامعی که فمینیست ها موفقیت هایی کسب کرده اند کمتر هستند. و این ها جوامعی هستند که در آنها مردم، از جمله مردان، در آن آزادتر، خوشبختتر و برابرتر هستند. فمینیسم در واقع یکی از بزرگترین جنبش های آزادی بخش و برابری بشر است. برای من مخالفت با نابرابری ها بدون مبارزه علیه ستمی که بر نیمی از جامعه اعمال می شود ناممکن است.

عکس العمل مردان دیگر نسبت به شما چیست؟ آیا شما

## تارق رحمان، پرفسور انستیی ملی مطالعات پاکستان

من خودم را به این معنا فمینیست می دانم که از ستمی که زنان تحت فلسفه ی پدرسالاری پاکستان از آن رنج می برند آگاهم. خواهان برابری زن و مرد، و تضمین حقوق و امتیازات برابر توسط قانون اساسی و سیاست ها هستم. معتقدم که تا زمانی که برابری کامل تامین شود باید به زنان برای مشارکت و تامین برابری جنسی کامل، امتیازات ویژه داد. یعنی تبعیض مثبت برای زنان در برخی عرصه های زندگی اجتماعی و سیاسی قائل شد. خواهان آموزش در مورد مسائل جنسیتی در همه ی عرصه ها برای مرد و زن، هر دو هستیم.

**عکس العمل مردان دیگر نسبت به شما چیست؟ آیا شما را دست می اندازند؟ آیا به دیگران می گوید که شما فمینیست هستید؟**

- مردان معمولن موضع گیری مرا درک نمی کنند. آنها فکر می کنند که من خواستار حقوقی هستم که در نظر بسیاری از آنان خواستی غربی است.

**آیا زنان فمینیست بودن شما را باور می کنند؟ عکس العمل آنها نسبت به شما چیست؟**

- زنان معمولن مودب هستند و مخالفتی با من نشان نمی دهند. اما اکثر آنانی که من با آنها معاشر هستم با تعاریف پایه ای پدرسالاری و اینکه چگونه این ساختار زنان را سرکوب می کند آشنا نیستند. آنها می دانند که برخی سنت ها زنان روستاها و طبقات پایین را مورد ستم قرار می دهند ولی معمولن اهمیتی به این مسائل نمی دهند. درکی از اینکه من چه می گویم ندارند.

**آیا نسل جدید پاکستان در مقایسه با نسل قبلی نسبت به حقوق زنان آگاهی بیشتری یافته است؟**

- مردان جوان با تحصیلات غربی نسبت به مردان نسل گذشته بیشتر به مسائل حقوق زنان آگاهی دارند ولی چنین کسانی بخش کوچکی از مردان شهرنشین را تشکیل می دهند. اکثریت مردان، جوان یا پیر با این مسائل آشنا نیستند. آنها فکر می کنند که این حرف ها تبلیغات غربی است.

**به مردان ایرانی چه دارید بگوئید؟**

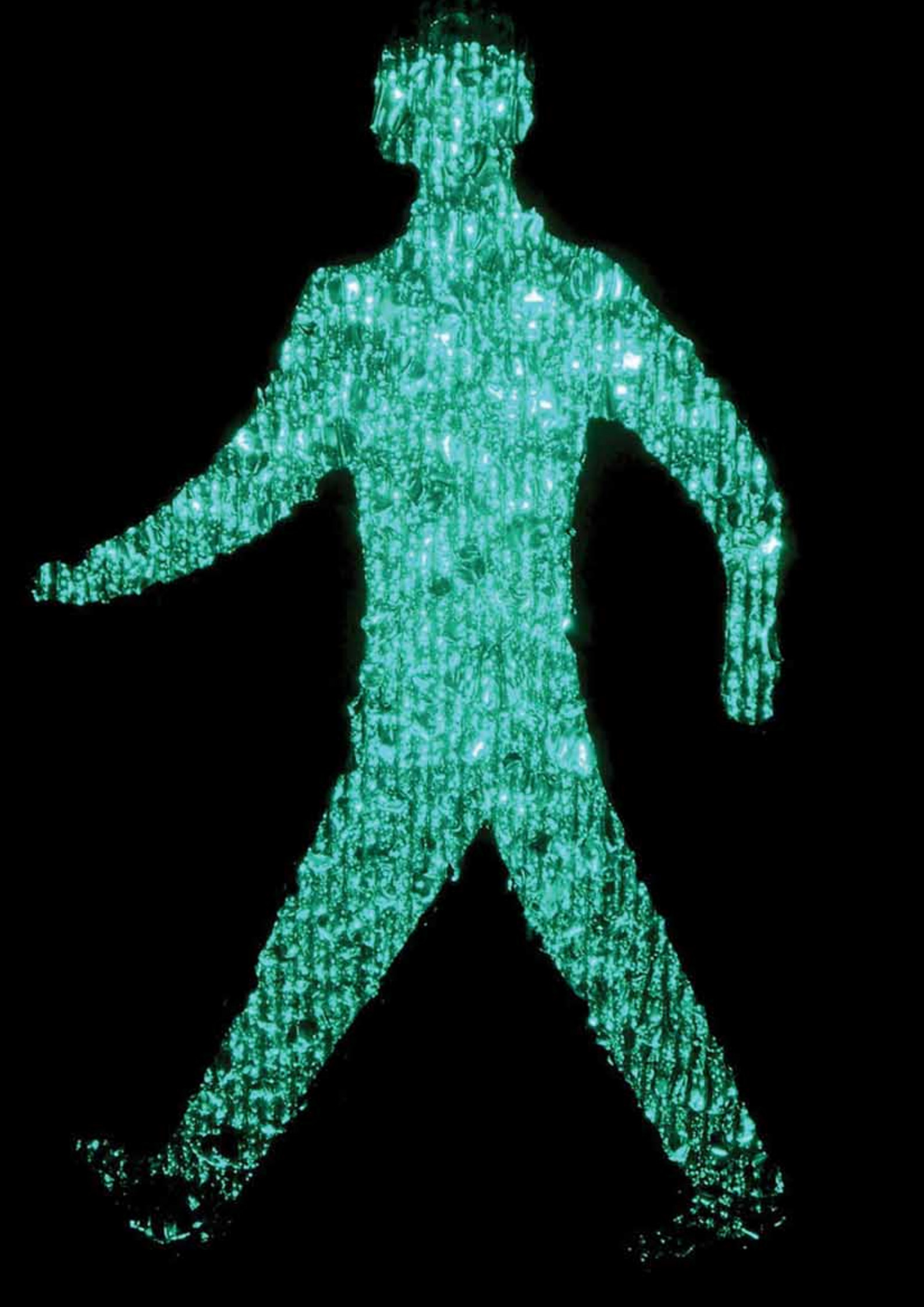
- وضعیت در پاکستان احتمالن از ایران هم بدتر هست. در ایران قتل های ناموسی، تبادل زن در موارد قتل خویشان، و ممانعت از ازدواج زنان برای منتقل نشدن دارایی و ملک به شوهر ندارید و یا نادر است. من نمی توانم چیزی به مرد ایرانی بگویم که اول به مرد پاکستانی نگویم. به هر دو نظام های حاکم در این کشورها می گویم که آموزش ضد تبعیض جنسی باید از مدرسه تا بالا نهادینه شوند تا به سرکوب زنان پایان داده شود.



# مرد!

# فمینیست!

# چرا!





# گذار به مردانگی

برگردان: پریسا اسودی

## نظام بخشی اجتماعی و جنسی به زندگی مردان جوان

دکتر مایکل فلااد در رشته تحقیقات زنان و جنسیت در دانشگان ملی استرالیا تدریس میکند. وی همچنین در مرکز خانواده ا. سی. تی در نقش مدیر برنامه اشاعه سلامت جنسی فعالیت دارد. فلااد به تحقیق در مورد مردان، مردانگی و روابط جنسیتی، سکسوالیته‌ها و بخصوص ناهمجنسگرائی، سلامت تولید مثل، خشونت میان رابطه ای، متدهای کیفی و شناخت شناسی و فرهنگهای پسران و مردان جوان می پردازد.

در این مقاله مایکل فلااد تصویری از خصوصیات کلیدی زندگی اجتماعی- جنسی پسران و مردان جوان به دست می دهد. مقاله به آموزش سلامت مردانگی و به پروژه وسیع تئوریزه کردن و تلاش برای تغییر کیفی روابط جنسی و سکسی می پردازد.

## مردان جوان کلن با بی پرده صحبت کردن در مورد رفتارهای جنسی راحت نیستند. وقتی با هم حرف می‌زنند از طریق گزافه گوئی، توهین جنسی، سکوت و غالباً جوک، میان خودشان و موضوع گفتگو، فاصله ایجاد می‌کنند.

زندگی پسران و مردان جوان تحت تاثیر روابط قدرتمند اجتماعی و ساختار جنسی شکل می‌یابد. این ساختار، توانائی پسران و مردان برای ایجاد روابط سالم و غنا بخشیدن به سلامت جنسی و تولید مثلی خود و کسانی که آنها زندگی جنسی خود را با آنها شریک می‌شوند، محدود می‌کند. ساختارهای اجتماعی مبتنی بر نرینگی و جنسیت مردانه تیپیکال، تعیین کننده برخورد های ریسک آمیز مردان بوده، استفاده آنها از سرویس های سلامتی را محدود کرده و در راه گسترش آگاهی در مورد سلامت جنسی مانع ایجاد می‌کنند. چنین محدودیت هائی امکان مشارکت مردان جوان و میانسال در بروز حاملگی های ناخواسته، گسترش بیماری های جنسی و خشونت های جنسی را افزایش می‌دهند.

این مقاله جوانب کلیدی شکل یابی زندگی جنسی مردان جوان را طرح اندازی می‌کند. تمرکز من بر عملکردها، گفتمان ها، روابط جنسیتی و سکسوالیته ای بین مردان است که رفتار جنسی، کنش و واکنش های اجتماعی و روابط جنسی آنان را شکل می‌دهند. این الگوها نحوه برخورد پسران و مردان جوان به گستره ای از مسائل مربوط به سلامتی، از جمله حاملگی و جلوگیری از آن، سلامت جسمی، روابط جنسی خطرناک و شیوع بیماری های جنسی و در محدوده عمومی تر خشونت، در واقع روابط جنسی و خانوادگی در جامعه را تحت تاثیر قرار می‌دهند. در نتیجه، به منظور درک رفتار مربوط به سلامتی و همچنین ترویج امکانات سلامت میان مردان، تعیین کننده است که از روابط اجتماعی و جنسی آنها «نقشه» ای تهیه شود. در طول این مقاله من به این مهم خواهیم پرداخت. کاری که آن را با دادن توضیحی کوتاه در مورد ترم هایی که از آنها استفاده خواهیم کرد شروع می‌کنم.

زندگی پسران و مردان جوان، کلن مثل زندگی همه ی زنان و مردان، به وسیله ساختارهای متقاطع جنسیت، سکسوالیته و دیگر عوامل تمایز اجتماعی مثل طبقه، نژاد و جنسیت شکل می‌گیرد. به طور ساده «جنسیت» به معنایی که به مرد یا زن بودن داده می‌شود و سازماندهی زندگی و روابط زنان و مردان اشاره دارد. «سکسوالیته» به عملکردهای جسمی که در ارتباط با سکس یا سوگیری هویت جنسی، ارتباطات جنسی و گروه های شکل یافته بر اساس جنسیت تجربه می‌شوند و همچنین به باورها و گفتمان ها در مورد سکسوالیته اشاره دارد (در دنباله به تاثیر دیگر اشکال تمایز اجتماعی خواهیم پرداخت). روندهای ساختاریابی مشخصی از جنسیت و سکسوالیته در هر جامعه یا چارچوب مشخص، در حال عمل هستند. به این معنی که معانی مشخصی به مرد یا زن بودن داده می‌شود و در نتیجه زندگی زنان و مردان بر اساس نظام حاکم جنسی اجتماعی و فردی شکل می‌یابد. این عوامل به نوبه ی خود با شیوه هایی که در آن روابط و هویت جنسی نظام می‌گیرند هم پوششی و یا برخورد دارند

(برای توصیف موجزی از این روندها به مرجع کانل ۲۰۰۰ مراجعه کنید).

تحقیقات وسیع و دامنه دار علمی به ما نشان داده است که فرم های خاصی از جنسیت و رفتار جنسی در چارچوب های مشخص بر ما غالب هستند (که از لحاظ فرهنگی تجلیل و از لحاظ اجتماعی تصدیق می‌شوند) در حالیکه به فرم های خارج از این چارچوب انگ زده شده، آنها را خفه و مجازات می‌کنند. پسر ها و مردان جوان ممکن است بر اساس فرم های غالب نرینگی زندگی کنند و یا در مقابل این اشکال مقاومت کرده و حتی آن را رد کنند ولی هر دوی این واکنش ها در سایه روابط جنسیتی ایجاد شده عمومی (درکنش و واکنش ها با هم سن و سالان، در مدرسه ها و دیگر نهادهای اجتماعی) و همچنین تحت سایه گفتمان های مسلط مربوط به جنسیت صورت می‌پذیرند. الگوهای که در دنباله به آنها اشاره خواهیم کرد بر زندگی تک تک پسران جوان سلطه ندارند ولی آنقدر گسترده و تیپیکال هستند که مورد توجه هر کسی که در مورد پسران جوان، اشکال مختلف مردانگی و روابط میان جنسی دغدغه ای دارد، قرار بگیرند.

**خود را ثابت کردن:** یکی از مهمترین تاثیرات برکنش و واکنش های اجتماعی و جنسی پسر ها و مردان جوان رقابت، نظارت و دیسپلین مرد-با/بر مرد است. خیلی از پسر ها بخصوص در دوره ی مدرسه فشار جمع برای اثبات خود به پسر های دیگر (و تا حد کمتری به دخترها) را احساس می‌کنند. پسر ها از راه شرکت در اشکال تایید شده مردانگی می‌توانند وجود خود به عنوان مرد را به ثبت برسانند. انگار که برای تلاش هایشان نمرة مرد بودن می‌گیرند. این الگوها نمایانگر این واقعیتند که زندگی مردها به شدت از طریق روابط بینابین خود مردان نظام می‌یابد. «نمایش» مردانگی غالباً در حضور مردان دیگر صورت می‌پذیرد و به عنوان یک بودش به وسیله مردان نظاره گر اعطا می‌شود

(کیمبل، ۱۹۹۴: ۱۲۸). پسرها از طریق نمایش مهارت‌های خود در خصوصیات و رفتارهای کلیشه‌ای مردانه مثل خشن و غلبه جو بودن در روابط، توانایی‌های فیزیکی و ورزشی، میزان محبوبیت بین دخترها و فاتح شدن در جلب توجه آنها و شوخی و شلوغ بازی، برای خود بین مردان جایگاه کسب می‌کنند.

زندگی پسرها در مدرسه دربرگیرنده نظاره‌گری دائمی آنها بر خودشان و دیگران است؛ نوعی کنترل دائمی جنسیتی و جنسی. پسرهایی که «سوسول» یا «دخترماب» تلقی شوند مسخره و تنبیه می‌شوند. پسرها از طریق دست انداختن همدیگر، برای هم اسم گذاشتن و شوخی و مسخره کردن، برای خود و دیگران در طبقه بندی قدرت و مقام، جایگاه تعیین می‌کنند و در این روند پایان‌ناپذیر یکدیگر را آبدیده می‌کنند. دست انداختن یکدیگر می‌تواند به طرز خارق‌العاده‌ای خلاق و طنزآمیز و بازیگوشانه باشد. ولی در عین حال می‌شود از آن برای تحقیر دیگران و سر جای نشاندن آنها استفاده کرد. در چارچوب ایدئولوژیهای غالب فرهنگی، پسرها و مردان جوان می‌توانند شیوه‌های اعمال قدرت، رقابت و نیاز به کنترل را به منظور مرد شدن تمرین کنند.

معاشرت با گروه‌های همسال مردان به آنان لذت و خطر را توأم ارائه می‌کند. اجبار و رقابت جوئی در اثبات مردانگی می‌تواند این گروه‌های مردان همسال را به محلی جدا افتاده و متروک که در آن از کسی حمایتی نمی‌شود تبدیل بکند. در میان گذاشتن نقاط ضعف و مشکلات جنسی خود با پسرهای دیگر سخت می‌شود و تلاشی دائمی برای ایجاد و دادن تصویری از مردانگی قابل قبول برای دیگران در جریان است (هلند، رمضان اغلو و شارپ، ۱۹۹۴: ۱۴).

**احساس خجالت کردن:** تحقیق بین مردان جوان «تصویری از درام‌های درونی پیچیده احساس عدم امنیت و اعتماد به نفس رقم می‌زند» (مک و گاهیل، ۱۹۹۴: ۱۰۲). بسیاری مردان جوان در برابر ملزومات ایجاد و ادامه رابطه‌های عمومی احساس کمبود و خجالت می‌کنند. نمی‌توانند با این ملزومات روبرو شوند و فشار زیادی از جانب همسالان خود احساس می‌کنند. فکر می‌کنند قادر به ایجاد رابطه جنسی با دختران جوان نیستند. امری که با داده‌های مردانگی مسلط و شوخی‌های همیشگی آنها در مورد «به چنگ آوردن دخترها» اساساً تناقض دارد (درهمانجا، ۱۰۲، وایت، ۱۹۹۴: ۷۱۷).

دوگانگی اصلی در زندگی بسیاری از مردان جوان، میان برآورد آنها از مردانگی اجتماعی و اعتماد به خود از یک سو و تجربه شخصی و خصوصیشان از تشویش‌ها و احساس عدم امنیت‌شان از دیگر سو است (مک و گاهیل، ۱۹۹۴: ۹۹). این پدیده به تناقض موقعیت کلی قدرتمند مردان در جامعه و احساس بسیاری مردان از بی‌قدرتی خودشان هم مربوط

می‌شود (مک لین، ۱۹۹۶: ۲۹). و این بخصوص در زمینه سکسوالیته، به عنوان زمینه‌ای که در آن قدرت جاری بوده و در عین حال زمینه‌ایست برای حضور ضعف عاطفی و وابستگی، مصداق دارد (سیگال، ۱۹۹۰: ۲۱۲).

**حرف زدن در مورد سکس:** مردان جوان کلن با بی‌پرده صحبت کردن در مورد رفتارهای جنسی راحت نیستند. وقتی با هم حرف می‌زنند از طریق گرافه‌گویی، توهین جنسی، سکوت و غالباً جوک، میان خودشان و موضوع گفتگو، فاصله ایجاد می‌کنند (وایت، ۱۹۹۴: ۷۱۸).

گفتگو در بین مردان جوان خیلی وقتها به تحقیر و کوچک کردن یکدیگر خلاصه می‌شود - که باعث گوشه‌گیری و دفاعی شدن روحیه پسرها می‌شود - و رابطه جنسی ناهمجنسگرایانه «مدل» طبیعی است. از رابطه جنسی به عنوان دست مایه‌ی توهین استفاده می‌شود و بیشتر حرفهای پسرها در مورد روابط جنسی، به شکل دست انداختن یکدیگر است. رفتاری که بعضی از نمودهای جنسی را تشویق و بعضی دیگر را ممنوع می‌کند. در بعضی از «حرفهای پسرانه» دخترها ذاتن عجیب و بیگانه تلقی می‌شوند و حالت فاصله‌گیری از و بی‌ارزش کردن دنیای زنانه عادی است (وایت، ۱۹۹۴: ۷۱۹). تفاوت‌های مهمی بین حرفها و رفتار پسرها در جمع‌های گوناگون مشهود است. وقتی آنها با جمعی از پسرها هستند، هنگامی که با دختری یا دوست دخترشان تنها هستند و وقتی فقط با یک دوست مردشان معاشرت می‌کنند رفتارهای گوناگونی دارند.

باید پرسید که پسرها در مورد سکس کجا می‌آموزند. در حقیقت آنها برای به دست آوردن اطلاعات، کمتر از دخترها، به پدر و مادر یا معلم‌شان تکیه می‌کنند و احتمالاً بیشتر به دوستانشان یا فیلم‌های تلویزیون تکیه کنند. دیگر منابع اطلاعات پسران شامل معلم‌ها و مجله‌های پورنوگرافی می‌شود (گیلبرت و گیلبرت، ۱۹۹۸: ۱۰۰؛ وایت، ۱۹۹۴: ۷۱۵).

زنان و مردان جوان به طرز روزافزونی برای به دست آوردن اطلاعات در مورد سلامتی، رابطه و جنسیت و دیگر مسائل مربوط به سکسوالیته مثل دیدن پورنوگرافی یا تماس برقرار کردن با کسانی که آنها هم از پورنوگرافی استفاده می‌کنند به اینترنت مراجعه می‌کنند. وجود و دسترسی به اینترنت به روشنی به نفع آموزش جنسی بوده است (گلدمن، ۲۰۰۰: ۱۶) اما من بخصوص در مورد نقش اینترنت در ایجاد دسترسی به و استفاده از پورنوگرافی به ویژه بوسیله پسرها و مردان جوان نگران هستم.

پورنوگرافی عامل بسیار موثری در شکل فهم پسران و مردان جوان از جنسیت است و با رشد سریع اینترنت این تاثیر افزایش هم پیدا خواهد کرد. در حالی که بین فمینیستها اختلاف‌های بزرگی درباره پورنوگرافی وجود دارد، اما از پورنوگرافی غالبین برای به تصویر کشیدن زنان به طرز غیرواقعی و به عنوان ابزار جنسی، برای شهوانی نشان دادن





دخترها ابژه تمنا و شیفتگی جنسی و حتی وسواس جنسی هستند. رابطه بسیاری مردان جوان با دخترها مجموعه‌ای متناقض از دنبال کردن و بی علاقه‌گی، ترس و تمرکز وسواس مابانه است (مک و گاهیل، ۱۹۹۴: ۱۰۲). مک و گاهیل از این پدیده‌ی موجود در فرهنگ مردان ناهمجنسگرا به عنوان «ضدن بودن ضد و نقیض» یاد می‌کنند. برای مثال، وقتی پسرها از بعضی دخترها به عنوان «جنده» یاد می‌کنند در واقع این دخترها برایشان از لحاظ جنسی هم تحقیر شده هم خواستنی هستند (همانجا: ۱۳۲).

**همخواه‌گی برای بدست آوردن مقام:** در ساختارهای غالب جنسیت مردانه، تجربه همخواه‌گی نشانه‌ای از مقام مردانگی است: هرچه بیشتر با زنهای بیشتری خوابیده باشی، بیشتر مرد هستی. همخواه‌گی برایشان آنگاه که در آن از ارگان جنسی زن و مرد استفاده می‌شود واقعی است. در جوامع غربی «ازدست دادن بکارت» از تنها آیین‌های گذار به مردانگی که نمود ورود به بزرگسالی و مرد شدنست می‌باشد (ویلتون، ۱۹۹۷: ۳۴). به زبان دیگر، مردها از طریق

همخواه‌گی توام با زور و خشونت و همچنین به خاطر ضربه زدن به زنان در روند تولید پورنوگرافی انتقاد می‌شود. به همین خاطر پورنوگرافی اینترنتی می‌تواند رفتارهای سکسیستی و برخوردهای خشونت آمیز مردان به روابط جنسی را تشویق کند.

**احساسات ضد و نقیض در ناهمجنسگرایی:** پسرها از یک جانب ممکن است برای تحقیر یکدیگر حرفهایی مثل: «تو چته زنیکه؟»، «تو که دختری» یا «مثل دخترها بازی می‌کنی» به هم بزنند. در اینجا زن بودن و زنانگی مفاهیمی منفی هستند که باید از آن اجتناب شده و طرد شود. در عین حال امکان دارد دانش آموزان و معلم‌های مرد رفتارهایی که رفتار مردان همجنسگرا تلقی می‌شود را با زنانگی یکی کنند تا به مردان همجنسگرا توهین کنند. یعنی از زنانگی استفاده کنند تا همجنسگرایی را تحقیر کنند (مک و گاهیل، ۱۹۹۴: ۱۶۴).

همزمان با اینکه خیلی از پسرها زنانگی و خصوصیات کلیشه‌ای آن را تحقیر می‌کنند، اما به دخترها کشش دارند.

از پسرها همخوابگی را تجربه کرده‌اند. به علاوه، درمقایسه با دوستی‌های پسران-با-پسران، روابط غیر همجنس به سرمایه‌گذاری احساسی و اختصاص وقت اجتماعی بیشتری طلب می‌کند. با این وجود، روابط پسران و مردان هم سن و سال کماکان برای روابط جنسی ناهمجنسگرایانه مردان ساختار می‌آفرینند و به آن معنا می‌دهد. تحقیقات من درمیان مردان ناهمجنسگرای بین سنین ۱۸ تا ۲۶ سال نشان می‌دهد که برای بعضی مردها، روابط مردان-با-مردان بر روابط غیر جنسی مردان-با- زنان ارجحیت دارند، تجربیات سکسی همچنین رهگذاری کلیدی به مقام مردانگی هستند و داستانگویی درمورد ماجراهای همخوابگی دربرابر دیگر شنوندگان مرد ادامه می‌یابد.

**دخترهای «جنده» و پسرهای «بکن»:** از دیگر ساختارهای جنسیتی نگران کننده که تاثیر تعیین کننده‌ی ادامه داری در روابط زنان و مردان دارد استاندارد دوگانه است. این دوگانگی به دو استاندارد برای رفتار جنسی، یکی برای زنان و دیگری برای مردان، اشاره دارد. ساده‌تر گفته باشم، زنانی که فعالیت جنسی دارند یا چنین برجستگی به آنها زده می‌شود، به عنوان «جنده»، «تک پرن» یا «آسان» تلقی می‌شوند، یا به بیان دیگر به شکلی منفی. درحالیکه به مردها عنوانی مثل «بکن»، «قهرمان»، «ژینگولو» یا «اهل عمل»، یا به بیان دیگر عنوانی مثبت، داده می‌شود. به مردها اجازه داده شده یا حتی تشویق می‌شوند تا در همان سال‌های نوجوانی شروع به ایجاد روابط جنسی متعدد کنند و وفادار نماندنشان به شریک رابطه جنسی بر آنها تحمل می‌شود. در حالیکه زنانی که از لحاظ جنسی فعالند به شدت و بیرحمانه قضاوت می‌شوند. به طور کلی، رفتار جنسی زنان بشدت تحت نظر و کنترل است درحالیکه روابط جنسی مردان از محدودیت‌های اجتماعی رهاتراست.

استاندارد دوگانه جنسی، حضوری نیرومند در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌های استرالیا دارد. این حضور تحت عنوان، شهرت و مقام‌های متفاوتی که به زنان و مردانی که نوع مشابهی از فعالیت، تمنا و رفتار جنسی را تجربه می‌کنند - یا باور می‌کنند که آنرا تجربه می‌کنند - بیشتر از هرچائی روشن است. همچنین از «جنده» به عنوان نامی برای ابراز خشونت و تعدی بر زنان استفاده می‌شود؛ اسمی که ممکن است هیچ ربطی به رفتار جنسی‌ای که گفته می‌شود آنها دارند نداشته باشد.

تهدید به بدنامی و کسب شهرت منفی، تاثیری بسیار قوی بر زنان دارد و روابط اجتماعی و جنسی آنها را کنترل کرده، آنها را به سوی پذیرش فرمهای رفتاری مورد قبول سوق داده و قدرت، جرات و استقلال جنسی آنها را محدود می‌کند. (هیلیر و همکاران، ۱۹۹۸: ۲۶؛ هلند و همکاران، ۱۹۹۶: ۲۴۲؛ کیتزینگر، ۱۹۹۵؛ مور و روزنتال، ۱۹۹۳: ۹۶؛ استوارت، ۱۹۹۶).

به مردان جوان جواز جنسی‌ای داده می‌شود که از زنان



دسترسی پیدا کردن به واژن زنها مقام مردانگی را به دست می‌آورند.

دردوران بلوغ مسئله تجربه همخوابگی مسئله‌ای بخصوص مهم است. دربین خیلی از پسرها گرایش بی‌اختیار برای از دست دادن بکارت وجود دارد. وقتی پسرها باهم حرف می‌زنند وانمود یا ادعا می‌کنند که که تجربه همخوابگی دارند. درعین حال گزافه‌گویی به شدت جریان دارد (وایت، ۱۹۹۴: ۷۲۱). فشار برای همخوابگی کردن از جانب دوستان پسر، برداران بزرگتر، بعضی وقتها سربه سر گذاشتن پدرها و رسانه‌های عمومی اعمال می‌شود. بیشتر وقتها پسرها تخمین‌هایی اغراق‌آمیز، که از حد متوسط بسیار بالاتر است، از همسالانشان که تجربه سکسی داشته‌اند به دست می‌دهند. (لیندزی، اسمیت و روزنتال، ۱۹۹۷: ۹)

این تاکیدبرداشتن تجربه جنسی به عنوان منبعی برای به دست آوردن مقام ممکن است در دوران گذار از اوائل به اواخر دوره‌ی نوجوانی، یا اوایل دهه بیست سالگی، کاهش پیدا کند. شاید به این دلیل ساده که تا این زمان درصد بزرگتری



## مردها در روند رشد خود با تهدید همیشگی به عنوان همجنسگرا دیده شدن و چالش همیشگی اثبات اینکه «همجنس باز» نیستند روبرو هستند.

چهارم پسرها فکر میکردند این قابل قبول است که دختری را مجبور به داشتن سکس کرد اگر او پسر را از نظر سکسی به هیجان آورده باشد و یک پنجم دیگر مطمئن نبودند (مرکز تحقیقی خشونت خانگی، ۱۹۹۲). در یک بررسی انجام شده در سال ۱۹۹۷ به وسیله سازمان خانواده استرالیا، نزدیک به یک سوم پسران با سنینی بین ۱۵-۲۵ که با آنها مصاحبه شده بود موافقت داشتند تحت شرایط مشخصی «عیبی ندارد پسری دختری را مجبور به داشتن سکس میکند». و در آخر، یک بررسی ملی دربرگیرنده بیش از ۵۰۰۰ جوان بین سنین ۱۲-۲۰ نشان داده است که از هر هفت پسر جوان یکی با بیاناتی نظیر «عیبی ندارد پسری دختری را مجبور به داشتن سکس کند اگر دختر با او لاس زده باشد و به او چراغ سبز داده باشد» و «عیبی ندارد به دختری برای داشتن سکس فشار آورد اگر فشار فیزیکی نباشد»، موافق است (مرکز جلوگیری از جرایم ملی ۲۰۰۱، ۶۴-۷۰).

**شهوت همجنسگرا:** پسرها غالباً احساسات جنسی و کشش قوی‌ای نسبت به فیزیک پسران دیگر را تجربه می‌کنند، با بدن دیگر پسران روبرو می‌شوند، و بعضی از آنها روابط سکسی با دیگر پسران را تجربه کرده یا استمنا دوجانبه می‌کنند. (مک لین، ۱۹۹۵-۳۲). در یک بررسی ملی اخیر ۸-۹ درصد از دانش آموزان دبیرستان گفته بودند که کشش جنسی نسبت به همجنس خود را تجربه کرده‌اند (لیندزی، اسمیت و روزن تال ۱۹۹۷: ۲۷).

اما تاثیر وحشت از گرایش همجنسگرایانه (ترس و تنفر از همجنسگرایی) قبول احساسات یا کنجکاوی در مورد این گرایش را امکان ناپذیر می‌کند. محبت عاطفی بین پسرها فقط در قالب‌های سخت فیزیکی و یا از طریق شوخی ابراز می‌شوند؛ تنها فرم‌های قابل قبول برای ابراز این احساسات ورزشهای بدنی، از سر و کول هم بالا رفتن یا کتک کاری است (مک لین، ۱۹۹۵: ۳۲-۳۳).

**ترس از همجنسگرایی و ناهمجنسگرایی:** هراس از همجنسگرایی تاثیری اساسی بر زندگی پسرها و بخصوص بر روابط پسران-با-پسران اعمال می‌کند. در مقایسه با

دریغ می‌شود. ولی مردها هم برای دریافت این پروانه بها می‌دهند، این پروانه به آنها در ازای از دست دادن نرمش، نزدیکی و تکیه‌گاه عاطفی داده می‌شود. (هلند و همکاران، ۱۹۹۶: ۲۴۷). تحقیقات من نشان داد که تعداد کمی از زنان جوان نیز از عنوان «جنده» برای مردان استفاده می‌کنند که نشانگر انعطافی محدود در استانداردهای دوگانه است. اما ساختارهای نابرابر و استوار بر جنسیت، شهرت جنسی و روابط غیرمساوی قدرت، کماکان تاثیراتی نیرومند بر کنش و واکنش‌های جنسی مابین ناهمجنسگرایان دارند.

**قبول کردن جواب نه:** ساختارهای تیبیکال مردانگی و جنسیت و همچنین روابط قدرت مبتنی بر جنسیت اعمال خشونت جنسی از جانب بعضی مردان جوان را تغذیه می‌کنند. گرچه اکثر مردها خشن نیستند اما اعمال خشونت آمیز غالباً به وسیله مردها صورت می‌گیرند. خشونت بدنی و جنسی مانعی تعیین کننده در راه سلامت جنسی و تولید مثل زنان است (هیز، ۱۹۹۵).

ابعاد قربانی خشونت بودن در میان زنان جوان سه یا چهار برابر این ابعاد در بین کل زنان است (یانگ و همکاران، ۲۰۰۰: ۱). نوزده درصد زنان بین سنین ۱۸ تا ۲۴ سالگی حداقل یک تجربه خشونت در طول یک سال گذشته راداشته‌اند (اداره آمار استرالیا، ۱۹۹۶). در یک تحقیق در استرالیا، ۱۲ درصد مردان جوان بین سنین ۱۸ تا ۲۳ سال داشتن رابطه خشونت آمیز با همسر یا شریک زندگی‌شان را گزارش داده‌اند. نیمی از زنان در این رابطه‌ها کتک خورده بودند، به آنها با اسلحه گرم شلیک شده بوده و حدود سه چهارم آنها به دلیل این اعمال خشونت آمیز مجروح شده بودند (یانگ و همکاران، ۲۰۰۰: ۱).

خشونت فیزیکی و جنسی مردان بر علیه زنان در فرهنگ‌هایی که مردانگی در ارتباط با غلبه جویی، گردن کلفتی و آبروی مردانگی تعریف می‌شود احتمال بروز بیشتری دارد (هیز، ۱۹۹۸: ۲۷۷). در سطح فردی مردانی که خودشان را از راه الگوهای سنتی مردانگی تعریف می‌کنند، که رفتار خشونت آمیز و منفی در مقابل زنان دارند، که اعمال خشونت را مردانه و خواستنی تلقی می‌کنند و به کلان باورهای مربوط به تجاوز باور دارند بیشتر احتمال دارد از لحاظ جنسی پرخاشگر باشند و آزار و خشونت بر زنان روا دارند (هیز، ۱۹۹۸: ۲۷۷؛ اونیل و هاروی، ۱۹۹۷: ۱۹۲؛ اسکالی، ۱۹۹۰؛ وارش، ۱۹۹۸).

بنابراین نگران کننده است که درصد قابل توجهی از پسران و مردان جوان در استرالیا-به ترتیب یک نفر در سه و یک نفر در هفت نفر- باورهایی حمایت کننده از خشونت جنسی را ابراز می‌کنند. در یک کار تحقیقی در بریزبن شهری در استرالیا در بین پسرهای کلاس نهم دبیرستان، تعدادی حدود یک نفر در بین سه نفر باور داشتند که «عیبی ندارد پسری دختری را مجبور به داشتن سکس کند، اگر آن دختر به پسر نخ داده باشد که می‌خواهد سکس داشته باشد». از هر پنج تنها یک پسر در این مورد مطمئن نبودند. یک



زنها، مردان وفاداری بیشتری به رفتارها و احساسات ضد همجنسگرایی نشان می‌دهند (هرک، ۱۹۸۶). مهمتر از این اینست که مردانگی به لحاظ سرشت خود به عنوان ناهمجنسگرا و در تخالف با همجنسگرایی و زنانگی تعریف میشود. مردان «واقعی» مردان ناهمجنسگرا هستند و مدل غالب مردانگی مدل مردانگی ناهمجنسگراست.

مردها در روند رشد خود با تهدید همیشگی به عنوان همجنسگرا دیده شدن و چالش همیشگی اثبات اینکه «همجنس‌باز» نیستند روبرو هستند. سخن کوتاه گفته باشم پسرها و مردان بوسیله ترس از همجنسگرایی سر جای خود نشانده می‌شوند. اگر از محدوده رفتار مردانه خارج شوند بلافاصله با حمله زبانی و فیزیکی روبرو می‌شوند. ترس از همجنسگرایی باعث می‌شود مردان روابط عاطفی و نزدیک خود با دیگر مردان را محدود کنند. هراس از «کونی» خوانده شدن باعث می‌شود مردان رفتارهای غلوآمیز و پرخاشگر مردانه از خود نشان دهند و خودشان را از لحاظ عاطفی ببندند. بدین ترتیب ترس از همجنسگرایی به مانند اژدهائی بر دروازه مردانگی آلترناتیو عمل کرده و پلیس حافظ محدوده‌های مردانگی مسلط است (فلاذ، ۱۹۹۷). از جانب دیگر همجنسگرایی به عنوان خیانت به جنس خود تلقی شده و تخطی از اشکال غالب مردانگی با همجنسگرایی یکی میشود. هراس از همجنسگرایی همدست سکسیسم ناهمجنسگرا، که ارزش رایج فرهنگ ماست، می‌باشد (اپستین و جانسون، ۱۹۹۴: ۱۹۸؛ نیکسون، ۱۹۹۶: ۱۶۱). باتوجه به تاثیر فراگیر هراس از همجنسگرایی و سکسیسم ناهمجنسگرا در روابط اجتماعی مردان، مبارزه با آن وظیفه‌ای کلیدی است.

**گونگونگی‌ها و سلسله مراتب‌ها:** باوجودی که من یک سری الگوهای جنسیستی و جنسی در زندگی پسرها و مردان جوان را شناسائی کرده‌ام، این حیاتیست که به گونگونگی و تنوع در میان مردان هم توجه شود. در مدارس معمولا مردانگی‌های متناقض و چندگانه و گروههای همسالان مختلف با ذهنیت‌ها و عملکردهای متفاوت وجود دارند. هویت‌ها و خرده فرهنگ‌های متفاوتی در میان پسران در مدارس وجود دارند مثل «بچه ننه‌ها»، «بچه پروها»، «بچه ژینگول‌ها» و غیره که به وسیله کانل (۱۹۸۹، ۱۹۹۳، ۱۹۹۴، ۱۹۹۶) نوشته شده و یا خشن‌ها، درسخوانها، و انگلیسی‌های اصیل که به وسیله مک و گاهیل (۱۹۹۴، ۱۹۹۶) توصیف شده‌اند. مردانگی‌ها و گروه‌های همسالان مختلف در مدارس به وسیله طبقه، نژاد و پیشینه‌ی نژادی، برنامه‌ی درسی رسمی، الگوهای اعمال قدرت و دیسپلین در مدرسه، خانواده‌ها و بسیاری عوامل دیگر، شکل می‌یابند. و گروههای مختلف برای سلطه‌ی فرهنگی بر بینش‌های دیگر گروه‌ها از مردانگی رقابت می‌کنند.

در بین گروههای مختلف همسالان الگوهای مختلفی از مردانگی وجود دارد، بخصوص در گروه‌های کاملن پسرانه.

تحقیقات اسکاتلندی‌ها نشان می‌دهد مردان جوان در گروههایی که فقط از مردان تشکیل شده بیشتر احتمال دارد که به ایده وجود دو گروه از زنان - «دخترخوبها» و «جنده‌ها»- باور داشته باشند. در بین مردان جوان شهر گلاسکو، وایت (۱۹۹۵) دو دسته از گروههای همسالان را شناسائی کرد: یکی گروه مختلط پسر و دختر که از نظر جغرافیائی پراکنده بودند با ویژگی تحصیلات مدرسه‌ای موفق و پایبندی به ایجاد شغل برای خود. و دیگر گروه تقریبا تماما متشکل از پسرها، غرق در فرهنگ خاص خود، به طور دامنه دار بیکار و بدون مهارت حرفه‌ای. گرچه دسته بندی دوگانه اخلاقی «دخترخوبها» و «جنده‌ها»، همراه با تقسیم‌بندیهای مستقر و الگوی شکارگری جنسی در گروه دوم رایج بود، در گروه اول این ویژگیها غایب بودند و مردان ایده‌هایی مبنی بر روابط حمایتگرانه ابراز می‌کردند.

احتمال دارد اشکال چندگانه ویژگی‌یابی و تقسیم بندی اجتماعی، مثل طبقه، نژاد و پس زمینه نژادی، به روابط اجتماعی و جنسی مردان ساختار بخشند. باوجودی که تحقیقات استرالیائی محدودی در این زمینه وجود دارد، ولی ما میدانیم که این محورهای تفاوت به الگوهای متغیر فعالیت جنسی ارتباط دارند. در بین جوانان میانگین سنی‌ای که در آن برای اولین بار همخوابگی تجربه میشود به طبقه، تحصیلات، فرهنگ و پس زمینه نژادی بستگی دارد. (راکرو کلمن، ۱۹۹۸: ۷). امکان اینکه دانش آموزان دختر که انگلیسی زبان اول پدر و مادر آنها نیست همخوابگی را تجربه کرده باشند کمتر از این احتمال برای دخترانی که از خانواده‌های انگلو ساکسون می‌آیند است (لیندزی، اسمیت و روزن تال، ۱۹۹۷: ۲۶). جوانانی که تعلقات مذهبی-هرمذهبی- دارند کمتر محتمل است از لحاظ سکسی فعال باشند (مور و روزن تال، ۱۹۹۶: ۴۶). جوانان در مناطق روستائی به نسبت جوانان شهری، احتمال بیشتری دارد که از لحاظ سکسی فعال باشند. و این بخصوص در مورد زنان جوان مناطق روستائی صادق است (لیندزی، اسمیت و روزن تال، ۱۹۹۷: ۲۶).

و در آخر جوانان بیخانمان [کارتن خواب] به حد بالاتری درگیر رفتار جنسی مخاطره آمیز با تعداد شریک‌های جنسی بیشتری انجام می‌دهند (هیلیر، مئیوز و دمپسی، ۱۹۹۷). به تحقیقات بیشتری درباره مرزهای تقاطعی مردانگی‌های چندگانه و دیگر اشکال ویژه گی دهنده اجتماعی نیاز است.

اگر تلاشها برای آموزش سلامت در میان پسران و مردان جوان قرار است موثر واقع شود، این تلاشها باید بر بنیان درکی عمیق از روابط اجتماعی‌ای که زندگی پسران و مردان جوان را ویژگی می‌بخشد استوار باشند. ساختارهای متقاطع جنسیت، سکسوالیته و دیگر تقسیم بندی‌های اجتماعی هم برای رفتار مردان جوان که مربوط به سلامتی می‌شود و هم برای استراتژی‌های اشاعه سلامت که می‌خواهند این مردان را به خود جلب کنند، چارچوب مسلط هستند.

فمیننس

از ننگ

سنگ مرد

فمینیسی



سرکوب مستمر در سطح جهانی،  
منطقه‌ای، خصوصی و عمومی ادامه دارد.  
تو این را می‌دانی و من هم می‌دانم.  
در مورد این در جاهای مختلف و از  
زوایای گوناگون گفته و نوشته شده.  
مرا ببخش اگر الان بیشتر در موردش  
توضیح نمی‌دهم. راستش را بخواهی  
بیش از سه، چهار گزارش ۸ مارس را  
مرور کرده‌ام، دیگر حوصله‌اش را ندارم.  
بی‌صبرانه می‌خواهم از این مرحله  
بگذرم و در عوض در مورد استراتژی و  
ابزار تغییرات عملی بحث کنم. برابری  
را چگونه می‌شود متحقق کرد؟ در سطح  
فردی، اجتماعی و آخ که این دو چه  
به هم پیوند خورده‌اند، انگار عاشقان  
دل‌باخته‌اند!

یوهان برگ گرن،

سردبیر نشریه‌ی سیاسی اجتماعی  
آورد فرانت سوئد (جبهه‌ی کلام)

برگردان: ژیلای افتخاری





یادم می‌آید که خیلی وقت پیشها، در کافه ۴۴ در استکهلم، «روز مردان فمینیست» را جشن گرفته بودند. یادم نیست ۸ مارس بود یا نه، اما یادم هست که استفان ویلد کات مجری آن بود و سخنرانی می‌کرد. یادم می‌آید که می‌گفت فمینیست است و وظایف فمینیستی خود را در سطوح مختلف به انجام می‌رساند. آنچه برایش جالب نبود این بود که چرا باید بابت فمینیست بودنش مزایای زیادی به او تعلق بگیرد. از جمله ستایش و قدردانی از طرف سایر فمینیستها، در درجه اول زنان فمینیست. می‌گفت این خوب نیست، نباید اینطوری باشد، چرا که مرد بودن حتی در این عرصه هم امتیاز به همراه می‌آورد. او و بسیاری همچون او معتقد بودند که ما مردها می‌بایست فمینیست باشیم اما نباید بابت آن احساس غرور زیادی کنیم و بابتش مزایا بگیریم. بلکه فقط به وظیفه اخلاقی‌مان عمل کنیم. من می‌گویم عجب موضعی! فرضیه لوتری (۱) بی‌معنی (انجام وظیفه). چرا نباید افتخار کرد و بخاطر مواضع اخلاقی-سیاسی حمایت و تشویق (نکرد و) نشد؟ چرا زنان و مردان هم نظر و یا هر کس دیگری، دیگرانی را که خوب فکر و عمل می‌کنند مورد ستایش و قدردانی قرار ندهند؟ مثلن بگویند: «چه خوب که تو فمینیستی، نیمی از دوران مرخصی والدین را استفاده می‌کنی، در مصرف اتوموبیل صرفه جویی می‌کنی تا گاز کربنیک زیادی تولید نکنی، پناهجویان اخراجی را مخفی می‌کنی... اما من قصد ندارم که برخورد بهتری با تو داشته باشم چرا که تو بهتر از آن دست راستی که روسپی‌ها را مورد سواستفاده قرار می‌دهد، اسلحه می‌خرد و با تمسخر از زن خانه دارش صحبت می‌کند نیستی. معنا و مفهوم این موضوع می‌توانست این باشد که تو به «عنوان مرد مورد ستایش قرار گرفتی»

... غیر از این است؟ چرا نباید بخاطر مواضع فمینیستی از طرف دوستان مورد قدردانی قرار گرفت؟ پاداش گرفت، تشویق شد؟ دقیقن به همان اندازه نیز آنانی که مواضع فمینیستی نمی‌گیرند مورد انتقاد قرار گرفته و غر و لند بشنوند. چماق و حلوا، رفقا! بعنوان مثال پاداش به مردانی که از مزایای والدین استفاده می‌کنند و مسئولیت نگهداری از نوزادشان را به عهده می‌گیرند، حتمن درست است. پاداش بدهید! یک تشکر تشویق آمیز و مزایای والدین را سهمیه بندی کنید، آنوقت می‌بینید نتیجه می‌دهد.

نکته دیگری که می‌خواستیم به آن اشاره کنم موقعیت بین‌المللی است. زنان در بخش بزرگی از جهان به عنوان شهروندان درجه سوم محسوب می‌شوند، اگر شهروندان محسوب شوند! به تازگی از تونس دیدار کردم، آنجا که سلطه مردان در زندگی عمومی چه در سیاست و چه در خانواده وحشتناک و گیج کننده است. بگذارید اشاره کنم که علت این موضوع فقط مذهب نیست - اگر چه مذاهب بزرگ بطور سیستماتیک زنان را مورد فشار و تحقیر قرار داده‌اند، اما مسئله اساسن فرهنگی است. سکولارهای تونس به اندازه مذهبی‌ها پدرسالار هستند. علاوه بر این می‌توان تونس را

با مالزی مقایسه کرد، کشوری بسیار مسلمانتر از تونس. در مالزی زنان بطور گسترده‌تری در سطوح مختلف دیده شده و کار می‌کنند. بحث در مورد مدرنیسم، دموکراسی و ساختار هیرارشک است. هر چقدر یک جامعه متکی بر سلسله مراتب قدرت و بسته باشد، زنان در تمام طبقات، مورد فشار بیشتری قرار می‌گیرند. شاید به استثنای تونس، در آنجا یک طبقه کوچک ثروتمند/متوسط بالا بویژه در شهرهای بزرگ هستند که زنان ثروتمندشان آزادترند. به بیان دیگر می‌توانند در حرفه‌هایشان رشد کنند، لباس سنتی مذهبی نپوشند- اما یک نقش درجه دوم به آنان داده می‌شود: میبایست «زنانه» باشند: بخوانید ضعیف، خانواده را در درجه اول قرار دهند و...

**یک بازبینی سریع:** ما در غرب شدیدن به روسری و مقنعه واکنش نشان می‌دهیم... اما نگاهی به پوشش زنان غربی

قرون وسطایی اش با زنان)، اما در حال حاضر بر حسب اتفاق  
مظلومان تونسسی زن هستند و بعدش: آها متاسفیم، همیشه  
اینگونه بوده است و... راستی به زودی ۹ مارچ نمی شود؟

در مورد این کمبود قبلن نوشته‌ام. همبستگی بین‌المللی  
و نظارت بر این موضوع که سرکوب زنان مترادف با سایر  
سرکوبهاست، دراصل الفبای مبارزه همه جانبه با سرکوب  
پدرسالارانه جهانی است. بعنوان مثال خوب است که به  
عنوان اعتراض بر روی آگهی‌های نیمه پورنوگرافی لباس  
فروشی زنجیره ایی سوئدی به نام اچ اند ام، رنگ بباشید،  
اما انرژی را از اعتراض به این واقعیت که، آنانی که شورتهای  
توری مانکنها را می‌دوزند دختران جوان چینی هستند که از  
دستمزد خیلی پایینی برخوردارند، بدست بیاورید. (تعدادی  
از تحلیلگران بزرگ جهان، مثل آمارتیا سن نشان داده‌اند که  
چگونه تحکیم قدرت زنان، دموکراسی و افزایش رفاه با هم  
عجین هستند. همه به هم ارتباط دارند، آنچه که شخصی  
است سیاسی است و سیاست فرد را تحت تاثیر قرار می‌دهد.)

از بحث دور شدم! نمی‌دانم سر از کجا در آوردم. آها!

تحلیل رابطه‌ی قدرت نشان می‌دهد که فمینیسم پروژه‌ی  
بزرگ آزادی بخشی است، که دستاوردهای زیادی داشته  
است (کلیشه دیگری که من از آن متنفرم این است که  
«هیچ اتفاقی نیفتاده است» - نخیر پس مبارزه صد ساله  
کاملن بی اثر بوده است؟... پس چرا مبارزه؟) اما کارهای  
زیادی نیز باقی مانده است: دفاع از پیروزی‌های بدست آمده  
(به عنوان مثال آزادی سقط جنین که در سراسر دنیا مورد  
حمله قرار گرفته است، از جمله در کشورهای عضو بازار  
مشترک اروپا (لهستان را ببینید)، و برای ادامه آزادسازی.

اگر ما چگونگی پیوند این سرکوب با کاپیتالیسم،  
نفوکولونیالیسم و... را نبینیم، پروسه‌ی رهایی با تهدید  
متوقف شدن روبروست. مثلن کورکورانه به افزایش پست و  
مقام‌ها برای زنان امید بستن... بله البته می‌توانیم چند  
زن ثروتمند تونسسی را نجات دهیم اما چه هدف غیر رضایت  
بخشی؟!

**و در پایان:** هیچگونه تبریکی در روز زن نمی‌گویم (مانند  
بسیاری از کشورها، یک گل رز، معافیت از ظرف شستن  
بعد از شام، ۸ مارس مثل روز مادر دیگری). به جایش فریاد  
همبستگی سر می‌دهم: آوانتی! ما پیروزی‌های زیادی به  
دست آورده‌ایم، ما می‌توانیم و باید پیروزی‌های بیشتری به  
دست بیاوریم.

(۱) شاخه‌ای از مذهب پروتستانها که بر وجدان کاری و  
انجام وظیفه تاکید دارد و معمولن دلیل پیشرفت غرب را  
بخشن به این فرهنگ غالب مذهبی نسبت می‌دهند.

منبع: بلاگ آورد فورد ماگازین

<http://ordfrontmagasin.blogspot.com>



بیندازید: دامن کوتاه، پیراهن کج، کفش پاشنه بلند، آرایش،  
لباسهای دست و پاگیر، متعلقات پوشش دهنده... بله، با  
تفاوت در اجباری نبودن، اما «مدهای زنانه» ما چقدر آزادی  
بخش هستند؟

موقعیت بین‌المللی، بله. یک ضعف در فمینیسم امروز-مانند  
چپ- فقدان همبستگی بین‌المللی است. پوزش از یک مثال  
ناخوشایند، آنانی که مثلن در تونس اینگونه مورد تحقیر قرار  
می‌گیرند، سیاهان آفریقایی و نه زنان و آنانی که موقعیت  
بهتری داشتند، حق تنها قدم زدن در خیابانها، نشستن در  
کافه‌ها و سیاسی شدن را داشتند، آنانی بودند که پوست  
سفیدتری داشتند، آنموقع این می‌توانست آپارتاید خوانده  
شده و اعتراضات، تحریمها (همانطور که گفتم تونس در  
این رابطه هیولایی نیست، بگذارید از بهترین دوست غرب،  
عربستان سعودی یادی کنم با نفت مرغوبش و با برخورد پیشا





# فصلنامه



در ایران هنوز هم فراوانند  
کسانی که فمینیست را  
مترادف فحش و ناسزا  
می دانند. اما دور و بر ما  
پر است از مردانی که فکر  
می کنند فمینیست هستند،  
ولی نیستند! زیاد هم نباید  
تعجب کرد. در نظامی زندگی  
می کنیم که مرد و زن هیچ  
کدام به حقوق اولیه خود  
آگاهی ندارند. چطور  
می توان از آنها انتظار  
داشت که حقوق دیگران را  
رعایت کنند؟ مطلب پیش رو  
حاصل گفتگوهای کوتاه و  
روزمره با مردانی است که  
با وجود تحصیلات عالی و  
ادعای رعایت حقوق زنان در  
چنبره افکار قرون وسطایی  
گرفتارند.

نینا ناوک



فمینیست؟

## محمد ف وکیل دادگستری و دارای همسر و دو فرزند خردسال است.

به باور او که فردی متدین به اسلام است می توان حتی با داشتن گرایشات مذهبی فمینیست بود. دلیل این گفته خود را اینگونه توضیح می دهد: من با خانمم هم دانشگاهی و هم رشته بودیم اما بعد از ازدواج و بارداری ایشان با هم تصمیم گرفتیم که او به خانه داری و تربیت فرزندمان بپردازد. بعد از تولد فرزند دوم، خانمم دیگر به فکر اینکه حتی به دنبال مدرک تحصیلی اش هم برود نیفتاد چرا که من همه مقدمات آسایش و راحتی او را فراهم کرده ام. تا جایی که مقدور باشد او را در کارهایم سهیم می کنم، مثلا اگر در شهرستان پرونده ای بگیرم، او و بچه ها را نیز با خود می برم که تفریحی هم کرده باشند. یا گاهی وقت ها همسرم لایحه هایی را که باید به دادگاه ارایه بدهم برایم تایپ می کند.

یکبار به یکی از موکلینم که از همسرش جدا شده بود، علاقه مند شدم و به خانمم موضوع را گفتم. او مدتی بود که به خاطر ناراحتی های زنانگی تحت درمان بود و ابتدا خیلی ناراحت شد اما وقتی با دفتر آیت ا. . . تماس گرفت و مشاوره کرد به من اجازه داد تا آن خانم را سیغه کنم.

از این آقا می پرسم چه چیز موجب شده خود را فمینیست بدانند؟ می گوید به حقوق همسر احترام می گذارم، هفته ای یکبار او را به خانه پدرش می برم. حتی اجازه دادم با آنها به سوریه برود. به او دروغ نمی گویم. تا به حال با صدای بلند با او حرف نزده ام . . . .

## فریدون ش. مهندس راه و ساختمان دارای همسر و دو فرزند دانشجویست.

این آقا دارای چند شرکت ساختمانی است و همیشه چندین خانه و آپارتمان آماده ی فروش دارد. سرمیز شام دوباره حرف فرستادن دخترش به آمریکا را پیش می کشد. دخترک علاقه ای به رفتن ندارد. فریدون ش می گوید:

می دانید با این که آرزو دو سال از آرش کوچکتر است اما خیلی از او عاقل تر است. اصلا بین یک دختر و پسر همسن، باز هم این دخترها هستند که سنجیده تر عمل می کنند. اول دخترم را می فرستم، وقتی جابجا شد آنوقت پسر را هم می فرستم.

همسر مهندس در طول این گفتگو مشغول پاک کردن تیغ های ماهی برای شوهرش است. مرد در حالی که ماهی های پاک شده را نوش جان می کند می گوید:

اصلا می دانید من همیشه به خانمم می گویم شما زنها آنقدر خوبید که آدم حیف اش می آید که فقط یکی از شماها را داشته باشد.

پسر با عصبانیت از سر میز بلند می شود و وقتی می روم

## حکایت مردان فمینیست در جمهوری اسلامی با همه جای دنیا فرق دارد.

که او را سر میز برگردانم می گوید این بابا دیگر کفرم را در آورده است. باز هم در آپارتمان جدید با یکی از مشتریان است. یک واحد هم به خانم. . . داده و بارها دیدم که پیش او می رود.

## بهنام ق دانشجوی سال آخر کارشناسی دانشگاه آزاد است.

بهنام ق. معماری می خواند و همیشه مشغول رسم خطوط در فضاست. می گوید با ازدواج مرد با چهار زن موافق است به شرط آنکه به عدالت رفتار کند. او در شهرداری کار می کند و یک روز که یکی از مراجعہ کنندگان به یکی از زنان کارمند برای تاخیر در کارش مشاجره می کرد رو به مرد معترض کرده و گفت برای چی با یک زن اینطوری رفتار می کنی زن ها را خدا زده دیگر شما چرا او را تهدید می کنی؟

او هر سال درروز تولد فاطمه به زنان همکارش هدیه می دهد.

## کامیار م. چهار برادر دارد.

کامیار م. می گوید: همه ما به همسرانمان بیشتر از هرچه در دنیاست اهمیت می دهیم. همیشه هرچه که می خواهند برایشان فراهم می کنیم. همگی مان در نگهداری فرزند و کارهای خانه به آنها کمک می کنیم. می دانید، حتی در شهرمان ما را به زن دلیل بودن متهم می کنند. اما ما اهمیت نمی دهیم. وقتی با مادر و مادر همسر همستیم به آنها به یک چشم می نگرم و به آنها احترام می گذارم.

خلاصه آنقدر از خودش تعریف می کند که لحظه ای شک می کنم آیا واقعیت دارد یا تظاهر است. وقتی پای حرف های خواهرش می نشینم می گوید:

از سال گذشته که پدرمان اموال خود را بین این چهار برادر با من و مادرم به طور مساوی تقسیم کرد دیگر هیچیک از برادران با من حرف نمی زنند.

آری حکایت مردان فمینیست در اینجا با همه جای دنیا فرق دارد. دوستی می گفت همان طور که دانشگاه اسلامی داریم، جمهوری اسلامی داریم، فاشیسم اسلامی داریم، فمینیسم اسلامی هم می توانیم داشته باشیم.



مرد هستید؟

می خواهید با زن  
ستیزی مقابله کنید؟

با رعایت این

۱۲ نکته شروع کنید!

۱. وسط حرف زنان نپرید. فضا را بر آنها تنگ نکنید. تصور نکنید که آنها بدون دخالت شما کاری از دستشان بر نمی آید. مهم نیست که نیتتان چیست، مهم این است که چه رفتاری انجام می دهید.
۲. از زنان برای احراز موقعیت های رهبری حمایت کنید و به انتخاب زنان مترقی برای پست های سیاسی کمک کنید.
۳. از حوق برابر زنان در تحصیل، ورزش و کار در عمل حمایت کنید.
۴. از دست انداختن و مخفه کردن و یا گفتن جک های زن ستیز و (راسیتی و هموفوبیک که زن ستیزی را تقویت می کند) خودداری کنید.
۵. عکس العمل های احساسی دیگران را تمخر نکنید.
۶. به روایت های زنان گوش کنید، آنها را باور کنید. وقتی کسی به شما در مورد سکیت بودنشان گوشزد می کند به جای موضع دفاعی گرفتن اول به حرفهایشان گوش کنید.
۷. به زنان و مردانی که در زندگیتان نقش دارند با صدای بلند بگویید: دوستتان دارم!
۸. پدیری باشید که همواره آرزوی داشتنش را داشته اید.
۹. آن پارتنری باشید که آرزو دارید فرزندان آن روزی بیابند.
۱۰. در رابطه اتان مسئولیت جلوگیری از بارداری و پیشگیری از امراض جنسی را به عهده بگیرید.
۱۱. علیه هر نوع خشونت علیه زنان و کودکان، هر جا که اعمال می شوند، از زندگی روزمره تا رسانه ها، با صدای بلند اعتراض کنید. به سازمان هایی که علیه تجاوز و خشونت خانه گی مبارزه می کنند کمک برسائید.
۱۲. با پورنوگرافی و صنعت سکس مخالفت کنید.



# جنگ تمام عیار میان دو جنس

نرینه‌گی اکاندیناویایی سخت‌ترین بحران صد سال اخیرش را از سر می‌گذراند. منظورم فقط از منظر مردانه چون تروریست‌نروزی‌اش آندرش برینگ برویک نیست که می‌گوید خمینیم بزرگترین مشکل جامعه‌ی ماست. بلکه بیشتر منظورم کسانی هستند که در پی احیای تصویر مردانه‌ی قرن گذشته‌اند. مردانه‌گی که تصور می‌شد دیگر جایی در اکاندیناوی ندارد.



اولریکا شرنبورگ،  
نویسنده و منتقد ادبی در  
مقاله‌ایی در بخش فرهنگی  
روزنامه‌ی سوئدی آفتون  
بلادت از تلاش‌هایی در جامعه‌ی  
اسکاندیناوی برای بازپس گرفتن  
مردانه‌گی سلطه‌جو می‌نویسد.  
او از تئوری‌هایی که در آغاز قرن  
گذشته منبع الهام بسیاری نویسنده‌گان و شعرا  
بوده و اکنون در سال‌های آغازین قرن جدید  
باز تولید می‌شوند می‌گوید.

- در آغاز قرن گذشته ادبیات و هنر تصویری، مملو  
از تصاویر منفی زنان بود. سر بریده‌ی مدوسا با  
چشمان از حدقه بیرون زده، روسپیان سفلیسی، زنان  
خون آشام. . . زن به تصویر در آمده موجودی هراس  
انگیز بود. *ابا - بریت براد/ستروم* متخصص ادبیات و از  
چهره‌های سرشناس مبارزات حقوق زنان در سوئد در  
اثر تحقیقی‌اش درمورد تصویر زن در آغاز قرن بیست  
می‌نویسد که این نوع تصویرسازی عکس‌العملی بود  
در رویارویی با پیشرفت‌های هنوز با احتیاط و محدود  
زنان در آن سال‌ها. مثل حق رای که تعادل سیاسی  
جامعه مبتنی بر جنسیت را به هم زد. او معتقد است  
که بحران میان دو جنس و تغییر در توازن قدرتشان  
بالاخره به بحران در جامعه، تقویت فاشیسم و جنگ  
جهانی منتهی شد.

اولریکا شرنبورگ در ادامه‌ی مقاله به بررسی رمان‌های  
نوشته شده در سال‌های اخیر و کاراکتر زنان در آنها  
می‌پردازد. او می‌نویسد که آن دسته از نویسندگان  
سوسیال رئالیست اسکاندیناوی که رمان‌های پلیسی  
جنایی می‌نویسند معمولاً رابطه‌ی میان زن و مرد  
دوران خود را واقعی و عینی منعکس می‌کنند.

- سوسیال رئالیست‌های کلاسیک معمولاً در  
رمان‌هایشان خطر متوجه‌ی حیات بشری را از جانب  
ساختار و دولت به تصویر می‌کشند. در حالیکه در این  
سال‌های اخیر، به ویژه متأثر از آثار پرفروش  
استیگ لارسون، تناقض و تضاد اجتماعی  
از منظر روابط فردی به تصویر  
کشیده می‌شود.

(لارسون پرفروش‌ترین جنایی  
نویس سوئدی با شهرت جهانی)

لارسون قرارداد میان دو جنس ملغی شده است و نتیجه جنگ تمام عیار میان دو جنس است.

- در یک رمان دیگر اثر جان آیوید لینگکوئیست سوئدی، آنچه تمدن را تهدید می‌کند خون آشامان غیرطبیعی نیستند که بشود با سیر و مناسک دیگر فراری شان داد. این بار این دختران جوان با کلاه‌های سیاه هستند که شبانه برای تصاحب دنیا هم قسم می‌شوند. بسیاری کتاب ستاره‌های کوچک او را به عنوان یک اثر فمینیستی تلقی کرده‌اند ولی در واقع کتاب نوعی زن ستیزی را دامن می‌زند.

### ضد شخصیت‌های دوران ما

اولریکا شرنبورگ می‌نویسد که جنسیت شخصیت‌های منفی چون دراکولا در دوران ما مونث شده است. قهرمان متضاد

در این دسته از رمان‌ها گرچه زن شخصیتی قوی و همچون مردان خشن دارد اما شخصیت منفی داستان است و معمولن دست آخر کشته می‌شود و از او جسدی باقی می‌ماند.

اولریکا شرنبورگ معتقد است که حتی قهرمان قوی و خشن کتاب‌های لارسون یعنی لیزبت سالاندر، شخصیت‌زدایی شده و فاقد جنسیت است.

- قهرمان زن لارسون شخصیتی دوگانه دارد، هم شکننده است و هم هراس برانگیز و تهدیدآمیز. شاید این برداشت و جمع بندی استیگ لارسون از مبارزات حقوق زنان دهه‌های پایان قرن بیست در سوئد است. مبارزات فمینیستی زنان برای گسترش حقوق و برابری زنان در دهه نود موفقیت آمیز نبود. در تریلوژی لارسون این تنها زنان نیستند که مورد خشونت قرار می‌گیرند، بلکه آنها نیز به همان میزان بر آن جنس دیگر، خشونت روا می‌کنند. در واقع شاید به گمان



فیلم سوئدی بر اساس کتاب استیگ لارسون «مردانی که از زنان منتفرند» رکورد فروش را شکست. به زودی فیلم هالیوودی بر اساس کتاب با نام «دختری با خالکوبی اژدها» به اکران در می‌آید. لارسون که کتاب‌هایش پس از مرگ ناگهانی‌اش مشهور شدند از فعالین سرشناس چپ و جنبش ضد راسیستی بود و خود را فمینیست می‌خواند.



## برگردان و تخلص: آوای زن

توضیحات:

Ulrika Kärnborg - نویسنده و منتقد سوئدی

Anders Behring Breiviks - تروریست  
نروژی که در مانیفستی که قبل از قتل عام جوانان نروژی منتشر کرده بود در مورد خطر فمینیسم مفصل نوشته است.

Ebba Witt-Brattström - کارشناس ادبیات، پرفسور و فمینیست

Stieg Larsson - نویسنده و خالق سه گانه هزاره است که در چند سال گذشته همواره یکی از پر فروش ترین کتابها در دنیا بوده است. کتاب سه گانه هزاره که پس از مرگ وی منتشر شد تا مارس ۲۰۱۰ به ۴۰ زبان دنیا ترجمه شده و بیش از ۲۷ میلیون نسخه از آن فروش رفته است. هالیوود به زودی فیلمی از کتاب او به نمایش می گذارد.

John Ajvide Lindqvist - نویسنده

این زنان هم همچنان چون آغاز قرن گذشته، مادر است. حتی در آثار مدرن این قرن هنوز هم هیچ پادزهری به اندازه‌ی شخصیت مادونا، مادر پاکیزه و پرهیزکار، کارساز نیست. وقتی زنی در داستان حمله می‌شود فوری به شخصیت مثبت تبدیل می‌گردد. اما با این حال غیبت زن خوب، مادر خوب، در آثار مردان اسکاندیناوی بیشتر از دیگر نویسندگان کشورهای دیگر محسوس است.

اولریکا شرنبورگ در پایان مقاله‌ی خود چنین نتیجه می‌گیرد:

- کتاب نویسنده‌ی فرانسوی/ الجزیره‌ای، سالیام باخیس، به نام «همه را بکشید»، از زبان خلبانی که برای یک عملیات انتحاری رهسپار است تصویری هولناک از زنان ارائه می‌دهد. تصویری که نمونه‌اش در آثار اروپایی‌ها به هرمان هسه بر می‌گردد.

- همه‌ی این دیدگاه‌های زن ستیز به هم مرتبط هستند. آن بنیادگرای مسلمان و عقده‌هایش در مورد زنان، آن قاتل اولترا راست نروژی که فکر می‌کند نظام اجتماعی جدید و فمینیست‌ها مردان را خواجه کرده‌اند، دو سوی دیدگاه زن ستیزانه‌ی عصر حاضر را نمایش می‌دهند.

- آیا ما در آستانه‌ی یک بحران نرینه‌گی قرار داریم؟ تا وقتی که به نتایج دیگری دست نیافته‌ایم به این تحلیل دست می‌اندازیم. به این امید که این بحران به بحران‌های وخیم‌تری منتهی نشود.



# داش آکلها

مردان خشن، صورتهای زخمی و سالهای دراز زندان که هنوز پیش روست. دندانهای ریخته، کمرهای تا شده و گوشتهای اضافه خودزنی که در هر جایی روئیده‌اند و پوستهایی بمثابه اثر هنری! پوستهایی که باید به جای دیدن، خواندشان. برهنه که می‌شوند گویی پرده از یک تابلو برداشته می‌شود. آمیزه‌ای از تصویر و کلمه. از پشت پلک تا روی انگشتان پا. به جز شکوه از نامردای روزگار و غروب آرزوها و سر شدن ناکامانه ایام جوانی، آنچه فصل مشترک این زبان نمادین است، تصاویری است از زنان عریان و نیمه عریان و جملاتی در مذمت بر دل گرفتن مهر زنان. تصاویر گویای جاذبه زن و میل وافر مردان برای استیلا بر جان و تن زنان و جملاتی برآمده از اخلاق جوانمردی و لوطی‌گری. پارادوکس بین تصویر ذهنی خودسازنده و تحمیلات انتزاعی متشرعانه. و ماحصل، بروز کردوکارهای بعضاً مالیخولیایی در مواجهه با زن.

شاید به تظاهر، انسانی‌ترین وجه از کنش عاطفی مرد، در خالکوبی کلیشه‌ای «سلطان غم مادر» متجسم شود. در واقع او برغم زنانگی ارزش دلتنگی و دو بیت تصنیف زندان را دارد. که از قضا با تعمق در معانی تصانیف و تفاسیر در خواهید یافت مادر اساساً خیلی مرد است! (عطار نیشابوری نیز در فصلی از تذکره‌الولیا، ضمن برشمردن فاطمه و رابعه در سبیل عرفای اهل کمال و معرفت، متذکر می‌شود که این دو نیز اساساً بدین روی شایستگی وصول به چنین مقاماتی را یافتند که خصائل و خصایص زنانه



## روایت‌هایی از بند عادی داش آکلها، صد تومنیها و نسوان محمد غزنویان

روایت‌های متن برگرفته از سه ماه (بیست و چهارم فروردین تا هفده تیر ۱۳۹۰) حضور نویسنده در زندان مرکزی قزوین است.

خویش را نفی و رسم مردی و درویشی پیشه ساختند).

المقدور در زندان بماند و ننگ پرداخت مهریه را به زنی که به زودی همسر دیگری خواهد شد بر خود حمل نکند. صد تومنی برای آنکه خودش را اثبات کند هیچ ابایی از تشریح اقتدار جنسی خود و ناتوانی زن در پاسخ مثبت به درخواست‌های مکرر و نابهنگام هم‌آغوشی، به خود راه نمی‌دهد. و با تجربه‌ها نیز ضمن برساختن تصویر جنسی جهت خودارضایی از این تعریف، در پایان و حق به جانب اذعان می‌کنند که یک جای کار چنین زنی می‌لنگیده و یحتمل پالانش کج بوده است! دسته دومی از صد تومنیها هم هستند که گاه و بیگاه با در دست داشتن کارت تلفن به سمت کابین خیز بر می‌دارند تا از زن و نامزد و... خبری بگیرند. این دسته دوم هم به قول رایج، حبس تلفن می‌کشند.

زن، در بهترین حالت، بچه‌هاست. و زمانی در زندان به بچه‌ها احساس نیاز می‌شود که باید از کسی رضایت گرفت یا فلان نامه را روی پرونده گذاشت. که این اتفاق هم عموماً از روی عجز برای مرد روی می‌دهد. مگر اینکه برادر و پدر و رفیق و وکیلی در کار نباشند که پیگیر کارهای او باشند و گرنه مرد تا صبح با خود در پیچش و تقلاست و شکی برآستی مردافکن برش میدارد! (نکند به وکیل روی خوش نشان بدهد. مبادا سرباز و افسر نگهبان نگاهی آنچنانی به او بندازند. نکند در تاکسی سر صحبت را راننده باز کرده باشد. اصلاً چرا کار به این سرعت راه افتاد؟!)

### بند نسوان و هرمنوتیک عدالت محور بند عادی

جمله معروفی است که می‌گوید: «زندان جای مرد است». بند نسوان به این دلیل ناقض اعتبار این جمله نیست که باید آنرا بدین شکل تحلیل نمود: زندان جای مرد است، درست! اما این لزوماً بدین معنا نیست که حق مرد تحمل زندان باشد. در واقع، اکثر قریب به اتفاق زندانیان معتقدند به ناحق زندانی شده‌اند. با این وجود، بعنوان یک مرد خم به ابرو نمی‌آوردند و راضی به رضای خدا، این دوران را سپری می‌کنند. با این وجود، زنی که در بند نسوان به سر می‌برند دقیقاً باید همینجا باشند چون از تعریف رسمی زن بودن تخطی کرده‌اند و رسم اطاعت و گوش به فرمانی را به جا نیاورده‌اند. زنی که سر و گوشش می‌جنبد و مطیع مردان خانه و قبیله نبوده همان بهتر که هر چه زودتر به زندگی ننگینش پایان داده شود. بنابراین در منطق مردان بندهای عادی، زنان نه تنها زندانی نیستند، بلکه به سزای اعمالشان رسیده‌اند. اگر روزن امیدی به عدالت در دستگاه حقوقی باشد همین اجرای قانون مجازات در رابطه با زنان خاطی است. چرا که اگر هر یک از این مردان نیز بدون کمترین سر رشته حقوقی و قضایی بر منصب قضاوت نشسته بود، صرفاً با اتکا به سنتی که میراث‌دار آنست، بهتر از این عمل نمی‌کرد. در واقع، خواست خدا هم مجازات این دنیا و آن دنیای زن عاصی است (در سریال «ستایش»، عروس خانواده فردوس بعنوان زن شخصیت منفی فیلم، همچون تجسم عفريتگی در زندان تحلیل می‌شد. وقتی در سکانسی دکتر اعلام کرد او فلج شده است، تمام یکصد و سی نفر آمار بند، ایستادند و کف زدند و خدا را شکر نمودند! همانطور که وقتی ستایش پسر زائید دقیق طولانی کف زدند و به هم تبریک گفتند!!!)

به نقل از سایت تا قانون خانواده‌ی برابر

<http://www.fairfamilylaw.asia>

مرد در تفکرات مالیخولیایی شبانه‌ی بند به این نتیجه میرسد که پیشانی نوشت‌اش کار را به جایی رسانده که، ضعیفه، گره از کار او بگشاید. به جایی رسیده که ناموشش با هر اجنبی همکلام شود. پوست مرد در زندان با این درد بی حساب به دباغ خانه‌ی زن می‌افتد و می‌شود طومار خالکوبی و توهم خیانت. کار مرد به طریق دیگری به دام زن نمی‌افتد. یک میل جنسی می‌ماند که با ممنوع بودن صدای خواننده زن و فیلم محرک، و از صدقه سری کافور یارانه‌ای که بی دریغ به خورد غذا داده می‌شود، به مرور مرز تعدیل را تا آستانه خنثی شدگی در می‌نوردد. و اگر مرد خیلی مرد باشد و تمام اینها کارگر نیفتد و به عذاب وجدان گناه کبیره غلبه کند با یک خودارضایی چند دقیقه‌ای زن را به تمامی از ذهن خود میزداید (در واقع این عمل در وجهی، زودون است و در وجهی نیز بازتولید زن بمتابۀ ابژه صرفاً جنسی. غرض این است که مرد زندانی بند عادی هیچ تفاوت محتوایی فی مابین دو سطح انزال قائل نیست. این عمل بعضاً جهت تعدیل و تخلیه میل جنسی است و در عین حال با انکار دائمی این میل همراه است - که از این بابت مشکلی ندارم و سکس در خیالم جایی ندارد.- بروز بی‌پروای میل جنسی به سهولت به همخوابگی ناخواسته با همجنس منجر می‌شود، که دارای تبعات روانی و قضایی است).

### صد تومنیها

به مردانی که به خاطر مهریه محکوم شده‌اند می‌گویند صد تومنی. و این یعنی مرد از زن کمتر. یعنی مردی چنان نامرد و بی‌خاصیت که به خاطر مهر زن به زندان افتاده است. مرد باید دست کم به خاطر مقادیری مواد یا مشتی خون که به زمین ریخته یا یک کلاهبرداری جانانه به زندان افتاده باشد. و صد تومنی تنها زمانی قادر خواهد بود خودش را تا حدی بمتابۀ مرد به اثبات برساند که حتی



# خشم زنان ایرانی

پریسا اسودی

امروز وجودیتی که بشود بر آن شرایط لازمه «جنش زنان» را اطلاق کرد پا گرفته است. این گفته بدیتن به منظور انکار حضور گسترده زنان در خیزشهایی که در طول حیات جمهوری اسلامی، و بخصوص در سال ۱۳۸۸، ایران را در خود گرفتند نیست. این گفته همینطور به منظور نادیده گرفتن، و بی‌اهمیت تلقی کردن تلاشهای شجاعانه و تحسین آفرین فردی و جمعی زنان ایرانی در طول ده‌های گذشته نیست و آگاهی همگان در مورد شرایطی که شالوده‌ریزی و ادامه حیات جنبشی برای زنان ایران را مشکل می‌کند فرض اولیه تلقی می‌کند. با دادن این پس زمینه اولیه قصد دارم به این رویبآورم که از این جایی که به ترتیب بالا برایتان طرحی از آن به دست دادم من کمبود رادرجا می‌بینم، دنبال چه چیزی می‌گردم (که نمی‌یابم) و فکر می‌کنم چراست که اینطورست.

زنان در ایران امروز در ابعادی گسترده‌تر از همیشه کار می‌کنند، بارزندی خودشان و در بسیاری موارد فرزندانشان را به تنهایی به دوش می‌کشند. تحصیلات درمیان زنان ایران سطح بالایی دارد. زنان بخش مهمی از نیروی کار اجتماعی، در سطوح مختلف آن، هستند. شخصیت‌های فمینیست شناخته شده در دنیا از حرکات زنان فمینیست ایران یاد می‌کنند و می‌گویند ما از این حرکت آموخته‌ایم و می‌آموزیم. زنان در ایران می‌خوانند و می‌نویسند و تقاضای اصلاحات قانون طلاق، حق نگهداری از فرزندان، حق برابر برای کار و زندگی مستقل دارند. درخواست اینکه زنان باید حق انتخاب پوشش داشته باشند که حجاب نباید اجباری باشد دارند. مطالعات تطبیقی و میان‌متنی صورت می‌گیرد در مورد این یا آن نظریه این یا آن فمینیست اروپایی و آمریکایی و امکان اعمال آن نظرات بر شرایط مشخص وضعیت زنان ایران. مدارامنشی تشویق

این مقاله در ارتباط با وضعیت زنان در ایران و از نقطه نظر یک ناظر ذینفع نوشته شده است. ناظر از این مقال که نگارنده سالیان سال است تن به مهاجرت اجباری از وطن داده است. از اینروست که دستی بر نبض آنی که زندگی هرروزه زنان هموطنش را رقم می‌زند ندارد، گرچه همه اخبار را می‌خواند و به حرفهای همه وقتی راجع به زنان ایرانی حرف بزنند گوش می‌دهد. ذینفع از این رو که زینت و ایرانی بودنش را از جمله محورهای تعیین‌کننده وجودیتش می‌پندارد و هیچگاه از این منصف‌های وجودیش دست‌نرفته است. به خاطر این ذینفع دیدن خود روز و شب می‌گردد، کلیک کلیک، روی این سایت فمینیستی و آن سایت فمینیستی که بیاید از زبان و نگاه زنان ایرانی ای که به خاطر در ایران زندگی کردنشان حسی بلاواسطه از شرایط دارند، شرح و تفصیلی تئوریک/نظری از این شرایط را. و همچنین در ساختار فرهنگی-اجتماعی ای که این ناظر در آن بسر می‌برد و با آن دست به گریبان است با این پرسش روبرو می‌شود که «چه می‌گذرد بر زنان ایران؟» و می‌خواهد پاسخگو باشد نه فقط از افق دیدار شخص خودش، بلکه با آگاهی از افق دیدارهای دیگر زنان که زندگی هرروزه‌شان بوسیله در ایران زندگی کردنشان نقش می‌خورد.

اول می‌خواهم از عنوانی که در دنباله به آن پرداخته خواهد شد یاد بکنم. در اینجا به «جنش زنان» اشاره خواهد شد بدون اینکه نگارنده بر این عقیده باشد که در ایران



شده و به رسمیت شناسی حقوق مدنی خواسته می شود. از خشونت پرهیز داده شده و به رسمیت شناسی محدوده خصوصی زندگی آحاد جامعه بخصوص زنان به وسیله دولت درخواست می شود. درمورد دستاوردهای اجتماعی شخصیت های برجسته زن در تاریخ کشور ما کتاب نوشته می شود. تاریخ جنبش و وضعیت زنان در ده های گذشته، بخصوص پیش و هنگام انقلاب اسلامی تحلیل می شود و نقش گروه های اسلامی، ملی مذهبی و چپ را در فراقکتی نمادهای زن و زن مبارز نقد و تفسیر می شود. با طرفداران قانونی شدن صیغه و چند همسری مباحثه می شود.

**درطول چندین سال گذشته یک بانوی ایرانی داشتیم** برنده جایزه نوبل صلح. حرکتی داشتیم تحت عنوان «کمپین برای یک میلیون امضا» که حرکتی بود براساس گرده برداری از تاکتیکی که زنان مراکشی از آن استفاده کرده بودند برای احقاق حقوق مدنی زنان. کرور کرور زن داشتیم که وکیل هستند و روزنامه نگار و فعال حقوق بشر و نویسندگان و فیلم ساز و هنرپیشه و دانشجو و تظاهرات خیابانی کننده که هی به زندان رفتند و به اشکال مختلف از «وکیل بودن» از «نویسنده بودن»، از «آدم بودن»، از «در وطنشان زندگی کردن»، از «غرور و حمیت فردی و اجتماعی داشتن» به حکم دادگاه محروم شدند و می شوند برای یک مقدار سال معین. شلاق می خورند و شکنجه می شوند و بهشان تجاوز می شود و کشته می شوند. «گروه

مادران داغدار» داریم و «مادران صلح». من می خوانم و می بینم که ما زنان ایران، صبر می کنیم، منطق به خرج می دهیم، نفرین می کنیم بعضی وقتها زیر لبی، گلایه نامه تلخ می نویسم به مقامات مسئول. قلم ظریف و فهمیده زنانه مان به شعر و نثر و با تصویر و آوای موزون به انواع مختلف می گوید که که می فهمیم داریم تحقیر ولگد مال می شویم. بیشتر از هر چیزی داریم برای خودمان گریه می کنیم. گریه هم دارد. منم به تصور زندگی خیلی از زنان ایرانی امروز گریه می کنم. فقط تصورش مرا به گریه می اندازد بین زندگی کردنش دیگر چه تلاشی باید باشد.

**پس زمینه حقوقی و مدنی حضور زنان در جامعه اما** سلسله ای از قوانین و سنت های اجتماعی است که به هیچ ترتیبی تلاشها و نیازهای زنان را به رسمیت نشناخته، تایید نکرده بلکه تنبیهش می کند. صداهائی درمورد زنان ایران امروز به شرح زیر می گویند: آیت الله چنان می گوید چاک سینۀ زنان ارتباط با زلزله دارد. آیت الله بهمان می گوید باید دید نقش پوشش آن زنانی که مورد تجاوز دسته جمعی قرار گرفتند در این اتفاق چه بوده است. خانمی عقیفه و محجبه روی صفحه تلویزیون راجع به اینکه بچه مان چه سرنوشتی پیدا می کند اگر ما با شوهرمان روز پنجشنبه عشقبازی کرده باشیم، به جای دوشنبه مثلا، حرف میزنند. دوباره روی صفحه تلویزیون خانم محجبه دیگری به مردی که او دارد در مورد اینکه چطور شد که

سه زن گرفت مصاحبه می کند می گوید که خوب خانم اول شما «اشکال پزشکی» داشتند دومی چی؟ انگاری قبول دارد که «اشکال پزشکی» را که خوب البته بله دیگه.

و برای ناظر ذینفعی که من باشم که این همه را با هم می شنود و راجع بهشان فکر می کند عدم تعادل بزرگی بین واقعیت زندگی زنان ایرانی و قواعد و شرایط تحمیل شده که از طریق انواع مختلف تربیون های دولتی و سنتی ابراز می شوند وجود دارد. و یک چیز زیادی کم است. برای من این کمبود، نبود صدای واکنش زن ایرانی به وضع و حال خودش است. صدای گذار کردن زن ایرانی از فقط توصیف کردن خودش است. صدای زن ایرانی امروز که داشته باشد خودش خودش را تعریف بکند. برای جنبش خودش حدود و خطوط و خواسته و آرزو به تدوین آورد و آن را با دیگران قسمت کند. با دیگر محوره های نابرابری اجتماعی مثل طبقه و حقوق اقلیت ها و دیگر مسائل درگیر شده و ارتباط خود با آن و نحوه این ارتباط را به تصویر بکشد و خودش را در این رابطه چالش کند. این صدا چندگانه خواهد بود. باید هم باشد. از مهمترین گونه های که معلوم است این صدا خواهد داشت گونه ای پایه گرفته از و آشتی با بنیادهای اسلامی و گونه ای دیگر پایه گرفته از نوشتار و تئوریهائی مدرن تر و به درجات و از زوایای مختلف غیر(ضد) اسلامی.

من در اینجا به گونه ای اسلامی این صدا به خاطر عدم تعلق شخصیم به بنیان آن، که باعث نشده تا حد امکان درموردش اطلاعات به دست نیآورم، نخواهم پرداخت و امیدوارم بتوانم در آینده این مهم را مطلب نوشته ای دیگر کنم.

اما آن دیگر صدا. درطول چندین و چند سال گذشته اکثریت قریب به اتفاق نوشته های مربوط به جنبش زنان بر محور حقوق زنان و درخواستهای آنان در چارچوب «جامعه مدنی» استوارند. باوجودی که این نوشته ها تقاضای زنان را، در یک محدوده مشخص، جمع بندی می کنند اما در آنها به این ساختار جادویی، جامعه مدنی، به عنوان آغاز و انجام، تکیه می شود تا خواننده در کنار نویسنده متن به راه حلی رسیده باشد برای رسیدن به برابری حقوق زنان و مردان. این بدیهتن کافی نیست. از یک جانب کافی نیست چرا که این چارچوب «جامعه مدنی»، به عنوان یک ساختار، از جانب دستگاه قدرت که رویارویی با آن برای به دست آوردن حق زنان نه تنها اجتناب ناپذیر نیست بلکه اصلاً هدف است به رسمیت شناخته نشده است تا از طریق آن امکان دیالوگی فراهم آید (دیالوگ که جای خود کتک و زندان و ممنوع القلم شدن و ممنوع زندگی کردن و از اینگونه عواقب به بار آورده است). بنابراین دستیازی به آن اگر که فقط استراتژی ای مربوط به زمان خاصی بوده است باید مورد بازنگری قرار گیرد. از جانب دیگر ولی که بیشتر به مطلب این مقاله مربوط است بنظر می رسد مرکزی

**درطول چندین و چند سال  
گذشته اکثریت قریب به اتفاق  
نوشته های مربوط به جنبش  
زنان بر محور حقوق زنان و  
درخواستهای آنان در چارچوب  
«جامعه مدنی» استوارند. باوجودی  
که این نوشته ها تقاضای زنان  
را، در یک محدوده مشخص، جمع  
بندی می کنند اما در آنها به این  
ساختار جادویی، جامعه مدنی، به  
عنوان آغاز و انجام، تکیه می شود  
تا خواننده در کنار نویسنده متن  
به راه حلی رسیده باشد برای  
رسیدن به برابری حقوق زنان و  
مردان. این بدیهتن کافی نیست.**

کردن «جامعه مدنی و خواسته های آن» جایگزینی شده برای ابداع، پایه گذاری و گسترش مفاهیم بنیادین فلسفی و نظری درمورد زنان، زنان ایران، و جنبش آنها.

به نظر این نگارنده، تاریخ حرکت زنان ایران در طول صدواندی سال گذشته که تا حال حاضر هم ادامه دارد، باوجود انواع مختلف حرکت های فردی و جمعی، موفق به ایجاد نگرشی تاریخمند و مدون از خود و شرایط جامعه اش نشده است تا براساس آن در زمان خودش با دیگر صداهائی که درموردش نظریه و تئوری به دست میدهند (که خیلی هم زیادند) خط بندی کند و درعین حال برای زنان آینده ردپائی از خود باقی بگذارد. (بازهم تأیید می کنم که به این واقفم که این تئوریه ها، نظریه ها، تاریخها، نقطه نظرها اگر بودند و باشند از یک نوع نمی بودند و نیستند و نخواهند بود). این کمبود همواره ای تعیین کننده در به گروگان گرفته شدن حرکت زنان در زمانهای مختلف به اشکال مختلف به وسیله نیروهای مختلف بوده است. به گمان من مسئله حجاب و برداشتن و گذاشتن اجباری آن نمونه تاریخی است که این کمبود را منظر می دهد. البته روشن هست که حتی وجود این تئوریه ها، نظریه ها و غیره نمی تواند تضمینی برای گسترش و وفاداری به مفاهیم حمایت کننده از زنان در چارچوب دیگر حرکات و جنبش های تاریخی ای که جنبش زنان نیستند ولی زنها هم در آن حضور داشتند و دارند و از آن تاثیر گرفته اند، مثل



انقلاب مشروطه، مثل انقلاب بهمن ۱۳۵۷، مثل حرکات اعتراضی سال ۱۳۸۸، نیست. به بیان دیگر به وجود آمدن چنین بنیان تئوری/نظری‌ای شرط لازم اما ناکافی برای پایه‌گیری جنبش زنان است.

## کوشش برای دست و پنجه نرم کردن فکری درمورد بنیانهای شرایط وقیحانه نابرابر اجتماعی-مثل شرایط امروز زنان ایران- ردپائی از خود به جا خواهد گذاشت که ادامه راه را برای همزمان‌ها و آیندگان آسانتر خواهد کرد.

امروز، بخصوص برای زنانی که در دوران حضور جمهوری اسلامی از کودکی به بزرگسالی گذار کرده‌اند، از مهمترین مسائلی که حرکت برای پایه‌گذاری و گسترش مفاهیم بنیادی تئوریک و نظری درمورد وجودیت زن و جنبش زنان ایران باید با آن سرشاخ شود نگرش اجتماعی، سنتی و قانون شده برخاسته از مفاهیم اسلامی است. مقوله‌های مهم و بنیادینی مثل زن، مادر، منصفه‌های حضور جنسی زنان در جامعه و حجاب از مقوله‌هایی هستند که درگیر شدن با آن از دیدگاه من ضروری و اجتناب ناپذیر است. این ضرورت نشأت گرفته از گرایش یا عدم گرایش و باور به مذهب نیست بلکه از این واقعیت ناشی می‌شود که گفتمان اسلامی مربوط به زن در تمامی سطوح و گوشه‌ها و درزهای وجودی زنان ایرانی، با اتکا به ساختارهای قدرت دولتی و فرادولتی حضور خود را اعمال می‌کند. این گفتمان نمائی گسترده از زن و مادر را درافکنده و آن را از راههای مختلف اشاعه می‌دهد. بر اساس داده‌هایی که به گفته شیخ فقید شجاع، آیت الله منتظری، غیرقابل تغییرند برای وجود زنان حدود تعیین میکند. این گفتمان جنسیت زن را تعریف کرده و وجوه مختلف حضور آن را نامگذاری می‌کند. به خاطر این حضور بنیادی و همه جا حاضر است که سرشاخ نشدن با آن و واگذار کردنش به محدوده «انتخاب شخصی»، نه تنها محدودیتی برای اعمال این بینش‌ها و قوانین ایجاد نمی‌کند بلکه آلترناتیوی که بر آن اساس با این بینش‌ها رویارویی صورت بگیرد هم ایجاد نمی‌شود و در نتیجه خلائی به جا می‌ماند که می‌تواند با گمگشتگی و یاسی عمیق و حتی داده‌هایی مخرب پر شود. به انگار من عکس‌العمل زنان جوان شهرنشین در ایران که از طریق پوشش خود از نظم اجتماعی اسلامی سرپیچی می‌کنند به عنوان مثالی در این مورد صادق است. روشن شدن پایه‌های نظری جنبش زنان درمورد مقوله حجاب می‌تواند امکان فراهم آورد تا این حرکت زنان جوان که به نظر میرسد به طور خودجوش دامنه گسترده‌ای دارد به خاطر خشم و ردکردنی که در حال ابراز آن است جدی گرفته شود. شاید حتی امکان پذیر شود که این حرکت خود جوش نقشی سازمان یافته به خود بگیرد و برای خودش، به خصوص با توجه به بهائی که بهرحال به خاطر این کار میدهد، انجامی هرچند مرحله‌ای و نه غائی تصور کند.

بر میگردم به آغاز مقاله و گفته‌ام که به گمان من در ایران امروز «جنبش» زنان نداریم. عدم وجود اندامی از چالش‌ها و زایش‌های تئوریک/نظری زن مرکز، که به دیگر دوگانگی‌ها و تضادهای اجتماعی و به هم سائیدگی‌های لایه‌های ماشین قدرت از منظر زینت پردازند از مهمترین

نکاتی است که بر اساس آن من چنین باوری دارم. این آئی است که گفتم دنبالش می‌گردم و نمی‌یابم. از لحاظ عملی هم، از نقطه نظر من ناظر، این واقعیت کنونی زندگی زنان در ایران است که امکان برای سازماندهی حرکت اجتماعی زن مرکز بسیار محدود است و نیروئی که بتواند این سازماندهی را صورت دهد وجود ندارد. و این مسئله‌ای است که درک آن باید راه را برای بازنگری به حرکات محوری‌ای که در طول دهه اخیر نهاد جنبش زنان شده‌اند (مثل کمپین یک میلیون امضا) و طراحی پروژه‌هایی جدید و متناسب با شرایط حال امروز باز کند. این را هم بگویم که از نظر من روشن است که راه رسیدن به شرایط اجتماعی‌ای که نیازهای زنان ایران را پاسخگو باشد راهی دراز و دشوار است. جنبش زنان هم با طرح اندازی تئوریک/نظری یکدفعه‌گانه کرور کرور همیار و همکار به هم نخواهد زد. اما بررسی فرایند تاریخی شکل‌یابی جنبش‌های اجتماعی این را به من می‌گوید که کوشش برای دست و پنجه نرم کردن فکری درمورد بنیانهای شرایط وقیحانه نابرابر اجتماعی-مثل شرایط امروز زنان ایران- ردپائی از خود به جا خواهد گذاشت که ادامه راه را برای همزمان‌ها و آیندگان آسانتر خواهد کرد. و این به خصوص درمورد زنان و جنبش آنها درکل و زنان ایران بطور مشخص واقعیت دارد.

زنان ایران امروز، با توجه به تجربه زنده زندگی در و رویارویی با نظام ولایت فقیه، وبا توجه به تلاش عظیم و درخشان اجتماعی خودشان، برای ایجاد این مجموعه فکری دستمایه‌ای غنی دارند. از ویژگی‌هایی که بطور بالقوه به تفکر زن ایرانی امروز جنبه رادیکال می‌دهد نداشتن پس زمینه «آکادمیک» سنتی (به آن طریقی که دردیای غرب امروز وجودیت دارد) است که می‌تواند به آن افقی باز و زبانی موثر بدهد. آگاهی عمیق و گسترده درمورد ناعادلانه بودن شرایط زنان، احساس نیاز فوری به تغییر این شرایط وقتی با خشم و عصیان برعلیه این شرایط تلفیق شود راهگشای تلاش فکری‌ای بزرگ برای حرکتی بزرگ خواهد بود.

مهرماه ۱۳۹۰

# فرضیات نادرست، نتیجه‌گیری‌های بی‌پایه

شعله ایرانی

ارتقا و بقای جوامع ما را تهدید می‌کند.»

از هنگام نگارش آن مطلب تا کنون فرصت دست داد تا با بسیاری فعالین جنبش زنان ایرانی، مصری، تونسی، عراقی، ترک، افغانی و... بحث و گفتگو کنم و دریافتم که چنین حرکتی مد نظر آن‌ها هم هست و این ضرورت بدیهی درک شده که جنبشهای زنان باید نیروی خود را، مستقل از دولت‌های ملی و خارجی، حول خواست‌های مشخص خود سازمان داده و همبسته کنند. این کنشگران البته آگاهند که دولت‌های منطقه و نیروهای نظامی خارجی هم پیمانی زنان علیه نظامی‌گری را به نفع خود نمی‌دانند و با آن مقابله می‌کنند. دولت‌ها در ایجاد مانع برای تشکیل شبکه‌ایی که نگاهش را از «بالا و بیرون» به «خود و درون» معطوف کند هم پیمان هستند! این شبکه‌ی همبستگی سراسری بالاخره به جبر ضرورت و تحولات منطقه، در عمل تحقق خواهد یافت. (منظورم از «بالا و بیرون» نگاه معطوف به حاکمیت‌های داخلی و دولت‌های خارجی، و «خود و درون» نگاه معطوف به زنان کشور خود و نیروهای اجتماعی منطقه‌ایی است).

## ابهامات و تناقض‌ها

در یادداشت خانم خراسانی ابهامات و تناقض‌هایی سرگردان کننده وجود دارد، هم در طرح مسائل، هم در نتیجه‌گیری و جمع‌بندی. در یک خوانش می‌توان برداشت کرد که چون گفتمان کلاسیک ضدامپریالیسم چیزی بیش از «شعار ضدیت و دشمنی با امپریالیسم و تمدن غرب» نیست، کارایی ندارد و مانعی بر سر اتخاذ سیاست‌های مناسب دیپلماتیک و انتخاب «امکانات و فرصت‌های خارجی» برای جنبش‌های اجتماعی است، پس باید بدون

چندی پیش خانم نوشین احمدی خراسانی به بهانه‌ی «پیشنهاد ایجاد جبهه ضد جنگ در جنبش زنان»، دعوتی برای همبستگی جنبش‌های زنان منطقه‌ی خاورمیانه علیه نظامی‌گری داخلی و خارجی، که به قلم من در سال ۲۰۱۰ منتشر شده بود، را با ارائه‌ی «بحث‌هایی در مورد ضرورت تولید گفتمانی جدید برای پیشبرد استقلال در عرصه‌ی دیپلماسی بین‌المللی جنبش‌های اجتماعی» نقد کرده، مسائل و پرسش‌هایی را طرح کرده بود که بی‌فایده ندیدم نظرم را از منظر یک فعال کسب حقوق زنان و یک سوسیالیست فمینیست مستقل، بیان کنم.

در نوشته‌ام (۱) پیشنهاد داده بودم: «... تنها با همدستی شفاف و علنی زنان مبارز و برابری طلب، شفاف و مستقل از قدرت‌های داخلی و خارجی است که می‌توان در چالش با خشونت نظامی و نظامی‌گری در کشورهای منطقه از صلح، برابری و آزادی سخن گفت. جنبش‌های اجتماعی و به ویژه جنبش‌های زنان می‌توانند با ابتکار عمل در برابر رشد نظامی‌گری در منطقه مبارزه‌ای دامنه دار را پی‌گیرند و نشان دهند که که مسائل مردمان کشورهای ما تنها به دست خود آنان حل می‌شود. زنان می‌توانند در پیروسی همبستگی علیه نظامی‌گری و ارتجاع محلی نشان دهند که راهکارهای «زنانه» برای بهبود زندگی و حل مسائل منطقه از افغانستان تا اسرائیل، راهکارهایی انسانی، سکولار، عملی و صلح‌جویانه هستند و عدم توجه به آنها محیط زیست،

توجه به تاریخ و عملکرد امروزی کشورهایی که در ادبیات سیاسی «امپریالیست» خوانده می‌شوند، با آن‌ها از موضع جنبش‌های اجتماعی، وارد مناسبات دیپلماتیک شد. (در مورد «امپریالیسم» آخرین چند مطلب ارزشمند و مستند در رسانه‌ها از جمله سایت اخبار امروز منتشر شده که روشنگر است.)

در خوانش دیگری توان برداشت کرد که مداخله نظامی نیروهایی که به زعم خانم خراسانی در گذشته امپریالیست بودند، با همکاری جنبش‌های اجتماعی داخلی امری موثر است. نمونه بارز آن لیبی است. نامی از رویدادهای دیگر و انتخاب‌های مردم مصر و تونس برده نمی‌شود. «امروزه جنبش‌های اجتماعی تلاش می‌کنند در رقابت و تفاوت منافع میان کشورهای گوناگون، با هوشیاری از امکانات و فرصت‌های جهانی بهره ببرند.» و برای اثبات این نظر هم از نمونه‌ی روابط جنبش‌هایی چون حزب الله لبنان و یا شورشیان لیبی، با دولت‌هایی چون ایران و آمریکا نام برده می‌شود و این شبهه به وجود می‌آید که گویا منظور این است که این مدل‌ها می‌توانند الگویی مناسب برای جنبش اجتماعی کنونی ایران در پایه ریزی روابط مشابه با دولت‌هایی چون ایالات متحده و اروپا و اسرائیل باشند.

سپس با تکیه به اظهارات ضد و نقیض و کم بهره از استدلال، ادعا می‌شود که افشاگری محض خارج از کشوری‌ها بروز جنگ و مداخله نظامی را ممکن می‌کند. از این روی از منظر خانم خراسانی آنان که طی این سال‌ها نقش افشاگرانه علیه سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران داشته‌اند، گناهکار و زمینه‌سازان جنگ افروزی علیه ایران شناخته می‌شوند. سپس پرسش می‌شود که با توجه به پیشنهاد مطرح شده حول همبستگی منطقه‌ای زنان، چگونه جنبش زنان می‌تواند به زعم ایشان در سایه «افشاگری محض» در خارج ایران از یک سو و «افسون زدایی» پدید آمده در جهان از سوی دیگر، علیه نظامی‌گری، جبهه‌ای واحد و آرمانی تشکیل دهد.

**دردورانی به سر می‌بریم** که جهان گرفتار بحران‌های کم سابقه‌ی اقتصادی و اجتماعی است. نظام اقتصادی اتحادیه اروپا و ایالات متحده مورد تهدید جدی قرار گرفته و چاره‌ایی جز یافتن راه حل‌های اضطراری ندارند. کشور ما بخشی از جهانی است که صاحبان قدرت «راه حل» نظامی را تحت عنوان «کمک‌های جهانی برای برقراری دموکراسی» بازاریابی می‌کنند. منطقه‌ی ما علاوه بر سهم خود از بحران اقتصادی در نظام اقتصادی جهانی، دستخوش حملات نظامی و عواقب مرگبار آن، انقلاب‌ها و سرکوب‌های خشن برای فرمانبردار کردن مردم است. در چنین شرایطی، اظهار نظر در مورد مسائلی که خانم خراسانی در مطلبش به آن پرداخته، دقت و وسواس بیشتری از آنچه در مطلب منتشر شده توسط ایشان دیده می‌شود، می‌طلبد.

ماجراجویی‌های نیروهای مترصد تصاحب انحصاری قدرت سیاسی در ایران به واسطه‌ی ساخت و پاخت پشت پرده بر سر منافع مردم و تشویق دخالت دولت‌هایی که در اشغال کشورهای همسایه‌ی ما همچون دخالت تاریخی در کشور ما معترف حضور هر ایرانی هستند، قاعدتن باید نیروهای معتقد به اصل استقلال و تامین منافع همه‌ی ملت‌ها و اقوام ساکن ایران را بیش از پیش حساس کند.

### نگاه معطوف به بالا و جنبش زنان

خانم خراسانی در بحثی که ارائه کرده چنین می‌نویسد: هر جنبش اجتماعی، از جمله جنبش زنان، به مانند یک دولت مستقر، نیازمند یک «سیاست خارجی مستقل» است.

این نظر که در دنباله‌ی احکام بخش اول مقاله و ترسیم جهانی ساده شده و غیرواقعی عرضه می‌شود، در مضمون متناقض است. جایگاه جنبش زنان با دولت یکی نیست. زیرا که آنها از دو جنس ناهمگونند. در دو سوی ترازوی قدرت‌اند و در نتیجه صاحب و ابزارها و تاکتیک‌های متفاوت، گاه متضاد. جنبش زنان، به ویژه در کشورهای همسان ایران، ماهیتن اپوزیسیون دولت‌هاست. نه به این معنا که جنبش زنان و یا سازمان‌های زنان وظیفه‌ی ایفای نقش اپوزیسیون سیاسی و یا سازماندهی آن را دارند و یا قرار است دولتی سرنگون کنند یا بر سر کار نگه دارند و یا ندارند، بلکه چون همواره خواسته‌هایی را طرح می‌کنند که حتی دمکراتیک‌ترین دولت‌ها، آن‌ها را با اما و اگرهایی منطبق با الزامات و منفعت‌شان می‌پذیرند. کار جنبش زنان تحمیل خواسته‌های عموم زنان به دولت‌هاست. فمینیست‌ها پا را از این هم فراتر می‌گذارند و با اساس رابطه‌ی قدرت و جامعه‌ی مبتنی بر سلسله مراتب، نه فقط دولت‌ها بلکه جامعه‌ی مردسالار را نیز به چالش می‌کشند.

**جنبش زنان در کلیت خود**، ماهیتی پراگماتیستی دارد. برای جابه‌جایی دولتی‌ها به راه نمی‌افتد. از نیاز زنان به کسب حقوق برابر به راه می‌افتد. خودجوش است نه از بالا تعبیه شده. دولت‌های توتالیتر با چنین جنبش‌هایی سر جنگ دارند چون مطالباتش ساختار نظامی را نشانه می‌گیرد که چنین دولت‌هایی خود را بر مبنای آن به جوامع تحمیل می‌کنند. مخاطب جنبش زنان افکارعمومی‌بومی و جهانی است. چنین جنبشی خواسته‌هایش را با آموزش و فراهم آوردن شرایط خودسازماندهی زنان به میان عموم مردم می‌برد تا با ارتقای فرهنگ و توانمند کردن آنان، بر وزنه‌ی نیروی خود برای افزایش و کانونی کردن فشار، بیافزاید. جنبش و سازمان‌های درون آن پایه‌های مشارکت زنان در عرصه‌ی زندگی اجتماعی را گسترش می‌دهند. این که زنان آگاه شده به تبع تعلقات و منافع طبقاتی‌شان کدام سمت و سوی سیاسی را بر می‌گزینند موضوع جنبش زنان نیست.



## در تاریخ مبارزات زنان، تنها مسئله‌ایی که ذات مبارزه‌گر و وفاداری جنبش زنان به منافع اکثریت زنان را تضمین کرده، استقلالش از مراجع قدرت است. فرق نمی‌کند که مراجع قدرت حاکمان امروز باشند یا فردا، بومی باشند یا خارجی.

فراموش نکرد که حتی «کارایی» نیز معانی گوناگونی برای مردمان گوناگون دارد. از این‌ها گذشته، باید از پرسید که برای عملی کردن پیشنهاد خانم خراسانی و دوستانشان، کدام نمایندگان جنبش زنان قرار است چنین سیاست خارجی مفروضی را تنظیم و اجرا کنند؟ سیاست‌های خارجی که به پیروی از روند استدلال‌های خانم خراسانی، معطوف به دولت‌هایی است که علیرغم تاریخچه‌ی عملکرد تا همین امروزشان، نباید با آنها «ضدیت» داشت؟ قاعدتن چنین دولت‌هایی حتی اگر از نام بردنشان معذور باشیم بر همگان روشن‌اند. اگر برای کسانی روشن نیستند، پیشنهاد من این است که از تئوری بافی‌های سطحی و بازگشتن به داستان جنگ سرد قرن گذشته بگذرند و تنها نگاهی از سر کنجکاو به افشاگری‌های همین یک دهه‌ی اخیر مردمان آمریکایی، بریتانیایی، فرانسوی... در قالب فیلم، عکس، اسناد، گزارشات مفصل از زندان‌های مخوف که برای شکنجه‌ی مخالفان در منطقه‌ی ما بر پا کرده‌اند... بیان‌اند. بعید می‌دانم که خانم خراسانی و هم نظران، به صدای آمریکا و یا بی بی سی فارسی به عنوان تنها منبع اطلاعات بسنده کرده باشند و اصلن نگاهی به اسناد ویکی لیکس که در ایالات متحده‌ی آمریکا نقل قول از آن جرم است، نیانداخته باشند.

«دیپلماسی» و بر سر میز مذاکره نشستن هر نیروی سیاسی - اجتماعی، تنها در شرایطی منافع مردم ایران را تامین می‌کند که از موضع همتراز و بنا به قدرتی باشد که توسط مردم در شرایط دموکراتیک، تفویض شده باشد نه از سر نیاز و دستپاچگی نمایندگان خودمنتصب شده. تنظیم هر نوع سیاست خارجی به نفع جنبش‌های مردمی و پیشرفت نمی‌تواند در خلأ و در حبایی خود ساخته به دور از واقعیت‌های سیاسی، اقتصادی و جغرافیایی شکل بگیرد. به جرأت می‌توان گفت که تغییر بنیادین و ماندگار در هیچ جامعه‌ایی از بیرون حادث نمی‌شود. هر نوع تحول و جهشی در کشور ما باید منبعث از اراده‌ی مردمان این کشور باشد و توسط خود آنان صورت گیرد. هر نوع مذاکره با قدرت‌های جهانی حتی

زنی که می‌آموزد برای شأن و کرامت خود به مثابه انسان برابر بجنگد بی شک برای احقاق حقوق دیگرش نیز راه اعتراض را بر خواهد گزید. جنبش زنان برای خواست‌هایش با دولت‌ها هم مذاکره می‌کند، لابی می‌کند، سبک و سنگین می‌کند، تظاهرات و تحصن می‌کند، مبارزه می‌کند و استراتژی‌های مختلف به کار می‌برد. از شیوه‌های علنی و شفاف استفاده می‌کند. اگر لازم باشد ائتلاف کند، جنبش‌های اجتماعی مستقل دیگر را بر می‌گزیند.

بدیهی است که در بسیاری کشورهای پارلمنتاریستی با حداقل مناسبات دموکراتیک، این امکان به وجود می‌آید که کسانی از جنبش زنان، برای تحقق رفرم‌هایی که به آن باور دارند به همکاری و حتی مشارکت در دولت روی می‌آورند. اما حتی همین نیروها هم اعتراف دارند که بدون فشار مبارزات جنبش زنان از پایین هیچ کدام از رفرم‌های مثبت برای زنان متحقق نمی‌شود. نمونه‌ی موفق جنبش زنان در سوئد که توانسته بیشترین خواسته‌های زنان را به قانون گذاران تحمیل کند گویای این واقعیت است.

در تاریخ مبارزات زنان، تنها مسئله‌ایی که ذات مبارزه‌گر و وفاداری جنبش زنان به منافع اکثریت زنان را تضمین کرده، استقلالش از مراجع قدرت است. فرق نمی‌کند که مراجع قدرت حاکمان امروز باشند یا فردا، بومی باشند یا خارجی. بزرگترین دشمن هر جنبش اجتماعی فساد است. فساد روح جنبش را مثل خوره می‌خورد و آنرا از درون تهی می‌کند. جنبشی که نگاهی را به قدرت بدوزد، از ماهیت آلترناتیو و بسیج‌گری حول خواسته‌هایی که موظف به پیگیری‌شان است باز می‌ماند و به آلت دست مراجع قدرت تبدیل می‌شود. مهم‌ترین که مخاطبان خود را سرخورده و کنشگران را به پیچ و مهره‌ی ساختار قدرت تبدیل می‌کند.

با این توضیحات می‌خواهم به پاسخ این پرسش برسم که آیا جنبش زنان ایران به «سیاست خارجی مستقل» خود نیاز دارد یا نه. سیاست خارجی جنبش زنان، به ویژه در شرایط خاص کشور و منطقه‌ی ما، تنها در ارتباطش با جنبش‌های از جنس خود معنا می‌یابد نه در رابطه با سردمداران «این کشور و آن کشور» و نهادهای وابسته به آن.

به همین دلیل هر نوع ورود به عرصه‌ی روابط دیپلماتیک با دولت‌های دیگر، گذشته از پیچیده و کارشناسی بودن این حوزه‌ها - که خود بحث مهمی است -، در چارچوب کار جنبش زنان نیست. ممکن است که خانم خراسانی بگویند این حرف‌ها «آرمانی» کردن جنبش زنان است. در آن صورت باید گفت که نمی‌توان به نام آرمان زدایی به منظور افزایش کارایی، جنبش‌های اجتماعی را از ماهیت خودشان تهی کرد. عدم کارایی را باید در شرایط زمان و مکان سنجید و این اصل را

تحت عنوان «دیپلماسی»، تحت نام جنبش زنان یا هر جنبش دیگری، به ویژه در شرایط سرکوب وسیع و رکود موقتی جنبش‌های اجتماعی کشور، و بحران کم سابقه‌ی اقتصادی غرب، چیزی جز ساخت و پاخت از موضع باج دهی برای بر تخت قدرت نشانیدن نیروهایی که باید وفاداری به «کمک دهندگان» را به اشکال آشنا به اثبات رسانند، نیست. چنین روشی، نظام حکومتی دیگر مبتنی بر فساد سیاسی و اقتصادی و زندان‌های سیاسی مملو از مخالفان برای ما به ارمغان می‌آورد. حتی یک نمونه در تاریخ مدرن جهان و در جغرافیای منطقه‌ی ما وجود ندارد که حاکی از تأمین منافع ملی مردم، که خانم خراسانی هم به درستی بر آن تأکید دارند، در صورت مداخله‌ی خارجی باشد. مجال بحث در مورد این که حالا تعریف «منافع ملی» از منظر کدام طبقات اجتماعی و کدام ملت‌های ساکن ایران، در این مقاله نیست. اما می‌خواهم بگویم که مسائل کشور ما از پیچیده‌گی‌های بسیاری برخوردار است و الگوبرداری از نمونه‌هایی چون کشور کوچک با ساختار قبیله‌ای لیبی - که هنوز در آتش جنگ داخلی می‌سوزد- بی‌مورد است.

بعید می‌دانم اکثریت بزرگ کنشگران جنبش زنان ما بخواهند که بعد از سی سال مبارزه‌ی مستمر برای آزادی و رفع تبعیض جنسیتی در کشورمان، محض آزادی برپایی چند ان جی او، از سرنوشت مشابه افغانستان استقبال کنند و بعد از چندی دوباره مثل بید بلرزند که همان‌ها که می‌خواستند زنان را آزاد کنند با کینه‌توزترین دشمنان آن‌ها یعنی طالبان‌ها پای میز مذاکره می‌نشینند، ابتدا در خفا، بعد علنی و حالا دوباره پس از ترور ربانی در دهمین سال حضور نظامی همه‌ی ارتش‌های کشورهای بزرگ و ملیون‌ها دلار هزینه دوباره در خفا. حتمن می‌بینیم که زنان در کشورهای چون عراق و افغانستان تا چه حد در اداره‌ی سیاسی کشورشان مشارکت داده شده‌اند. سرنوشت خانم سیما ثمر را مرور کنیم که نگذاشتند علی‌رغم حمایت آمریکایی‌ها، پست وزارت را حفظ کند. حتی وزیر امور زنان دولت عراق یک مرد است! تمام قوانین مربوط به زنان در این کشورها اگر نه بیشتر، همچون گذشته منطبق با اصول شرع است. امیدوارم نویسن خراسانی هم نظراتش را در این زمینه‌ها با شفافیت بیشتری بیان کند تا به ابهاماتی که در مورد مواضع اعلام شده در مطلب اخیر و به عنوان یک فعال جنبش زنان، به وجود آمده پاسخ داده شود.

### سیاست‌های روابط بین‌المللی جنبش زنان

رابطه‌ی جنبش زنان ایران با دولت‌های خارجی تا آنجا که من مطلع هستم، تنها در چارچوب انتقاد و فشار به آن‌ها، به یاری سازمان‌های مستقل اجتماعی، زنان، صنفی، حقوق

بشری و احزاب سیاسی پارلمانی با رعایت اصل شفافیت و علنیت، به یاری رسانه‌ها برای آگاهی‌رسانی به افکار عمومی، برای فشار آوردن به دولت ایران در عمل، معنا یافته است. فشار برای این که هنگام تنظیم روابط دیپلماتیک و اقتصادی پر سودشان فراموش نکنند که نحوه‌ی مرادده با دولت‌هایی که حقوق بشر را رعایت نمی‌کنند برای رای دهندگانشان اهمیت دارد. «بکارگیری دیپلماسی خلاق برای پیشبرد «منافع» آن جنبش به دور از دنباله‌روی و سرسپردگی» که خانم خراسانی بر آن تأکید کرده همان کاری است که فعالین جنبش زنان ایرانی در طی این سال‌ها انجام داده‌اند. بخش‌هایی از اپوزیسیون راست و چپ هم، با استفاده از حساسیت غربی‌ها به مسائل زنان و با هدف پیگیری برنامه‌های حزب و گروه خود، افشاگری‌هایی می‌کنند. آن‌ها از سرکوب زنان به مثابه نیمی از شهروندان ایران برای افشای جمهوری اسلامی بهره می‌برند. بدیهی است که نمی‌توان این گروه‌ها را مقصر قلمداد کرد که چرا سرکوب و تبعیض را افشا می‌کنند. وظیفه‌ی اپوزیسیون افشای حاکمان است. این دولت ایران است که مجرم و ناقض حقوق و آزادی‌های مردم است و متهم.

ارزیابی راستای کلی فعالیت‌های جنبش مستقل زنان در خارج از کشور نشان می‌دهد که آنها به خوبی توانسته‌اند از عهده‌ی یافتن شیوه‌های مبارزه‌ی خود و ایجاد توازن در فعالیت‌های افشاگرانه شان بر بیایند. کنشگران مسائل زنان، همواره با سه مسئله مواجه بوده‌اند. اول مسئله‌ی ضرورت افشای تبعض جنسی در ایران و نشان دادن توانایی‌های زنان ایران در مبارزاتشان و دعوت به حمایت از آنان. دوم دیدگاه غالب اوربانتالیستی در غرب و نگاه خودبرتربینی و راسیستی که اساس زن جهان‌سومی را پاسیف و خودویران‌گرمی‌داند و سوم تبلیغات رهبری شده توسط دولت‌های کشورهای میزبان به دنبال اعلام «جنگ علیه تروریسم» برای توجیه قشون کشی به بهانه‌ی متمدن کردن مردمان کشورهای مسلمان و نجات دادن زنان. اکثریت فعالین جنبش زنان، البته به سختی و با کوشش، توانسته‌اند که در عمل مستقل از منافع و فشارهای این و آن، از افشاگری و جلب حمایت افکار عمومی دنیا باز نمانند.

خانم خراسانی می‌نویسد: «آیا وقتی سیاست افشاگری برخی از فعالان جنبش زنان در خارج از کشور را در کنار فعالیت‌شان علیه هر گونه حرکت‌های اصلاح‌گرایانه در داخل کشور قرار می‌دهیم، و این، درحالی صورت می‌گیرد که در داخل کشور هم عملاً پتانسیل انقلابی برای تحقق «گفتمان انقلابی» مورد نظر آنان وجود ندارد پس شاید بتوان با احتیاط نتیجه گرفت که چنین رویکردی (سیاست افشاگری محض) در خارج از کشور، معنایی به جز «فشار بر دولت‌های غربی» برای براندازی قهرآمیز حاکمیت‌ها و دولت‌ها، به دست نمی‌دهد. و بنابراین برای من حداقل مشخص نیست که با وجود تسلط چنین رویکرد قوی در خارج از کشور، برخی از همین دوستان رابطه «جبهه

پیشنهادی ضد جنگ علیه دخالت کشورهای قدرتمند» را با چنین سیاست‌هایی چگونه تبیین می‌کنند؟

این که در داخل کشور عملن چه پتانسیل‌هایی وجود دارد حکمی نیست که بتوان انحصار پاسخ‌گویی به آن را قبضه و سپس بر اساس آن حکم صادر کرد. متأسفانه خانم خراسانی از این متد در سراسر مطلب استفاده کرده‌اند که پرداختن به بحث را مشکل می‌کند. چون باید به نتیجه‌گیری‌هایی پرداخت که بر اساس فرضیات نادرست گرفته شده‌اند.

دیدگاه‌های گوناگونی در مورد پتانسیل انقلابی وجود دارد. کسانی که حکومت می‌کنند تحلیلشان را ارائه داده‌اند. تحلیل آنها به قضاوت واکنش‌های غریزی و هولناکشان بایدها باشد که پتانسیل «انقلابی» هم وجود دارد. مشکل طرفداران راهکار اصلاح نظام، این است که آنقدر با هدف منحصر به فرد کردن آلترناتیو خود، از «انقلاب» هیولا ساخته که خود دچار کوررنگی در بازخوانی حرکت‌های مردمی شده است.

خانم خراسانی البته با احتیاط نتیجه‌گیری کرده‌اند. با اطمینان می‌گوییم که نتیجه‌گیری‌شان جزمی، کلی‌گویی و بی‌پایه است. بر اساس اصلی که خود با احتیاط به آن رسیده‌اند حکمی صادر شده که لااقل در مورد کسانی که مخاطبان پیشنهاد «همبستگی منطقه‌ایی علیه نظامی‌گری» هستند صدق نمی‌کند. واقعیت این است که سیاست افشاگری که به زعم ایشان، محض و مشوق براندازی «فهرآمیز» توسط دولت‌های دیگر است، در عالم واقع در حد آگاهی‌رسانی به افکار عمومی دنیا و خواست اعمال فشار بر دولت‌های غربی برای تحت فشار قرار دادن حاکمیت ایران بر مبنای مناسبات بین‌المللی برای رعایت حق مردم بوده است. هدف این بوده که از میزان هزینه‌های مردم کاسته شود و فرصتی برای تمدید نیرو به وجود آید، جانی از شکنجه و اعدام رها شود، امکاناتی برای بقای جنبش‌های اجتماعی فراهم آید، که نورافکن بر آنچه در ایران می‌گذرد فوکوس شود تا مردمان ایران بدانند که تنها نیستند و دیده می‌شوند. این هم نه از این رو که هنر نزد ایرانیان است و بس. مخالفان دیکتاتوری‌ها در سراسر جهان همه چنین می‌کنند. حتی سازمان عفو بین‌الملل هم دولت‌های غربی را تحت فشار می‌گذارد که در روابطشان با دیکتاتوری‌ها فقط مستقر قراردادهای سود آور نشوند.

منظور خانم خراسانی از «فعالیت‌شان علیه هرگونه حرکت‌های اصلاح‌گرایانه» هم برای من زیاد روشن نیست. بهتر است روشن و مشخص نوشت کدام فعالیت‌ها، در کجا و توسط چه کسانی؟ آیا واقعن فکر می‌کنید که کسانی از فعالین جنبش زنان در خارج، وقت نداشته‌شان را می‌گذارند و علیه «هرگونه حرکت‌های اصلاح‌گرایانه» در ایران «فعالیت می‌کنند»؟ حرکت‌های اصلاح‌گرایانه اگر از جانب مردم و به معنای حرکت‌های مدنی، برای

بیان ناراضیتی باشد که بد نیست. آنچه بخش بزرگی از فعالین جنبش زنان حتمن با آن مشکل دارند، تک‌صدایی کردن جنبش زنان به مثابه ضمیمه‌ی جریان سیاسی مشخص «اصلاح‌طلبی» است. صرف نظر از اینکه افراد فعال در جنبش زنان چه تعلقات حزبی و نظری دارند و یا اصلن ندارند، استفاده آنان از تربیون‌های این جنبش برای تبلیغ نظرات گروهی، حزبی، ایدئولوژیک، مذهبی و فرقه‌ایی، به نفع جنبش زنان نیست. این لااقل توافقی است که میان بخش عمده‌ی کنشگران جنبش مستقل زنان در خارج از کشور وجود داشته است. افراد و به ویژه کنشگران جنبش‌ها قاعدتن نمی‌توانند اقدام و یا همکاری حول خواسته‌های روشن و مشخص را منوط به تبعیت همه‌ی آحاد جنبش از افکار سیاسی و یا شیوه‌های انتخابی خودشان بکنند! این از اصول اولیه‌ی کار جنبش‌های بزرگ حول خواست‌های عمومی و اجتماعی است.

رابطه «جبهه پیشنهادی ضد جنگ علیه دخالت کشورهای قدرتمند» با مبارزات تا کنونی اکثریت ایرانیان خارج از کشور برای ایرانی‌مبتنی بر اصول آزادی، برابری و استقلال، قابل تبیین است و هیچ تناقضی ندارد. ولی این پیشنهاد مسلمان با فعالیت‌های آن بخش از جریان «اصلاح‌طلبی» که خود را قیّم مبارزات مردم ایران جلوه می‌دهد و اکنون در خارج مشغول مذاکرات پشت پرده برای جلب رضایت غربی‌ها برای ایجاد تغییرات صوری به منظور کسب قدرت است، قابل تبیین نیست.

#### ارزیابی بی‌پایه از سیاست‌های جهانی

اساسن پس از حادثه‌ی شوم یازده سپتامبر، نیاز زیادی به افشاگری موارد جنایات نظام حاکم بر ایران نبوده است. امروزه حتی روزنامه‌های محلی شهرهای اروپایی نسبت به اخبار ایران حساس‌اند. اگر در آفریقا فوج فوج آدم بکشند، به هزار زن در یک روز تجاوز کنند و رحم آنان را با چاقو تکه پاره، آنقدر دل نمی‌سوزانند که برای حکم سنگسار آشتیانی. این به این دلیل نیست که کسانی متوهم به خود تصور کنند کارهایی می‌کنند کارستان و بعد هم کسانی در ایران باور کنند که اینان به واقع فعال جنبش زنان‌اند. زیرا چنین نیروهایی تصویر قربانی از زن شرقی، مورد پسند غرب را بازتولید می‌کنند، و اغلب هم البته در میان راه از دست حاکمان ایران بازی می‌خورند. این‌ها شیوه‌هایی است که ناتو با آن توانست اجماع عمومی برای حمله‌ی نظامی به افغانستان و بر سر کار نشاندن نیروهای وفادار به خود جلب کند. بازی در زمین این و آن است.

فعالین جنبش مستقل زنان فوکوس را به آن سوی قضیه، یعنی به بیدار و معترض بودن زن ایرانی، و



در نتیجه بی‌نیازی اش به دلسوزی و ترحم، متوجه می‌کند. ضرورت حمایت از تلاش‌های زنان ایرانی برای خودسازمانگری را برجسته می‌کند.

این تصور که چند فعال جنبش زنان و یا حتی خودرهبان جدید و قدیم، یا بخش‌هایی از اپوزیسیون قدیمی ایران می‌توانند سیاست‌های کلان دولت‌های بزرگ دنیا در مورد کشوری با اهمیت ایران را، بالا و پایین کنند، بازتولید هیاهوی تبلیغاتی حاکمان ایران برای مصرف داخلی است. دولت‌ها هیچ کاری را بدون در نظر گرفتن منفعت و صلاح خودشان انجام نمی‌دهند. کم‌این که در طول سال‌های اولیه‌ی استقرار جمهوری اسلامی، با وجود خشونت‌های فراوان و علی‌رغم افشاگری‌های گسترده‌ی ایرانی‌های تبعیدی، انجام ندادند. همین الان هم اگر با سران جمهوری اسلامی به توافق برسند دوباره همان روش را اتخاذ می‌کنند. شک نداشته باشید. فرضیه و یا پرسشی را از منظر کم‌آگاهی از ساخت و بافت مسائل بین‌المللی طرح کردن و در پس آن حکمی را به سنگینی مشارکت در ایجاد جوّ حمله‌ی نظامی به گردن کسانی انداختن که در طی سی سال و به ویژه در آن سال‌هایی که هیچ رسانه و سازمانی، حتی عفو بین‌الملل، حاضر به انعکاس اخبار قربانیان نقض حقوق بشر، سرکوب و تبعیض خشن زنان و کشتار زندانیان سیاسی ایران نبود ساکت نماندند، چه کمکی به پیشبرد مسائل زنان ایران و همبستگی‌شان با خواهرانشان در منطقه می‌کند؟

خلاصه باید باز هم تاکید کنم که به باور من مردمان ایران تنها به حمایت افکار عمومی جهان، از یک سو برای جلوگیری از مداخله‌ی نظامی و سیاسی دولت‌های دیگر که روند رشد آزادی‌خواهی در ایران را دگر بار خواهد گسست، و از دیگر سوی برای حمایت عملی از جان و سلامت مبارزان آن برای ادامه‌ی روند مبارزه‌شان نیازمندند. آنچه نوشین احمدی خراسانی نسبت به آن حساسیت نشان می‌دهد در میان بخشی از اپوزیسیون سیاسی ایران، هم از گروه‌های قدیمی و هم جناح‌هایی از اصلاح‌طلبان تازه به خارج آمده، که در عمل سیاست‌های معطوف به قدرت‌شان با سیاست‌های دولت دست راستی و مشکل‌دار منطقه یعنی اسراییل گره خورده، صحت دارد. اما تعمیم این شکل از فعالیت هدفمند و برنامه‌ریزی شده که معمولن توسط نیروهای راست و ارتجاعی در غرب تشویق و تامین مالی می‌شود به تلاش‌های گرانقدر فعالین جنبش مستقل زنان و بخش بزرگی از آزادی‌خواهان و احزاب اپوزیسیون، بیشتر به منحرف کردن بحث از مجاری اصلی اش شبیه است. بگذارید بخشی دیگر با مضمون مشابه، از میان پرسش خانم خراسانی را مرور کنیم.

«و آیا سیاست افشاگری با جهت‌گیری «منزوی سازی»، در تحلیل نهایی به برخورد و مداخله نظامی بین‌المللی با چنین دولت‌هایی مشروعیت نمی‌بخشد؟ چرا که به

همیشه راه سوم برای ما وجود دارد. راهی به مراتب دشوارتر اما تامین‌کننده‌ی کرامت و شأن انسانی ما و نسل‌های بعدی. ما در عبور مداخله‌گرانه از این راه تنها نیستیم. غرض از پیشنهاد همبستگی علیه نظامی‌گری منطقه‌ای و اعتراض به دولت‌های بومی و جهانی، تقویت این راه سوم است، راهی که بیش از همه به نفع زنان است که بیشترین صدمه را از نظامی‌گری و به تبع آن افزایش اختناق و سرکوب‌های داخلی می‌بینند.

نظر می‌رسد باین سیاست منزوی سازی، احتمالاً چنین دولت‌هایی را به «تاثیرپذیری هر چه کمتر» از فشارهای بین‌المللی ترغیب می‌کند. پرسش کلی تری هم مطرح است و آن این که آیا تاثیرپذیری هر چه کمتر حکومت‌های اقتدارگرا از پروتکل‌های سازمان ملل متحد و روابط بین‌الملل به معنی آن نیست که خواه ناخواه خصومت و دشمنی میان دولت‌های غربی با این حکومت‌ها، هر چه شعله‌ورتر شود؟ و آیا هر چقدر این روابط خصمانه و تضادها گسترش یابد به نفع آن دسته از نیروهای افراطی نیست که در درون این حکومت‌های استبدادی (به مانند هم‌تایانشان در جامعه جهانی)، به دنبال جنگ و مداخله نظامی هستند؟»

آلترناتیو فعالیت نیروهای ایرانی خارج از کشور در طول این سال‌ها چه بایست می‌بود؟ سکوت؟ تلاش برای منزوی نشدن جمهوری اسلامی که تمامی قوانین و اقداماتش در تناقض با معاهدات بین‌المللی است؟ آیا این به نفع مردم ایران می‌بود؟ چرا، چگونه، بر اساس کدامین موارد مشخص؟ بر اساس کدام فاکت‌های مشخص و مستندی می‌توان مسئولیت تاثیر ناپذیری نظام جمهوری اسلامی را متوجه مخالفان آن کرد؟

پرسشی که مطرح کرده‌اید از منظر کسی است که می‌خواهد متد کار اصلاح‌طلبی مدل ایرانی را به همه تحمیل کند. آیا هیچ مدرکی وجود دارد که نشان دهد نظام حاکم بر ایران در این سی ساله، قدمی در راه انتگره شدن در جامعه‌ی جهانی برداشته باشد و جواب رد شنیده باشند؟! نه به فشارهای افکار عمومی و نهادهای جهانی اعتنا می‌کنند و نه به تشویق‌های برخی نهادها و دولت‌ها با انگیزه‌های روشن و پنهان. طرح پرسش بالا در عمل بازتولید و تحمیل دیدگاهی است که نظام کنونی ایران را قابل اصلاح دانسته، و اکنون سرخورده از این راهکار و به

جای انتقاد به خود، باز هم راهکار دیگری را که ربطی به منافع مردم و مخصوص زنان ایران ندارد، لانس می‌کند.

اما این که مسئول گسترش یا تخفیف تضادها و خصمانه بودن روابط جمهوری اسلامی ایران را با جهان، مخالفان چنین نظامی بدانیم درست مثل این است که زنی از شوهرش کتک می‌خورد و مورد آزار و اذیت دائمی قرار می‌گیرد و شما از شاهدان بخواهید که محض به هم نخوردن کانون خانوادگی و سرگردانی فرزندان و هزار و یک دلیل مهم دیگر، از وظیفه‌ی انسانی‌شان در افشای این جرم و حمایت از مضروب برای خودرهایی خودداری کنند. مقصّر از هم پاشیدن آن خانواده، مرد خشونت طلب است نه کسانی که خواهان پایان بخشیدن به توحشند. مردم دنیا تاریخ، در جهت همبستگی با هم، خواهان فشار به حکومت‌های دیکتاتوری بوده‌اند. سال‌ها طول کشید تا توانستند دولت‌های بزرگ را وادارند که آفریقای جنوبی را از یزوله کنند. اخراج این کشور از سازمان ملل و بایکوت اقتصادی اش بالاخره حاکمان این کشور را وادار کرد که قدرت را به اپوزیسیون سازمان یافته و قدرتمندی که شکل گرفته بود، بسپارند. مسئله این است که متدایزوله کردن دیکتاتوری‌ها واکنش یا اقدامی است که ثمردهی اش ملزومات بسیاری دارد. در مورد ایران هم تا آنجا که مردم ایران را تحت فشار مضاعف نگذارد، می‌تواند کارایی‌های داشته باشد. به همین دلیل بسیاری مخالف بایکوت اقتصادی از نوع آفریقای جنوبی هستند. زیرا به دلیل ضعف اپوزیسیون مستقل و توانمند، چنین بایکوت‌هایی می‌تواند، همچون فاجعه‌ی عراق، نتایج عکس داشته باشند.

مسئله این است که در چارچوب سیاست‌های نوین جهان‌گشایی به سبک دوره‌ی استعمار کهن، ما با شرایط جهانی متفاوتی مواجه هستیم. نوعی بازگشت تاریخی با شرایط متفاوت در جریان است. در این شرایط اگر توافق قدرت‌های اقتصادی و نظامی بر حمله به ایران کانونی شود، برای مشروعیت دادن به چنین حمله‌ای به لانس کردن کسانی از میان ایرانیان برای عرضه به افکار عمومی دنیا نیاز دارند. کسانی مشابه آنان که در عراق و افغانستان و بعد لیبی پیدا کردند. کسانی که به شرایط آنان گردن بنهند و «منافع ملی» مردمان زادگاه ما را به مزایده گذارند. بی‌توجه به این که این دسته از ایرانیان «افشاگر محض» بوده‌اند یا از سردمداران دیروز حاکمیت ایران باید در پروسه‌ی همکاری و همفکری، وفاداریشان را به اثبات رسانده باشند. در این راه از استفاده‌ی ابزار از مسئله‌ی زنان و تبعیض‌خشی که دنیا را به خشم می‌آورد هم کوتاهی نخواهند کرد. بنابراین باید حساسیت نشان داد. به همین دلیل، هواداران آزادی، برابری و حق حاکمیت مردمان ساکن ایران بر سرنوشت خود و مخالفان حمله‌ی نظامی به ایران، نمی‌توانند با سکوت صحنه را به نفع چنین نیروهایی، خالی کنند. این به معنای این خواهد بود که

هم حاکمان ایران و هم نیروهای مترصد حمله به ایران، هر کدام از منظر و منفعت خود، آن نیروهای مذاکره‌گر و اسم و رسم به عاریت گرفته را، به عنوان تنها آلترناتیو سیاسی مردم ایران جلوه خواهند داد. ما به حمایت مردم جهان برای استقلال، صلح و آزادی در کشورمان نیاز داریم. نباید اجازه داد که افکار عمومی را فریب دهند و حمله و یا هر نوع دخالت در مسائل ایران را تحت عنوان «درخواست مخالفان»، اجازه داد که افکار عمومی را فریب دهند و حمله و یا هر نوع دخالت در مسائل ایران را تحت عنوان «درخواست مخالفان»، مشروعیت بخشند.

همیشه راه سومی برای ما وجود دارد. راهی به مراتب دشوارتر اما تأمین‌کننده‌ی کرامت و شأن انسانی ما و نسل‌های بعدی. ما در عبور مداخله‌گرانه از این راه تنها نیستیم. غرض از پیشنهاد همبستگی علیه نظامی‌گری منطقه‌ای و اعتراض به دولت‌های بومی و جهانی، تقویت این راه سوم است، راهی که بیش از همه به نفع زنان است که بیشترین صدمه را از نظامی‌گری و به تبع آن افزایش اختناق و سرکوب‌های داخلی می‌بینند. قدمی است در راه پیوند دادن جنبش زنان ایران با منطقه و زنان منطقه با جنبش‌های زنان که در دیگر نقاط جهان علیه نظامی‌گری و برای صلح مبارزه می‌کنند. تجربه‌ی سی سال فعالیت حول مسائل ایران و همکاری با سازمان‌های زنان و دیگر جنبش‌ها در کشورهای مختلف به من می‌گوید که مخالفین اصلی چنین همدستی‌ایی، در وهله‌ی اول دولت‌های منطقه و سپس دولت‌هایی که به دنبال منافعشان به آنجا لشکر می‌کشند، هستند. به همین دلیل معتقدم که تلاش‌های این نیروها در مسدود کردن این راه را نباید از نظر دور داشت.

#### چند پرسش در حاشیه

اصل باید بر این باشد که برای اپوزیسیون مترقی، بر خلاف فرهنگ انحصارطلبانه‌ی حاکمیت ایران، امر مقدسی وجود ندارد. ضدیت ویا مبارزه با امپریالیسم امر مقدسی نیست که باور مرده بودن آن تابو تلقی شود. مشکل این نیست که کسانی با صدای بلند فکر کنند و بگویند آمریکا و یا هر دولت دیگری، بیشتر از چپ‌های ایرانی دلش برای آزادی ایران و حق مردمانش سوخته، یا اینکه بگویند اگر ایرانیان خارج از کشور بیش از حد افشاگری کنند مقصر و مشوق حمله‌ی نظامی به ایران خواهند بود، بگویند امپریالیسم حاصل خیالپردازی‌مشتی افراد ضد تمدن غرب است. مشکل این است که چنین گفتمان‌هایی چرا و چگونه در کشور ما، درست در شرایطی که در دیگر نقاط جهان از جمله در اروپا، آمریکای شمالی و جنوبی و شمال آفریقا شاهد اوج گرفتن صدای اعتراضات و ارتقای آگاهی مردم

برای تحقق آرمان‌هایی چون آزادی و برابری هستیم، شکل می‌گیرند. بعید می‌دانم که جنبه‌هایی از بحث به راه افتاده در مورد تغییر «شرایط دنیا در سایه‌ی فقدان جنگ سرد و ضرورت بازبینی روابط با غرب»، مورد تایید آن بخش‌هایی از حاکمیت ایران نباشد که منافع اقتصادی شرکت‌های خصوصی‌شان تحت فشار تحریم‌های اخیر آجر شده و در صدد تقیه از «ضدیت با امپریالیسم» هستند. اما مسئله ریشه‌دارتر از این است.

باید پرسید که آیا این سرخوردگی هشدار دهنده که اکنون به اوج خود رسیده، تنها، ثمره‌ی حکومت دیکتاتوری جمهوری اسلامی است یا شیوه‌های مخالفت با آن (آلترناتیو سازی‌های صوری و تئوری‌های تقلبی) نیز در تقویت این سرخوردگی سیاسی نقش داشته است؟ آیا عواملی چون ترویج گفتمان اصلاح طلبی از درون حاکمیت به عنوان تنها راه‌گرایز از دیکتاتوری در رواج این دیدگاه‌های سرخورده موثر بوده‌اند یا نه؟ خوب است به این پرداخت که چگونه قدم به قدم از آغاز دوره‌ی «جنگ با تروریسم» و پس از حمله به عراق و افغانستان، چنین نگاه‌های غیرنقدانه و جانبدارانه را به یاری رسانه‌های فارسی زبان نیروهای سیاسی و اقتصادی که تقسیم مجدد جهان را نه به خاطر ضدیت و یا محبت نسبت به مردم منطقه‌ی ما، بلکه به ضرورت منافع و نیازشان، حتی به خورد روشنفکران ایران داده‌اند. باید دید که چگونه شیوه‌ی «نگاه به بالا»، اکنون جایش را به «نگاه به بیرون» فرارویانده است. چگونه روشنفکران، کنشگران و سیاستمداران سرخورده از اصلاح دستگاه، شیوه‌ی مبارزاتی «نگاه به پایین و به خود» را با پیروی از کلیشه سازی‌های «مبارزه با تروریسم»، و ناسودآوری «آرمان خواهی»، ناموجه و غیرواقعی جلوه می‌دهند.

پرسش من این است که چرا کسانی در میان ایرانیان که خود را لیبرال و اصلاح‌گرا معرفی می‌کنند و یا مدعی این اندیشه‌ها شده‌اند، لااقل با لیبرال‌های کلاسیک و معترض در دنیا هم قدم نمی‌شوند (۲) و در عوض با نئوکان‌هایی هم صدا می‌شوند که ابتدایی‌ترین اصول حقوق بشر و قراردادهای بین‌المللی را زیر پا می‌گذارند؟ چرا بخشی از فعالین سیاسی و اجتماعی ایران در یک سیر قهقرایی تا این جا سقوط می‌کنند که نظراتشان کپی تبلیغات نتانیاها و جرج بوش می‌شود؟ در جبهه‌ایی می‌ایستند که ارتجاع جهانی برای گسترش ناآگاهی، خرافه، جهل و دشمنی مردمان جهان با هم، برپا کرده است؟ چه شده که کسانی به نام اصلاح طلبی و جامعه قانون مدار، به آزادی خواه ایرانی آدرس جبهه‌ی دشمنان آزادی و برابری خواهان را می‌دهند؟

مسئله این جاست که چگونه می‌توان به عنوان کسانی که رسالت ارتقای آگاهی را بر دوش خود احساس می‌کنند،

از عملکرد مستند گذشته و هم اکنون کشورهایی که در ادبیات سیاسی «امپریالیست» خوانده می‌شوند، چشم پوشی کرد و خود را به آن راه زد و آنها را به معادله‌ی مبارزات مردم ایران برای کسب آزادی و استقلال دعوت نمود؟ کدام وجدان آگاه و صادق می‌تواند ادعا کند که چنین دعوت و معامله‌ایی به نفع مردمان ایران و زنان که نیمی از ساکنین کشور را تشکیل می‌دهند، است؟ این مسئله چه ربطی به حرکت‌های مدنی و خشونت‌گریز دارد وقتی همه می‌دانیم که از آن بوی جنگی خانه مان برانداز می‌آید. چرا کسانی که تا دیروز مردم را به «دندان بر جگر» گذاشتن دعوت می‌کردند یک باره آن‌ها را به ماجراجویی‌هایی که خودشان به اندازه کافی از پیچیده‌گی‌هایش آگاهی ندارند دعوت می‌کنند؟

جهان امروز همچون سراسر تاریخ بشری، عرصه‌ی رقابت نیروهای صاحب قدرت برای فرمانبردار کردن بی قدرت است. داستان اصلی نبرد میان پاسداشت کرامت انسان و بیگانگی انسان از خود است. مابقی حرف و بحث در مورد روش‌ها و استراتژی‌هاست. آرمان‌زدایی از چنین مبارزه‌ی حیاتی که رمز بقای انسان است، ناشی از درکی مثله شده از تاریخ انسان و بهم پیوستگی زندگی ساکنین این کره‌ی کوچک است. در جهان امروز نمی‌توان فرصت طلبانه گلیم خود را از آب بیرون کشید و فکر کرد که با «زرنگی» می‌توان رشوه‌هایی داد و کار را فعلن به نفع خود سر و سامان داد! نه، داستان به این ساده گی نیست!

پنج اکتبر ۲۰۱۱، استکهلم

۱. سرمقاله‌ی آوای زن شماره ۷۰

مقاله‌نوشین احمدی خراسانی در فیس بوک مدرسه‌ی فمینیستی منتشر شد.

۲. یک نمونه:

## Indignez-vous! Stéphane Hessel

استفان هسل هومانیست است، از پیروان گاندی و دوستدار روزولت و هم رزم دوگل و هیچ‌گاه با شوروی هم پیمانی نکرده و با آمریکا ضدیت نداشته و به عنوان یک دیپلمات کارکشته استاد «بهره‌مندی از امکانات و فرصت‌های جهانی» است. از نویسندگان منشور حقوق بشر است. استفان هسل در مانیفست کوچک و موجز سی صفحه‌ایی که آمار فروش را در اروپا در نوردیده است مردم را تحت عنوان «خشمگین شوید»، به شورش علیه نظم موجود می‌خواند. معتقد است که غرب امروزه آرمان‌هایی که نسل او برایش جنگیده‌اند و در زندان‌های هیتلری جان دادند، زیر پا می‌گذارد و عده‌ایی سودپرست جهان را به گروگان گرفته و مردم را فریب می‌دهند. بر مبارزه‌ی غیرخشونت‌آمیز تاکید می‌کند اما اصل را «مبارزه» قرار می‌دهد، «آرمان خواهی» می‌کند، از فلسطین به مثابه زخمی که روح جهان را می‌خورد می‌نویسد و مردم اروپا را به بازپس گرفتن جامعه‌ی رفاه فرا می‌خواند! می‌گوید سازش نکنید! پیامش قیام مردم برای بازپس گرفتن کرامت انسانی است.



# ازدواج مجدد در آثار ادبی مکتوب و نمایشی ایران

مهناز عابدی

کارشناس ارشد خانواده

خویش را در اثر بیماری، حادثه یا جنگ، از دست می‌دهد و سالها با خاطره‌ی همسر از دست داده‌اش، زندگی می‌کند.

زن در خلأ همسرش با انواع مسائل و مشکلات مالی و عاطفی دست به گریبان می‌شود و اغلب بر همه‌ی آنها فائق می‌آید. زن در ذهنیت خویش، همسرش را ناظر بر اعمال خود می‌بیند و خود را موظف به پاسخگویی به وی می‌داند، جای خالی او را احساس می‌کند و او را مخاطب سخنان خود قرار می‌دهد. برای نمونه می‌توان از رمانهای «انگار گفته بودی لیلی» نوشته‌ی سپیده شاملو و «او را که دیدم زیبا شدم» نوشته‌ی شیوا ارسطویی و فیلم سینمایی «هیوا» به کارگردانی رسول ملاقلی پور نام برد. گاه نیز این وابستگی به جهت وجود خاطره‌ی بد از آزارها و شکنجه‌های همسر اول است که منجر به احتراز از ازدواج مجدد می‌شود. فیلم سینمایی «آدم برفی» به کارگردانی داود میرباقری نمونه‌ای از این مورد است.

۲- ذهنیت سنتی زنان: بخشی از آثار، بیانگر نوعی دیگر از وابستگی زنان است. نوعی ذهنیت سنتی که زن نمی‌تواند فارغ از آن به خود بپردازد. اینگونه آثار زنی، را به تصویر می‌کشد، که در جستجوی یک رابطه خوب و کامل بایک مرد است. در مواردی دغدغه زنی که با گرفتاریهای متعلق به خود، به عنوان یک مادر، یک همسر متارکه کرده یا بیوه و یک زن مستقل، در آستانه سی، چهل سالگی به تجربه‌های تازه و کمال یافته عشق دست می‌یابد و به علت نداشتن قید همسر، می‌تواند این تجربه را تحقق عینی بخشد، اما ذهنیت سنتی خود و اطرافیان، مانع از این امر است. زن در این ذهنیت، هنوز در دل روابط خانوادگی که به شدت او را معذب و مقید و مسئول ساخته، برای توجه به خود، احساس عذاب وجدان می‌کند. (علی اکبری،

ازدواج مجدد به گونه‌های مختلف و متفاوت و از دیدگاهها و منظرهای گوناگونی، در ادبیات کشورمان مورد بررسی قرار گرفته است. مردان بیش از زنان مبادرت به ازدواج مجدد می‌کنند، هم به جهت عدم منع قانونی و شرعی و هم بدان جهت که عرف جامعه و باورهای عموم، ادامه زندگی مجردی، برای مرد بیوه یا طلاق گرفته را سخت و طاقت فرسا می‌داند، بخصوص اگر دارای فرزندی نیز باشد.

اما در مورد زنان، تفاوت چشمگیری وجود دارد. زنان گذشته از تنگناهای قانونی در ازدواج مجددشان که برگرفته از شرع می‌باشد، در عرف و باورهای عامه نیز موانعی برای ازدواج مجدد دارند. که مهمترین آن، وجود فرزندان است. انتظار جامعه از زنان، آن است که پس از جدایی یا فوت همسر، به مراقبت و نگهداری فرزندان بپردازند و به ازدواج مجدد روی نیاورند.

در اینجا بخشهایی از آثار ادبی مکتوب و نمایشی کشورمان را در خصوص ازدواج مجدد زنان و مردان مورد بررسی قرار می‌دهیم.

## الف ازدواج مجدد زنان:

ادبیات کشورمان که برگرفته از واقعیت‌های اجتماعی است، موانع و عوامل احتراز زنان از ازدواج مجدد و همچنین دلایل اقبال بدان را، بصورت‌های مختلفی به تصویر کشیده است که در ذیل نمونه‌هایی ارائه می‌گردد:

۱- وابستگی ذهنی زنان: یکی از موانع ازدواج مجدد برای زنان، وابستگی ذهنی آنها به همسر سابق خویش است. در برخی رمانها و فیلمها، با زنی مواجه می‌شویم که همسر



به ازدواج داده است. مردی که به جهت فعالیت سیاسی و مبارزه علیه شاه، زندگی توأم با غیبت‌های طولانی، وحشت و تنهایی و ترس و گریز را برای همسرش فراهم می‌کند و نهایتاً نیز به چوبهٔ اعدام سپرده می‌شود. حاصل این زندگی مشترک سه فرزند است که مادر با رنج و سختی فراوان و کار و تلاش و علیرغم مشکلاتی که اینگونه خانواده‌ها دارند، آنها را به سامان تحصیل، کار و ازدواج می‌رساند و حال در دههٔ پنجم زندگی درحالی که چهل و چند سال دارد، با پیشنهاد ازدواج مردی روبروست که آرزوی زیستن با او را در تمام عمر با خود داشته است، اما زمانی که مسأله را با فرزندانش طرح می‌کند. آنها به شدت مخالفت می‌کنند و مادر علیرغم نیاز عمیقش به این وصلت، با تمام مقاومتی که در برابر فرزندانش به خرج می‌دهد، «راضی نمی‌شود دل شکستگی فرزندانش را ببیند و برای آنها ایجاد شرمندگی، خجالت و اندوه نماید.» (صنّعی، ۱۳۸۱: ۵۲۴)

او براساس اظهار نظر فرزندانش دریافته است که با ازدواج مجدد خود، از فرزندانش که به آنها وابستهٔ عاطفی است، طرد می‌شود و در جامعه انگشت نما می‌گردد و تصویری را که سالها به عنوان یک زن خوب و فداکار و با شخصیت، در منش خود متجلی کرده بود، تخریب می‌گردد. لذا نهایتاً از ازدواج منصرف می‌شود و تنهایی و مشکلات عاطفی ناشی از آن را به همهٔ این بی‌رحمی‌ها، ترجیح می‌دهد.

- البته گاه نیز مادر علیرغم مخالفت فرزند یا فرزندانش، ازدواج مجدد را با تحمل سرزنشهای اطرافیان می‌پذیرد. فیلمهای سینمایی «بانوی اردیبهشت» به کارگردانی رخشان بنی‌اعتماد و «خواستگاری» به کارگردانی مهدی فخیم زاده نمونه‌هایی از این مورد می‌باشند.

سال ندارد: ص ۱) رمان «عادت می‌کنیم» نوشته‌ی «زویا پیرزاد» و رمان «سهم من» نوشته‌ی «پرینوش صنّعی»، همچنین فیلمهای «پشت پرده مه» به کارگردانی «پرویز شیخ طادی» و سریال پایان نمایش، به کارگردانی بهمن زرین پور نمونه‌هایی از چنین وابستگی ذهنی است.

در بعضی از این آثار زن در تصمیم به ازدواج با مخالفانی روبرو می‌شود. مثلاً در رمان عادت می‌کنیم، آرزو، شخصیت اصلی داستان، برای ازدواج مجدد با مخالفت سه نسل زن ایرانی، یعنی مادر، دختر و دوست خود روبرو می‌شود. هر سه نسل، دوستی او را با یک مرد می‌پذیرند ولی ازدواجش را نمی‌پذیرند. (علی اکبری، سال ندارد: ص ۱).

البته مسأله همواره به اینگونه نیست. گاه ملاحظه می‌شود، زن تصمیمی به ازدواج ندارد، چرا که پیشاپیش در ذهنیت اطرافیانش، چنین عملی محکوم شده است. لذا علیرغم نیاز به ارتباط با یک مرد، این باور در او رشد می‌کند که بعنوان یک زن بیوه، تنها هم و غم او باید پرورش و تربیت فرزندش باشد، در غیراینصورت مورد تحقیر و سرزنش نگاههای اطرافیان قرار خواهد گرفت. مثال تقریبی برای این مورد فیلم سینمایی «پشت پرده مه» می‌باشد.

۳- وابستگی عینی و عاطفی زنان: شمار بسیاری از آثار، نمایانگر زنانی است که به جهت وابستگی به فرزند یا فرزندانشان، از نیاز خود به ازدواج مجدد، چشم‌پوشی می‌کنند. مثلاً در رمان «سهم من» نوشته‌ی «پرینوش صنّعی» با مخالفت شدید فرزندان در برخورد با مسأله ازدواج مجدد مادر، روبرو می‌شویم مادری که در جوانی، علیرغم میل خود، به اجبار خانوادهٔ سنتی خویش، به همسری مردی در آمده، که او نیز به اجبار خانواده، تن

- در بخشی از آثار، فرزندان مخالفتی نمی‌کنند و یا در سن مخالفت نیستند، اما باز مادر، به جهت وابستگی از ازدواج احتراز می‌کند. فیلمهای «واکنش پنجم» به کارگردانی تهمینه میلانی، «کافه ترانزیت»، به کارگردانی کامبوزیا پرتوی، «خواهران غریب» به کارگردانی «کیومرث پوراحمد»، «من ترانه ۱۵ سال دارم» به کارگردانی «رسول صدر عاملی»، «این زن حرف نمی‌زند» به کارگردانی احمدامینی، «پشت پرده مه» به کارگردانی پرویز شیخ طادی، نمونه‌هایی از این دسته آثار می‌باشند. در بعضی آثار مخالفت فرزندان علنی نیست و به شکل ضمنی بروز می‌کند مانند رمان «نیمه‌ی غایب» نوشته «حسن سنایور».

- دسته‌ای دیگر از آثار ادبی، اختصاص به زنانی دارد که با وجود داشتن فرزند، تصمیم به ازدواج مجدد می‌گیرند و در پی این اقدام، مشکلات جدیدی را تجربه می‌کنند. گاه مشکلات حاصل از ازدواج مجدد، متوجه خود زن است. مانند فیلمهای «قرمز» به کارگردانی «فریدون جیرانی»، «شب برهنه» به کارگردانی سعید سهیلی، «شقایق» به کارگردانی مجید قاری زاده و سریالهای «طلسم شدگان» به کارگردانی داریوش فرهنگ و «ریحانه» به کارگردانی سیروس مقدم.

گاه نیز فرزندان زن، با ناپدیری و مردی که می‌خواهد عنوان همسر مادر آنها را به خود بگیرد، مشکل پیدا می‌کنند. مانند فیلم «ده» به کارگردانی «عباس کیارستمی» که روایت گر مشکلات و دغدغه‌های فکری و اجتماعی زن میانسالی است در جامعه معاصر ایران که از پدر فرزندش به دلایل عدیده جدا شده و ازدواج مجدد کرده و پسر (امین) به هیچ عنوان توانایی پذیرش این اتفاق را ندارد و مادر را عامل ناهنجاریهای بوجود آمده برای خود می‌داند و تمایل ندارد که با مادر و شوهر مادرش که زن به شدت مدافع اوست، زندگی کند. (الوندی، سال ندارد: ص ۲)

نمونه دیگر، فیلم «شب برهنه» به کارگردانی «سعید سهیلی» است. با این تفاوت که پسر، مادرش را متهم نمی‌کند، بلکه برای او دل می‌سوزاند و مادر و برادر ناتنی اش را که اسیر بیرحمی‌های ناپدیری شده‌اند، مورد حمایت مالی و عاطفی خویش قرار می‌دهد. اما خود از خانه گریزان است و با دوستانش، زندگی می‌کند و زن نیز از این ازدواج رضایت ندارد. پس می‌توان حالت سومی را برای آثار نمایشی ازدواج مجدد در نظر گرفت و آن، ناگوار بودن تجربه ازدواج مجدد، هم برای مادر و هم برای فرزند می‌باشد.

- آنچه که ما، در تجربه زیستی خود بدست آورده و مشاهده کرده ایم، حکایت از قربانی شدن مادر و تحمل سختیها و مشکلات مالی و عاطفی و تنهایی، برای راحتی فرزندان دارد. شاید هیچیک از ما به یاد نداشته باشیم که مادری برای نجات خود، فرزندش را قربانی کند. اما این

مورد نایاب، در اثر مکتوب زنده یاد جلال آل احمد با عنوان «بچه مردم» به طرز جذاب و تکان دهنده به تصویر کشیده شده است.

داستان بچه مردم حکایت مادری است که برای ازدواج مجدد، چاره‌ای جز از سر واکردن بچه سه ساله اش ندارد. شوهر قبلی، بچه را از او نمی‌گیرد، شوهر دوم هم او را با بچه قبول نمی‌کند. سپردن بچه به شیرخوارگاه هم مشکلاتی دارد. بنابراین تنها یک راه پیش روی زن می‌ماند که بچه را در خیابان رها کند. (صالحی، سال ندارد: ص ۱).

داستان، به رغم سمت و سوی واقع بینانه اش، در پی محکوم کردن عمل مادر نیست و بیش از آن که براساس روشهای رایج از آن زن، مادری سنگدل بسازد، همدردی خواننده را با او بر می‌انگیزد و بعد نگاه اصلی را، متوجه کودک می‌کند. کودکی که به محض جدا شدن از مادر، دیگر بچه او به حساب نمی‌آید. «آخرین بار که بچه ام را نگاه کردم، درست مثل این بود که بچه مردم را نگاه می‌کردم.» (همان منبع)

نویسنده، هرچند بچه و نیز مادرش را قربانی وضع موجود می‌داند اما از حماقت‌های مادر و نیز پدر خوانده بچه نمی‌گذرد. پدر واقعی بچه در داستان غایب است. مادر می‌گوید: «حالا خیلی وقت دارم که می‌بنشینم و سه تا و چهارتا بزایم» یا بچه اش را با لباس نو رها می‌کند با این توجیه که «چشم شوهرم کور اگر باز هم بچه دار شدم، برود و برایش لباس بخرد.» بعد نقش شوهر اولش مطرح می‌شود که حاضر نیست بچه را از او بگیرد. طبعاً او همدردی خواننده را بر نمی‌انگیزد. شوهر دوم زن نمی‌خواهد پس افتاده یک نره خر دیگر را سرسفره ببیند.» (همان منبع)

وقتی زن، بدون بچه به خانه بر می‌گردد و بی‌تابی می‌کند، مادرش او را دل‌داری می‌دهد که هنوز جوان است و نباید به خاطر یک بچه غصه بخورد. همسایه‌ها هم فقط او را به علت نسپردن بچه به شیرخوارگاه سرزنش می‌کنند، این‌ها نمونه‌های همان مردمی هستند که بچه در هیاهوی آنها گم می‌شود. (همان)

مادر بدون آنکه بخواهد اندوه خود را پرده پوشی کند، از عجز و ناله مفراط پرهیز دارد و با خویشتن‌داری و توجیهاتی سعی می‌کند، بارگناه را در وجودش بکاهد و خودش را برای زندگی آینده آماده کند. در واقع بچه را قربانی می‌کند تا جلوی قربانی شدن خودش را بگیرد. او زندگی خودش را به زندگی فرزندش، ترجیح می‌دهد. اما این موضوع، قربانی بودن زن را نفی نمی‌کند. این نکته خواننده را با غمی همراه می‌کند که کمتر به گفتن و نوشتن می‌آید. (همان) و این سوال که آیا پدر بچه نیز به اندازه مادر، احساس عذاب وجدان می‌کند؟

۴- هویت یابی زنان با ازدواج مجدد: فرهنگ حاکم





به راحتی، به این خواستگار جواب مثبت می‌دهد و به عقد ازدواج او در می‌آید. اما مادر مرد که از این وصلت به جهت عدم کسب اجازه از او، راضی نیست و به عیبهای دختر نیز پی برده است، رای پسر خود را نسبت به دختر عوض می‌کند و آنها پس از چهل روز زندگی، از یکدیگر جدا شده و دختر به خانه پدر بر می‌گردد. در این داستان، زنده یاد آل احمد، به زیبایی، هویت زن را به تصویر کشیده است. به گونه‌ای که او تنها با وجود داشتن همسر، به هویت می‌رسد و هرگاه که شوهر خود را از دست می‌دهد آنهم به گونه طلاق که بدترین شکل این تنهایی است، هویت خود را نیز کاملاً از دست می‌دهد و به صورت یک «زن زیادی»، حتی در خانه پدری جلوه گر می‌شود. زن در خانه همسرش، برای از دست ندادن این هویت، هر ذلتی را تحمل می‌کند و به هر خفتی تن می‌دهد و هرگونه ستمی را به تاوان عیوبش، از خانواده شوهر، به جان می‌خرد و دم نمی‌زند. ولی از آنجا که عیوب زن، به دلیل زن بودنش، از عیوب مرد بزرگتر است، مرد او را به راحتی طلاق می‌دهد. زن زیادی بودن و عذاب زندگی بدون هویت آنجا نمایان تر می‌شود که زن در کلام آخر داستان، حسرت خود را با این عبارت، بیان می‌کند که: «کاش به هر وسیله‌ای که بود، همان زندگی را حفظ می‌کردم.»

- در داستان خانم زهت الدوله با شرح حال زنی از طبقه

بر جامعه، زن را در فردیت مستقل خویش نمی‌تواند تصور کند. چنین تصویری، در خود زنان نیز به باور تبدیل شده است. به گونه‌ای که زن ایرانی، درک روشنی از این فردیت و استقلال ندارد و هنوز خود را با دیگری (مرد) کشف می‌کند. رمان «عادت می‌کنیم» نوشته‌ی زویا پیرزاد و داستانهای «زن زیادی» و «خانم زهت الدوله» از جلال آل احمد، هر کدام به گونه‌ای چنین زنی را ارائه می‌دهند. هر چند که شخصیت‌های هر یک از این داستانها، از نظر سطح و طبقه اجتماعی، تحصیلات و شعور و بهره‌مندی‌های ظاهری از یکدیگر متفاوتند، اما هر کدام در جستجوی مردی هستند که با وجود او، خود را بشناسند. زن در داستانهای فوق در مواجهه با ازدواج مجدد، نتوانسته است به نحو غیر سنتی و خارج از چارچوبهای تعریف شده، در تقابل با مرد، فردیت خود را از درجه دوم بودن، رهایی دهد و بی آنکه همانند مرد شود، همطراز وی گردد. او خود را با مرد تعریف می‌کند، چرا که چنین ذهنیتی هم در عرف جامعه معمول است و هم در وجود زن، درونی شده است.

- داستان زن زیادی، سرگذشت دختر سی و چهارساله ترشیده‌ای است که هم آبله روست و هم به علت کچلی از کلاه گیس استفاده می‌کند. تنها خواستگار وی، مرد شل و زشت رویی است که با عصا راه می‌رود. دختر که از ننگ ترشیدگی و بودن در خانه پدری، خسته شده است

اشراف روبرو می شویم که تاکنون سه بار شوهر کرده و در آرزوی شوهر چهارم به سر می برد. همسران سابق وی همگی از افراد عالی مرتبه بوده اند که به گونه های مختلف، سر او را کلاه گذاشته اند. او برای آنکه شوهر بهتری رانصیب خود نماید، از صرف هرگونه هزینه ای، فروگذاری نمی کند و برای یافتن شوهر آرمانی خود، بی رویه، پول خرج می کند. او در آستانه ازدواج چهارم خویش دریافته است که مانع بزرگی بر سر راه ازدواج دارد و آن عیب کوچکی است که در دماغ اش خودنمایی می کند، و اکنون به فکر افتاده است که با یک جراحی پلاستیک، دماغش را درست کند. (آل احمد، ۱۳۶۶) (دست غیب، ۱۳۷۱)

در این داستان زن برای دستیابی به هویت بهتر و به عبارتی همسر و شوهر بهتر، تمام سعی و تلاش خود را می نماید، تا به آرزویی که با رها تجربه نموده است، دست پیدا کند. هر چند که همواره این هویت (مرد) و شناسه ای که زن به دنبال اوست، جهت رسیدن به اهداف، امیال و مقاصد سیاسی اجتماعی خود، از او بعنوان ابزار و وسیله سود برده و او را مورد سوء استفاده قرار داده است.

در رمان «عادت می کنیم» شخصیت داستان، زنی است که نه روشنفکر است و نه خانه دار. او جایگاهی بینابینی دارد و حسابی سرش شلوغ است و وارث یک بنگاه معاملات ملکی از پدرش می باشد. یعنی انجام کاری مردانه. اما او، مردتر از یک مرد، عهده دار این کار می گردد و یک تنه همه را حریف است. از بساز و بفروش تا محضردار، از مشتری تا کارمند، از کارگر بنا تا کوپن فروش بازار تجریش و... اما با تمام این مشغله ها، خلایق دارد پرنشدنی، او احساس تنهایی می کند و این احساس او را تند خو و عصبی کرده است. او در جستجوی یک ارتباط خوب و کامل با یک مرد است اما این آگاهی از خلا وجودی اش را خود، فعالانه بدست نمی آورد، بلکه این خودآگاهی، انفعالی و متأثر از برنامه ریزیهای حساب شده مردی است که بصورتی کاملا موثر، او را به پاسخ مثبت برای پیشنهاد ازدواجش می کشاند. و این امر بیانگر آن است که شخصیت زن داستان در کروشنی از فردیت، استقلال و هویت خویش ندارد (علی اکبری، سال ندارد: ص ۲).

فیلمهای «شب برهنه» به کارگردانی سعید سهیلی، «چتری برای دو نفر» به کارگردانی احمد امینی، و سریالهای «طلسم شدگان» به کارگردانی داریوش فرهنگ و «پایان نمایش» به کارگردانی بهمن زرین پور، هر کدام به گونه ای به مسأله زن و هویت او پرداخته اند که اغلب بصورت نمایش زنی است بی سرپرست، که برای تامین مالی یا سرپرستی ثروت و اموالش و یا تامین امنیتی، از وجود مرد، با تن دادن به ازدواج مجدد، بهره مند می گردد.

#### ۵- مواردی دیگر:

موارد کمیاب دیگری نیز وجود دارند که در آثار، بعنوان

عامل احتراز یا تمایل زنان نسبت به ازدواج مجدد، مورد توجه واقع شده است. برای نمونه:

- اقدام به ازدواج مجدد توسط زن به خاطر لجبازی با همسر اول: فیلم سینمایی «شام آخر» به کارگردانی کیومرث پوراحمد و «شهر زیبا» به کارگردانی «اصغر فرهادی» نمونه هایی برای چنین موردی می باشند.

- ازدواج مجدد زن و پنهان نمودن ازدواج اولش برای حفظ ازدواج دوم و رسیدن به آرامش: فیلم سینمایی «زهر عسل» به کارگردانی «ابراهیم شیبانی» چنین موضوعی را مورد توجه قرار داده است.

- اجبار زن در پذیرفتن ازدواج مجدد، با تهدید او به نابودی خانواده اش. سریال تلویزیونی «ریحانه» به کارگردانی سیروس مقدم این موضوع را به تصویر کشیده است. این سریال در سال ۸۴ از سیمای ۳ ارائه گردید.

#### ب ازدواج مجدد مردان:

تعداد رمانها و فیلمهایی که در خصوص ازدواج مجدد مردان نوشته و ساخته شده است، بی شمار است. اما عمدتاً، محورهای ذیل، دلایل تمایل و اقدام مردان به ازدواج مجدد را تشکیل می دهد.

۱- نازا بودن همسر اول: که موجب می گردد مرد به فکر ازدواج دوم بیفتد تا بتواند تجربه پدر بودن را بدست آورد. فیلمهای سینمایی «مادیان» به کارگردانی علی ژکان و «لیلا» به کارگردانی داریوش مهرجویی نمونه هایی از این مورد می باشند.

۲- تنهایی مرد و بی سرپرست ماندن کودکان: که لزوم ازدواج مجدد مرد را ضروری ساخته و فرزندان، از این طریق، به زعم مرد، به سامان می رسند. فیلمهای سینمایی «رنگ خدا» به کارگردانی مجید مجیدی و «می خواهیم زنده بمانم» به کارگردانی ایرج قادری، «روسی آبی» به کارگردانی رخشان بنی اعتماد، «رخساره» به کارگردانی، امیر قویدل، «خواستگاری» به کارگردانی مهدی فخیم زاده، «مادر» به کارگردانی فتحعلی اویسی، «مادرم گیسو» به کارگردانی سیامک شایقی و سریالهای تلویزیونی پایان نمایش به کارگردانی بهمن زرین پور، «تولد دیگری» به کارگردانی داریوش فرهنگ و «پای پیاده» به کارگردانی اصغر توسلی چنین مردانی را به تصویر کشیده اند.

۳- ازدواج مجدد مرد، برای ارضای حس تنوع طلبی و هوسهای مقطعی: که معمولاً در اینگونه ازدوجها، همسر اول مرد، قربانی می شود. فیلمهای سینمایی «سگ کشی» به کارگردانی بهرام بیضایی، «دنیا» به کارگردانی منوچهر سعیدی، «چتری برای دونفر» به کارگردانی احمد امینی، «مارال» به کارگردانی مهدی صباغ زاده، «سالاد



می‌رود. عم قزی در پاسخ پیام می‌فرستد که: « آدم تخم مول خودش رو نمی‌ذاره توطبق، دور شهر بگردونه» (آل احمد، ۱۳۷۶: ۴۳)

داستان فوق شیوه تفکر و عقاید زنان عامه جامعه را در برخورد با ازدواج مجدد مرد، نشان می‌دهد. شاید علت پستی عمل زن در این داستان، نبود دادگاهی عادل برای تظلم خواهی زن درد کشیده در حصار فرهنگ جامعه باشد.

در رمان «کلیدر» شاهکار «محمود دولت آبادی» نیز با ازدواج مجدد شخصیت اصلی داستان «گل محمد» روبرو می‌شویم. مردی که با بیوه نازای دوست خود که از او هفت سال بزرگتر است ازدواج نموده و به سبب علاقه و عشقش به «مارال» دختردایی اش، که هیچگاه او را ندیده بود و حال بر اثر ازدست دادن مادر و زندانی شدن پدرش به آنها پناه آورده است، اقدام به ازدواج مجدد با او می‌کند و همسر اول را که هیچ مستمسکی برای تظلم خواهی ندارد، در فکر و اجرای انتقام از مارال می‌اندازد. اما نهایتاً با بچه دار شدن مارال، همسر اول احساس مادری خود را، با کودک هوویش احیاء و ارضاء می‌کند و وجود هر دوی آنها را پذیرا می‌گردد.

۴- ازدواج مجدد مرد، برای استفاده از ثروت و موقعیت اجتماعی زن دوم: در این گونه ازدواجها، مرد موفق به کسب

فصل « به کارگردانی فریدون جیرانی، « من ترانه ۱۵ سال دارم» به کارگردانی رسول صدرعاملی، «شوکران» به کارگردانی بهروز افخمی، « تیک» به کارگردانی «اسماعیل فلاح پور» و سریال تلویزیونی «طلسم شدگان» به کارگردانی داریوش فرهنگ به این سوژه پرداخته اند. در بعضی از این فیلمها مانند شوکران و تیک، قربانی ازدواج مجدد مرد، در نهایت همسر دوم است.

جلال آل احمد در داستان «سمنو پزان» از مجموعه «زن زیادی» از زندگی زنان چنین مردی سخن می‌گوید. مردی که با وجود داشتن همسر و پنج فرزند، اقدام به ازدواج مجدد نموده و زن دوم اختیار کرده است که در حال وضع حمل است. زن اول مرد، که نذر سمنو پزان دارد، درایام فاطمیه اقدام به ادای نذر کرده و برای انداختن حریف از چشم شوهر و از میدان به در کردن وی، غیر از اضافه نمودن یک من گندم برای نذر سمنو، دست به دامن عم قزی شده است. و او نیز طلسمی را تهیه کرده است که در آب انبارخانه هوو، انداخته اند. روز سمنو پزان، کلفت هوو، با لگن بزرگ سر پوشیده‌ای وارد می‌شود و می‌گوید: « خانم سلام رسوندند و فرمودند: الهی شکر که نذرتان قبول شد. (آل احمد، ۱۳۷۶: ۴۲) وقتی سرپوش لگن را بر می‌دارند، بچه سقط شده هوو را می‌بینند. (دست غیب، ۱۳۷۱: ۵۳). زن اول با مشاهده محتوای لگن از هوش



پایگاه اجتماعی برتر و والاتر می‌شود. فیلم سینمایی «گل یخ» به کارگردانی کیومرث پوراحمد نمونه‌ای از این مورد می‌باشد. همچنین سریال تلویزیونی «طلسم شدگان» به کارگردانی داریوش فرهنگ به ازدواج مجدد مردی پرداخته است که برای رسیدن به موقعیت اجتماعی برتر، با یک زن بیوه ثروتمند ازدواج می‌کند.

۵- وجود فرزندان: تنها در یک مورد از فیلمهای مورد بررسی، مرد بخاطر وجود بچه از ازدواج احتراز می‌کند و آن فیلم سینمایی «بالای شهر پایین شهر» به کارگردانی اکبر خامین است.

#### - نتیجه گیری:

بررسی ۳۵ فیلم سینمایی، ۴ سریال تلویزیونی، ۶ رمان و ۴ داستان در مورد ازدواج مجدد، نتایج زیر را نشان می‌دهد.

۱- آنچه که عامل احتراز زنان از ازدواج مجدد است، (وجود فرزندان)، عامل تمایل مردان به ازدواج مجدد است.

۲- زنان بیوه، به دلیل وفاداری به خاطره همسر از دست داده کمتر از مردان بیوه، ازدواج می‌کنند.

۳- فرهنگ و باورهای عامه و سنتی، یکی از موانع ازدواج مجدد زنان است.

۴- وجود فرزندان و لزوم سرپرستی آنان و مصون نگه داشتن آنان از آسیبهای عاطفی، عمده‌ترین دلیل احتراز زنان از ازدواج مجدد است.

۵- ازدواج مجدد، برای بسیاری از زنان، تجربه‌ای تلخ است که دلیل آن یا ناموفق بودن ازدواج است و یا کنار نیامدن فرزندان با ناپدری.

۶- مخالفت فرزندان یکی از عمده‌ترین دلایل احتراز زنان از ازدواج مجدد است.

۷- برخورداری از هویت و امنیت و رهایی از فشار نگاههای آزاردهنده مردم در جامعه، عمده‌ترین دلیل اقبال و تمایل زنان به ازدواج مجدد است.

۸- عمده‌ترین دلیل ازدواج مجدد مردان همسردار، تنوع طلبی و پاسخگویی به هوسهای مقطعی است.

۹- عمده‌ترین دلیل ازدواج مجدد مردان بیوه و مطلق، وجود فرزندان و لزوم سرپرستی آنان توسط نامادری است.

۱۰- و عمده‌ترین دلیل ازدواج یک پسر با یک زن بیوه یا مطلقه، ثروت و موقعیت اجتماعی زن و دستیابی

مرد به پایگاه اجتماعی برتر است.

#### فهرست منابع

- ۱- آل احمد، جلال، زن زیادی، تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۷۶.
  - ۲- دست غیب، عبدالعلی، نقد آثار جلال آل احمد، تهران: نشر ژرف، ۱۳۷۱.
  - ۳- دست غیب، عبدالعلی، نقد آثار جلال آل احمد، تهران: نشر ژرف، ۱۳۷۱.
  - ۴- پیرزاد، زویا، عادت می‌کنیم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۳.
  - ۵- سناپور، حسین، نیمه‌ی غایب، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۸.
  - ۶- شاملو، سپیده، او را که دیدم زیبا شدم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۳.
  - ۷- شاملو، سپیده، انگار گفته بودی لیلی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۴.
  - ۸- صنیعی، پرینوش، سهم من، تهران: روزبهان، ۱۳۸۱.
  - ۹- الوندی، علی، ده نکته بر ده، برگرفته از سایت اینترنتی: [www.sang.com](http://www.sang.com)
  - ۱۰- صالحی، انوش، نقد ایرانی بازخوانی داستان بچه مردم اثر جلال آل احمد، برگرفته از سایت اینترنتی [www.dibache.com](http://www.dibache.com):
  - ۱۱- علی اکبری، معصومه، در جدال با ذهنیت سنتی خویش، برگرفته از سایت اینترنتی: [www.tehranavenue.com](http://www.tehranavenue.com)
  - ۱۲- سایت اینترنتی: [www.iranactor.com](http://www.iranactor.com)
- فهرست فیلم‌ها:
- ۱- افخمی، بهروز، فیلم سینمایی شوکران، ۱۳۷۷.
  - ۲- امینی، احمد، فیلم سینمایی چتری برای دو نفر، ۱۳۷۹.
  - ۳- امینی، احمد، فیلم سینمایی این زن حرف نمی‌زند، ۱۳۸۱.
  - ۴- اویسی، فتحعلی، فیلم سینمایی مادر، ۱۳۶۳.
  - ۵- بنی اعتماد، رخشان، فیلم سینمایی بانوی اردیبهشت، ۱۳۷۶.
  - ۶- بنی اعتماد، رخشان، فیلم سینمایی روسری آبی، ۱۳۷۳.
  - ۷- بیضایی، بهرام، فیلم سینمایی سگ کشی، ۱۳۷۹.
  - ۸- پرتوی، کامبوزیا، فیلم سینمایی کافه ترانزیت، ۱۳۸۲.
  - ۹- پوراحمد، کیومرث، فیلم سینمایی خواهران غریب،

۱۳۷۴. ۱۰- پوراحمد، کیومرث، فیلم سینمایی شب یلدا، ۱۳۷۹.
- ۱۱- پوراحمد، کیومرث، فیلم سینمایی گل یخ، ۱۳۸۳.
- ۱۲- توسلی، اصغر، سریال تلویزیونی پای پیاده، ۱۳۸۴.
- ۱۳- جیرانی، فریدون، فیلم سینمایی سالاد فصل، ۱۳۸۳.
- ۱۴- جیرانی، فریدون، فیلم سینمایی قرمز، ۱۳۷۷.
- ۱۵- خامین، اکبر، فیلم سینمایی بالای شهر پایین شهر، ۱۳۸۰.
- ۱۶- زرین پور، بهمن، سریال تلویزیونی پایان نمایش، ۱۳۸۵.
- ۱۷- ژکان، علی، فیلم سینمایی مادیان، ۱۳۶۴.
- ۱۸- سهیلی، سعید، فیلم سینمایی شب برهنه، ۱۳۷۹.
- ۱۹- شایقی، سیامک، فیلم سینمایی مادرم گیسو، ۱۳۷۴.
- ۲۰- شیبانی، ابراهیم، فیلم سینمایی زهر عسل، ۱۳۸۱.
- ۲۱- شیخ طادی، پرویز، فیلم سینمایی پشت پرده‌ی مه، ۱۳۸۳.
- ۲۲- صباغ زاده، مهدی، فیلم سینمایی مارال، ۱۳۸۰.
- ۲۳- صدرعاملی، رسول، فیلم سینمایی، من ترانه ۱۵ سال دارم، ۱۳۸۰.
- ۲۴- فخریم زاده، مهدی، فیلم سینمایی خواستگاری، ۱۳۶۸.
- ۲۵- فرهادی، اصغر، فیلم سینمایی شهر زیبا، ۱۳۸۲.
- ۲۶- فرهنگ، داریوش، سریال تلویزیونی طلسم شدگان، ۱۳۸۳.
- ۲۷- فلاح پور، اسماعیل، فیلم سینمایی تیک، ۱۳۸۰.
- ۲۸- قادری، ایرج، فیلم سینمایی می خواهم زنده بمانم، ۱۳۷۳.
- ۲۹- قاری زاده، مجید، فیلم سینمایی شقایق، ۱۳۷۰.
- ۳۰- قویدل، امیر، فیلم سینمایی، رُخساره، ۱۳۷۹.
- ۳۱- کیارستمی، عباس، فیلم سینمایی ده، ۱۳۸۰.
- ۳۲- مجیدی، مجید، فیلم سینمایی رنگ خدا، ۱۳۷۷.
- ۳۳- مصیری، منوچهر، فیلم سینمایی دنیا، ۱۳۸۱.
- ۳۴- مقدم، سیروس، سریال تلویزیونی ریحانه، ۱۳۸۴.
- ۳۵- ملاقلی پور، رسول، فیلم سینمایی هیوا، ۱۳۷۳.
- ۳۶- مهرجویی، داریوش، فیلم سینمایی لیلا، ۱۳۷۵.
- ۳۷- میرباقری، داود، فیلم سینمایی آدم برفی، ۱۳۷۳.
- ۳۸- میلانی، تهمینه، فیلم سینمایی واکنش پنجم، ۱۳۸۱.

<http://sociologyofiran.com>

## برای ادامه‌ی انتشار آوای زن

به همکاری و حمایت‌های شما نیاز داریم!

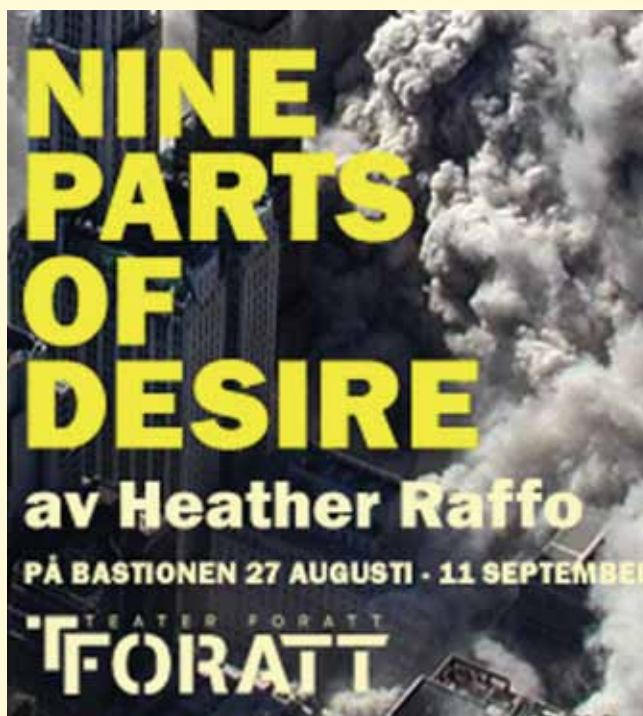
برای آگاهی از شرایط اشتراک به صفحه‌ی دو نشریه و یا به سایت آوای زن مراجعه کنید.

با اشتراک سالانه‌ی آوای زن به انتشار آن یاری رسانید!

Facebook: Avaye Zan

[www.avayezan.org](http://www.avayezan.org)

نشریه‌ی آوای زن از سال ۱۹۹۱ منتشر شده است



# زنان عراقی، استراتژی بقا و تغییر، در نمایشنامه ۹ پرده از تمنا

هنرپیشه مصری، دنیا مسعود برای اجرای این نمایشنامه از مصر به مالمو سفر کرده است.

نمایشنامه «۹ پرده از تمنا» را هیترافو پس از جنگ خلیج و حمله آمریکا به عراق نوشت و چندین بار در کشورهای مختلف توسط خود او یا دیگر گروه‌های تئاتر اجرا شد. این نخستین بار است که این نمایشنامه در سوئد اجرا می‌شود البته با کمی تغییرات. در ورژن سوئدی با توافق هیترافو بخش دیگری به نمایشنامه اضافه شده است. نویسنده همراه ۹ پرده از تمنا، پروین اردلان روزنامه نگار مهمان مالمو، سوئد است که در تنظیم این نمایشنامه تئاتر فورات را یاری کرده است. نوشتار پروین اردلان عمق و تنوع خاصی به مجموعه تئاتر فورات می‌بخشد. نوشته او همچون نیرویی مداخله‌گر، نه در متن نمایشنامه که بر ذهنیت تماشاچیان وارد شده و از بلندگوهای سالن و به زبان‌های گوناگون عربی، سوئدی و انگلیسی پخش می‌شود؛ همزمان با پخش صدا، به جای سالن اجرا، محل حضور تماشاچیان روشن می‌شود و مخاطبان در موقعیت بازیگران هدف قرار می‌گیرند.

پروین اردلان در مصاحبه‌های گوناگونی که با روزنامه

شهرزاد امین

روزهای آخر آگوست و هفته‌های اول سپتامبر سال جاری شهر مالمو و تئاتر فورات میزبان زنانی از عراق، ایران و مصر بود تا تئاتر «۹ پرده از تمنا» هیترافو، نمایشنامه نویس آمریکایی-عراقی را که سرنوشت ۹ زن عراقی را در سایه جنگ به تحریر در آورده است، به نمایش بگذارد.

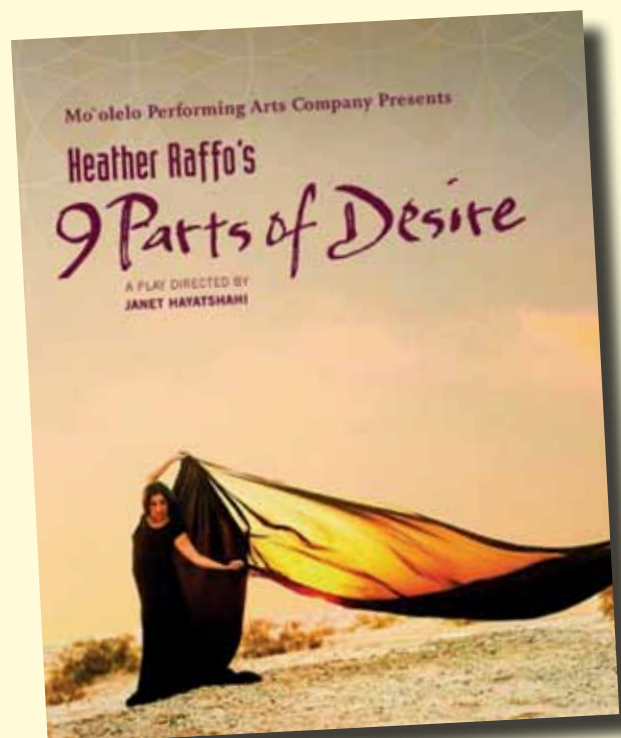
زنانی دستفروش، نقاش، پزشک، مبارز سیاسی تبعیدی، شاهد مرگ، عزادار مردگان... در پرده‌های نمایشنامه ظاهر می‌شوند و با اجرای مونولوگ‌هایی از زندگی زنان، از واقعیت زندگی زنان درگیر جنگ و موقعیت جنگی پرده برمی‌دارند. کارگردان و تولیدکننده تئاتر تاکید دارند که اینها نقش‌های قربانی کلاسیک نیستند بلکه در درجه اول بازگوکننده استراتژی بقا هستند.

سه هنرپیشه، دنیا مسعود، الونورا دلوقری نوردین و سانا تورسون به سه زبان عربی، انگلیسی و سوئدی نقش بازی می‌کنند. تماشاچی‌ها در صندلی‌های چرخان وسط سالن جای داده می‌شوند و مونولوگ‌ها دایره وار اجرا می‌شوند.



سوئدی سونسکا داگ بلادت، رادیوی سوئد و دیگر نشریات سوئدی داشته اذعان دارد که به دلیل تجربه زیست در دوران جنگ، با فضا و حوادث جاری در نمایشنامه، رشد نظامی گری از یک سو و قدرت گیری جریان های بنیادگرایانه و ایدئولوژیک آشناست، تشابهات زیادی می بیند و اشاره می کند که انسانهایی که جنگ را از نزدیک تجربه کرده اند هم تجارب مشترک و هم تجارب متفاوتی دارند. اما تاکید دارد که حوادث نمایشنامه درگیر محدوده جغرافیایی نیست، می تواند در هر کجای دنیا اتفاق بیفتد و از این منظر مرزی ندارد. آنچه بر عراق رفت همچنان بر زندگی مردمان به ویژه زنان آنجا تاثیر گذاشته است. اگر باور کنیم که زندگی زنان عراقی بخشی از زندگی ما هم هست بی تفاوت رد نمی شویم. عراق می تواند تصویری از آینده خیلی از ما باشد. در جهان میلیتاریزه شده دیگر نمی شود کناره نشست. به اعتقاد او مهم نیست در کجا و در کدام مرز قرار گرفته ایم و زندگی می کنیم. و می پرسد: کدامیک از ما از فضا و موقعیت میلیتاریزه شده داخل و خارج مرزهایمان بدور هستیم؟

اما یک قانون همیشه عمل می کند: زنان و کودکان قربانیان آن هستند. پروین اردلان در گفتگو با رادیوی سوئد می گوید همیشه درباره زنان به عنوان قربانی حرف می زنیم اما کمتر علاقه مندیم از زبان خودشان، داستان های قربانی شدن و مقاومت هایشان را بشنویم. زنان این نمایشنامه رو به مخاطب با او حرف می زنند. زنان این نمایشنامه برای بقا و تداوم زندگی مبارزه می کنند و تلاش من تداوم این استراتژی در پیوند با استراتژی تغییر به واسطه نیروی



جمعی بوده است.  
در قسمتهایی از متن نوشته شده پروین اردلان در میان منولوگها می شنویم:  
در تونل زمان، خورشید خاورمیانه زودتر طلوع می کند  
در تونل زمان اما، زنان خاورمیانه بیشتر از هرزمانی به عقب رانده می شوند.  
افغانستان، عراق، ایران هر سه شاهد عقب گردهای تاریخی برای زنان هستند  
در تاریخ های متفاوت، در مسیرهای گوناگون،  
اما آنان در نقاطی با هم تلاقی می کنند: نقطه ایستادگی در برابر عقب گرد  
نیروی قدرت مند همصدایی زنان همین نقطه است  
در همین نقطه است که صداها همبسته می شوند و همبستگی می خواهند همبستگی یعنی این  
نه طلب عاجزانه کمک از یکدیگر  
نه بخشش خیرانه کمک به یکدیگر  
همبستگی یعنی احساس مسئولیت و اقدام به عمل

دستیار کارگردان سیندرا میژر جنگ سال ۲۰۰۶ لبنان را تجربه کرد و دنیا مسعود با آپارتمانی در نزدیکی میدان تحریر در قاهره انقلاب مصر را از نزدیک لمس کرده است. تئاتر فورات با پرسپکتیو بین المللی اش و با نمایشنامه ۹ پرده از تمنا می خواهد نشان دهد که پایداری فرهنگی یک کشور با زانش بر می خیزد و بر خاک می افتد. تولید کننده منال مصری می گوید من همیشه به دنبال نوشته هایی از زنان برای زنان هستم.

و ما در لابلای منولوگها از پروین اردلان می شنویم که:  
۱۳ فوریه ۱۹۹۱، پناهگاه امیریه، بغداد  
بمب گذاری عمدی، کشتار ۴۰۸ نفر، و تنها یک بازمانده  
مادر قدا! تا تو هستی، و شهادت می دهی،  
خاطره این کشتار فراموش نمی شود  
تا تو هستی و مستند می کنی هیچ دستبندی در تاریخ صورت  
نمی گیرد

مادران قداها در عراق،  
همچون مادران خاوران و عزادار در ایران،  
همچون مادران میدان مایو در آرژانتین،  
همچون مادران کشتارها و آدم ربایی هایی بسیار در سراسر دنیا  
علیه فراموشی مبارزه می کنند،  
حتی اگر بیخشنند از یاد نمی برند  
آنان حافظه آیندگان را از فراموشی مصون می دارند  
آنان یک پیام دارند: مقاومت در برابر فراموشی

منابع: روزنامه های سوئدی

سوید سونسکا داگ بلادت، اکسپرسن، رادیوی سوئد

# AVAYE ZAN

## IRANIAN WOMEN'S VOICE

**WOMEN'S BULLETIN**

**ISSN: 0804-8134**

**No. 72/73**

**Autumn/Vinter 2011-2012**

**"In focus" this issue:**

**Men and feminist**

**Chief Editor: Sholeh Irani**

**PRICE: 3 ISSUES: 150 KR, 40 USD**

**THIS ISSUE: 40 KR, 6 USD**

**Bank Account: Nordbanken, 56856-8**

**ADDRESS: AVAYE ZAN,  
BOX 5125, 163 05 SPÅNGA, Sweden**

**Home page: [www.avayezan.org](http://www.avayezan.org)**

**[avayezan@gmail.com](mailto:avayezan@gmail.com)**

**Face Book: Avaye Zan**

نشریه ی آوای زن تریبون آزاد زنان ایرانی،  
باورمند به جنبش مستقل زنان و مدافع آزادی  
عقیده و آزادی بی قید و شرط بیان است.  
با حمایت مالی، همکاری مطبوعاتی و اشتراک  
نشریه به اهداف آوای زن یاری رسانید!



**This Issues focus: Men & feminism**